
المعارج
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۷۰. سوره المعارج

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره المعارج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ (۱)

لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ (۲)

مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ (۳)

تَعْرُجُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَهٍ (۴)

فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلًا (۵)

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً (۶)

وَ نَراهُ قَرِيباً (۷)

يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ (۸)

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ (۹)

وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً (۱۰)

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِی مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱)

وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (۱۲)

وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِيهِ (۱۳)

وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ (۱۴)

کَلَّا إِنَّها لَظی (۱۵)

نَزَّاعَةً لِلشَّوی (۱۶)

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی (۱۷)

وَ جَمَعَ فَأَوْعی (۱۸)

إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹)

إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰)

وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً (۲۱)

إِلَّا الْمُصَلِّینَ (۲۲)

الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (۲۳)

وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (۲۴)

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۲۵)

وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ (۲۶)

وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷)

إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ (۲۸)

وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (۲۹)

إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۳۰)

فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ (۳۱)

وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (۳۲)

وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ (۳۳)

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ (۳۴)

أُولئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ

(۳۵)

فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ (۳۶)

عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ (۳۷)

أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ (۳۸)

کَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ (۳۹)

فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ (۴۰)

عَلی أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ (۴۱)

فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتَّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ (۴۲)

یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ (۴۳)

خاشِعَهً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ (۴۴)

آشنایی با سوره

۷۰- معارج [نردبان ها، رتبه های بالا برنده]

در آیه ۳ و ۴، از خدا با نام «صاحب معارج یاد شده است که فرشتگان و روح بسوی او بالا می روند. آری خداوند، برای معراج و تعالی وجودی انسانها برنامه های تربیتی فراوانی (در تکوین و تشریع) قرار داده است. محور اصلی سوره، روی قیامت و معاد است و این اصل اعتقادی دگرگونساز و تربیت کننده بعنوان عاملی جهت کنترل و تقوا معرفی شده است. ۴۴ آیه دارد و در اوائل بعثت در مکه نازل شده است.

شان نزول

سرانجام ولایت ستیزی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج

حجّاج و زایران خانه خدا، همه زنگار دل، با آب توبه شسته و چون کودکی پاک، از آخرین سفر حج همراه پیامبر باز می گشتند. پیامبر می خواست خبر بسیار مهمی را در آن هوای گرم به مسلمانان برساند. خبری که تمام کننده نعمت و کامل کننده رسالت باشد و پس از مدت ها، حالا زمان آن فرا رسیده بود که آن خبر را به گوش همه برساند؛ در غیر این صورت،

رسالت پیامبر پایان نمی یافت. دستور این بود که کاروان ها بایستند و در یک مکان جمع شوند، این دستور برای همه زایران شگفت آور بود. در آن وقت روز که خورشید در وسط آسمان می درخشید و گویی آتش می بارید و از کف داغ صحرا نیز حرارت بر می خاست، چه ضرورتی ایجاب می کرد که هزاران حاجی خسته و پراکنده را یک جا جمع کنند. پس بی شک، حادثه مهمی رخ داده یا خواهد داد. کاروان های عقب مانده، رسیدند و کسانی که جلو رفته بودند، بازگشتند و در یک جا اُتراق کردند. انبوه جمعیت، از دور منظره زیبا و

بـا شـکوهی را به نمـایش گذاشـته بود که هر مسـلمانی با دیـدن آن احساس غرور می کرد. پیامبر بر بالای بلنـدی قرار گرفت. سکوت عجیبی در آن بیابان حکم فرما شـد؛ تا جایی که نفس ها نیز شـنیده می شـد. نگاه ها، همه به پیامبر دوخته شد و منتظر بودنـد تـا در آن لحظه هـای پایـانی، در آن مکـان به یادمانـدنی و در آن فضـای معنوی و دل نشـین، پیـام رسول وحی را برای همیشه به ارمغان ببرند. آری، آن لحظه فرا رسید، پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من مولای او هسـتم، علی مولـای اوست. موضوع ولـایت چنـان بـا اهمیت بود که در آن شـرایط و در حضور هزاران حـاجی از شـهرهای گوناگون اسـلامی، ابلاغ شـد تا آنان که خبر رسانی امین هسـتند و در هاله ای از معنویت ناشـی از این حج، به میان خانواده و مردم باز می گردند، آن را به گوش همگان برسانند تا حجت بر همه تمام گردد. انتشار این خبر برای مسـلمانان بسـیار مسـرت بخش بود و نگرانی ناشـی از جانشـینی پس از درگذشت پیامبر را می زدود، ولی برای عده ای نیز که کینه علی علیه السـلام را به دل داشـتند و در حیاتشان، پیراهن خلافت را برای خود دوخته بودند، ناخوشایند و نگران کننده به نظر می رسـید. «نعمان بن حـارث فهری»، خـدمت رسول خـدا آمـد و گفت: تو به مـا دسـتور دادی و مـا به یگانگی خـدا و رسالت تو شـهادت دادیم. به جهاد، حـج، روزه، نماز و زکات حکم کردی و ما پـذیرفتیم و باز راضـی نشـدی و حالا نیز علی علیه السـلام را که از خویشان توست، به جانشینی انتخاب

کرده ای. آیا این کار از ناحیه خدا بود و یا از جانب خودت؟ پیامبر سوگند یاد کرد که این امر خدایی است. «نعمان»، از این سخن خشمگین شد و رو برگرداند و با خود گفت: خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان برما بباران. ناگهان از آسمان سنگی فرود آمد و او را کشت و آیه های زیر نازل شد.

لجاجت و عصبیت آدمی را به ورطه هلاکت می کشاند، به جایی که حق را می بیند، تشخیص می دهد و باور می کند، ولی بر نمی تابد و با آن به ستیز بر می خیزد و اگر نتواند کاری انجام دهد، از شدت بغض و کینه به مرگ خود نیز راضی می شود. آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج، این مسئله را چنین شرح می دهد:

پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید «» که اختصاص به کافران دارد (و) آن را باز دارنده ای نیست «» (و) از جانب خداوند، صاحب درجات (و مراتب) است (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

سرانجام ولایت ستیزی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج

حجّاج و زایران خانه خدا، همه زنگار دل، با آب توبه شسته و چون کودکی پاک، از آخرین سفر حج همراه پیامبر باز می گشتند. پیامبر می خواست خبر بسیار مهمی را در آن هوای گرم به مسلمانان برساند. خبری که تمام کننده نعمت و کامل کننده رسالت باشد و پس از مدت ها، حالا زمان آن فرا رسیده بود که آن خبر را به گوش همه برساند؛ در غیر این صورت، رسالت پیامبر پایان نمی یافت. دستور این بود که کاروان ها بایستند و در یک مکان جمع شوند، این دستور برای همه زایران شگفت آور بود.

در آن وقت روز که خورشید در وسط آسمان می درخشید و گویی آتش می بارید و از کف داغ صحرا نیز حرارت بر می خاست، چه ضرورتی ایجاب می کرد که هزاران حاجی خسته و پراکنده را یک جا جمع کنند. پس بی شک، حادثه مهمی رخ داده یا خواهد داد. کاروان های عقب مانده، رسیدند و کسانی که جلو رفته بودند، بازگشتند و در یک جا اُتراق کردند. انبوه جمعیت، از دور منظره زیبا و با شکوهی را به نمایش گذاشته بود که هر مسلمانی با دیدن آن احساس غرور می کرد. پیامبر بر بالای بلندی قرار گرفت. سکوت عجیبی در آن بیابان حکم فرما شد؛ تا جایی که نفس ها نیز شنیده می شد. نگاه ها، همه به پیامبر دوخته شد و منتظر بودند تا در آن لحظه های پایانی، در آن مکان به یادماندنی و در آن فضای معنوی و دل نشین، پیام رسول وحی را برای همیشه به ارمغان ببرند. آری، آن لحظه فرا رسید، پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. موضوع ولایت چنان با اهمیت بود که در آن شرایط و در حضور هزاران حاجی از شهرهای گوناگون اسلامی، ابلاغ شد تا آنان که خبر رسانی امین هستند و در هاله ای از معنویت ناشی از این حج، به میان خانواده و مردم باز می گردند، آن را به گوش همگان برسانند تا حجت بر همه تمام گردد. انتشار این خبر برای مسلمانان بسیار مسرت بخش بود و نگرانی ناشی از جانشینی پس از درگذشت پیامبر را می زدود، ولی برای عده ای نیز که کینه علی علیه السلام را به دل

داشتند و در حیاتشان، پیراهن خلافت را برای خود دوخته بودند، ناخوشایند و نگران کننده به نظر می رسید. «نعمان بن حارث فهری»، خدمت رسول خدا آمد و گفت: تو به ما دستور دادی و ما به یگانگی خدا و رسالت تو شهادت دادیم. به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات حکم کردی و ما پذیرفتیم و باز راضی نشدی و حالا نیز علی علیه السلام را که از خویشان توست، به جانشینی انتخاب کرده ای. آیا این کار از ناحیه خدا بود و یا از جانب خودت؟ پیامبر سوگند یاد کرد که این امر خدایی است. «نعمان»، از این سخن خشمگین شد و رو برگرداند و با خود گفت: خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان برما بباران. ناگهان از آسمان سنگی فرود آمد و او را کشت و آیه های زیر نازل شد.

لجاجت و عصبیت آدمی را به ورطه هلاکت می کشاند، به جایی که حق را می بیند، تشخیص می دهد و باور می کند، ولی بر نمی تابد و با آن به ستیز بر می خیزد و اگر نتواند کاری انجام دهد، از شدت بغض و کینه به مرگ خود نیز راضی می شود. آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج، این مسئله را چنین شرح می دهد:

پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید «» که اختصاص به کافران دارد (و) آن را باز دارنده ای نیست «» (و) از جانب خداوند، صاحب درجات (و مراتب) است (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

سرانجام ولایت ستیزی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج

حجّاج و زایران خانه خدا، همه زنگار دل، با آب توبه شسته و چون کودکی پاک، از آخرین

سفر حج همراه پیامبر باز می گشتند. پیامبر می خواست خبر بسیار مهمی را در آن هوای گرم به مسلمانان برساند. خبری که تمام کننده نعمت و کامل کننده رسالت باشد و پس از مدت ها، حالا زمان آن فرا رسیده بود که آن خبر را به گوش همه برساند؛ در غیر این صورت، رسالت پیامبر پایان نمی یافت. دستور این بود که کاروان ها بایستند و در یک مکان جمع شوند، این دستور برای همه زایران شگفت آور بود. در آن وقت روز که خورشید در وسط آسمان می درخشید و گویی آتش می بارید و از کف داغ صحرا نیز حرارت بر می خاست، چه ضرورتی ایجاب می کرد که هزاران حاجی خسته و پراکنده را یک جا جمع کنند. پس بی شک، حادثه مهمی رخ داده یا خواهد داد. کاروان های عقب مانده، رسیدند و کسانی که جلو رفته بودند، بازگشتند و در یک جا اُتراق کردند. انبوه جمعیت، از دور منظره زیبا و با شکوهی را به نمایش گذاشته بود که هر مسلمانی با دیدن آن احساس غرور می کرد. پیامبر بر بالای بلندی قرار گرفت. سکوت عجیبی در آن بیابان حکم فرما شد؛ تا جایی که نفس ها نیز شنیده می شد. نگاه ها، همه به پیامبر دوخته شد و منتظر بودند تا در آن لحظه های پایانی، در آن مکان به یادماندنی و در آن فضای معنوی و دل نشین، پیام رسول وحی را برای همیشه به ارمغان ببرند. آری، آن لحظه فرا رسید، پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. موضوع ولایت چنان با اهمیت بود که در آن شرایط و در حضور هزاران حاجی

از شـهرهای گوناگون اسـلامی، ابلاغ شد تا آنان که خبر رسانی امین هستند و در هاله ای از معنویت ناشی از این حج، به میان خـانواده و مردم بـاز می گردنـد، آن را به گوش همگـان برساننـد تـا حجت بر همه تمام گردد. انتشار این خبر برای مسـلمانان بسـیار مسـرت بخش بود و نگرانی ناشـی از جانشـینی پس از درگذشت پیامبر را می زدود، ولی برای عده ای نیز که کینه علی علیه السـلام را به دل داشـتند و در حیاتشـان، پیراهن خلافت را برای خود دوخته بودنـد، ناخوشاینـد و نگران کننـده به نظر می رسـید. «نعمـان بن حـارث فهری»، خـدمت رسول خـدا آمـد و گفت: تو به مـا دسـتور دادی و ما به یگانگی خـدا و رسالت تو شهادت دادیم. به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات حکم کردی و ما پذیرفتیم و باز راضـی نشدی و حالا نیز علی علیه السلام را که از خویشان توست، به جانشینی انتخاب کرده ای. آیا این کار از ناحیه خدا بود و یا از جانب خودت؟ پیامبر سوگند یاد کرد که این امر خدایی است. «نعمان»، از این سخن خشمگین شد و رو برگرداند و با خود گفت: خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان برما بباران. ناگهان از آسمان سنگی فرود آمد و او را کشت و آیه های زیر نازل شد.

لجاجت و عصبیت آدمی را به ورطه هلاکت می کشانـد، به جایی که حق را می بینـد، تشـخیص می دهد و باور می کند، ولی بر نمی تابد و با آن به ستیز بر می خیزد و اگر نتواند کاری انجام دهد، از شدت بغض و کینه به مرگ خود نیز راضی می شود.

آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج، این مسئله را چنین شرح می دهد:

پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید «» که اختصاص به کافران دارد (و) آن را باز دارنده ای نیست «» (و) از جانب خداوند، صاحب درجات (و مراتب) است (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی

مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان « گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورند)؟ « آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ « نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم «[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم « که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست «. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به

سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان « گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورند)؟ « آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ « نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم «[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم « که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست «. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج

۲۵، ص ۴۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم

بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان « گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورند)؟ » آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ » نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم «[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم » که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست ». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز

بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان « گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورند)؟ « آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ « نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم «[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم « که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست «. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا

می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان «» گروه گروه، از راست و چپ

(هجوم می آورند)؟ «» آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ «» نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم «»[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم «» که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این

بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غـارتگری وماننـد آن به دست آمـده بود، دلیـل بر بلنـدی مقامشان در پیشـگاه خـدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شـده است که آنان که کفر ورزیـده اند، به سوی تو شـتابان « گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورند)؟ « آیا هر یـک از آنـان طمع می بنـدد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ « نه چنین است. مـا آنـان را از آن چه (خود) می داننـد، آفریـدیم «[هرگز،] به پروردگـار خـاوران و بـاختران سوگنـد یـاد می کنم که مـا توانـاییم « که به جـای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست «. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقـدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{سَأَلَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری {سائِلٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِعَـذابٍ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {واقِعٍ} نعت تابع

{لِلْکافِرِینَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَیْسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن

مجرور / خبر لیس محذوف {دافِعٌ} اسم لیس، مرفوع یا در محل رفع

{مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {ذِی} نعت تابع {الْمَعارِجِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{تَعْرُجُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْمَلائِکَةُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَالرُّوحُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فِی} حرف جر {يَوْمٍ} اسم مجرور یا در محل جر {کانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {مِقْدارُهُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {خَمْسِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {أَلْفَ} تمییز، منصوب {سَنَةٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَاصْبِرْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {صَبْراً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {جَمِيلاً} نعت تابع

{إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {يَرَوْنَهُ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر إنَّ محذوف {بَعِيداً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب

{وَنَراهُ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {قَرِيباً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب

{يَوْمَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تَكُونُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه

ظاهری یا تقدیری {السَّماءُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {کَالْمُهْلِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَتَكُونُ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْجِبالُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {كَالْعِهْنِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {يَسْئَلُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {حَمِيمٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {حَمِيماً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{يُبَصَّرُونَهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {يَوَدُّ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْمُجْرِمُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {لَوْ} حرف مصدری {يَفْتَدِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {عَذابِ} اسم مجرور یا در محل جر {يَوْمِئِذٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (إذ) مضاف إلیه {بِبَنِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{وَصاحِبَتِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَخِيهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{وَفَصِيلَتِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الَّتِي} نعت تابع {تُؤْوِيهِ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر

متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر

{وَمَنْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فِی} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {جَمِیعاً} حال، منصوب {ثُمَّ} حرف عطف {یُنْجِیهِ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{کَلاَّ} حرف ردع {إِنَّها} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَظی} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{نَزَّاعَةً} حال، منصوب {لِلشَّوی} (ل) حرف جر زائد / مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{تَدْعُوا} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَدْبَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَتَوَلَّی} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَجَمَعَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَأَوْعی} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الْإِنْسانَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {خُلِقَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {هَلُوعاً} حال، منصوب

{إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {مَسَّهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری

یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الشَّرُّ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / فعل ناسخ محذوف / اسم ناسـخ محذوف {جَزُوعاً} خبر ناسخ

{وَإِذا} (و) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {مَسَّهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْخَيْرُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / فعل ناسـخ محـذوف / اسم ناسـخ محـذوف {مَنُوعاً} خبر ناسخ

{إِلَّا} حرف استثنا {الْمُصَلِّينَ} مستثنی، منصوب

{الَّذِينَ} نعت تـابع {هُمْ} مبتـدا، مرفوع یـا در محل رفع {عَلى} حرف جر {صَلاتِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {دائِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {فِی} حرف جر {أَمْوالِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {حَقٌّ} مبتدا مؤخّر {مَعْلُومٌ} نعت تابع

{لِلسَّائِلِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالْمَحْرُومِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {يُصَدِّقُونَ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصـل در محل رفع و فاعل {بِيَوْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الدِّينِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {هُمْ} مبتـدا، مرفوع یـا در محـل رفع {مِنْ} حرف جر {عَذابِ} اسم مجرور یا در محل جر {رَبِّهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مُشْفِقُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{إِنَّ} حرف

مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {عَذابَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {رَبِّهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {غَيْرُ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {مَأْمُونٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لِفُرُوجِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {حافِظُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{إِلَّا} حرف استثنا {عَلى} حرف جر {أَزْواجِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْ} حرف عطف {ما} معطوف تابع {مَلَكَتْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث {أَيْمانُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَإِنَّهُمْ} (ف) حرف تعلیل / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {غَيْرُ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {مَلُومِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَمَنِ} (ف) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {ابْتَغى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {وَراءَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {ذلِكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَأُولئِكَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {العادُونَ} خبر، مرفوع یا در

محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لِأَماناتِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَعَهْدِهِمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {راعُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِشَهاداتِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قائِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلى} حرف جر {صَلاتِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يُحافِظُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {فِي} حرف جر {جَنَّاتٍ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {مُكْرَمُونَ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{فَمالِ} (ف) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / حرف جر {الَّذِينَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {قِبَلَكَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مُهْطِعِينَ} حال، منصوب

{عَنِ} حرف جر {الْيَمِينِ} اسم

مجرور یا در محل جر {وَعَنِ} (و) حرف عطف / حرف جر {الشِّمالِ} اسم مجرور یا در محل جر {عِزِينَ} حال، منصوب

{أَيَطْمَعُ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {كُلُّ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {امْرِئٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَنْ} حرف نصب {يُدْخَلَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {جَنَّةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {نَعِيمٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{كَلاَّ} حرف ردع {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {خَلَقْناهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر إنَّ محذوف {مِمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{فَلا} (ف) حرف استیناف / حرف نفی غیر عامل {أُقْسِمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {بِرَبِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْمَشارِقِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْمَغارِبِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَقادِرُونَ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{عَلى} حرف جر {أَنْ} حرف نصب {نُبَدِّلَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه

ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {خَيْراً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَما} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {نَحْنُ} اسم ما، مرفوع یا در محل رفع {بِمَسْبُوقِينَ} (ب) حرف جر زائد / خبر ما، منصوب یا در محل نصب

{فَذَرْهُمْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {يَخُوضُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَيَلْعَبُوا} (و) حرف عطف / فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {حَتَّى} حرف نصب {يُلاقُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يَوْمَهُمُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الَّذِي} نعت تابع {يُوعَدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل

{يَوْمَ} بدل تابع {يَخْرُجُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنَ} حرف جر {الْأَجْداثِ} اسم مجرور یا در محل جر {سِراعاً} حال، منصوب {كَأَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم کأنّ {إِلى} حرف جر {نُصُبٍ} اسم مجرور یا در محل جر {يُوفِضُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کأن

محذوف

{خاشِعَةً} حال، منصوب {أَبْصارُهُمْ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {تَرْهَقُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {ذِلَّةٌ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {ذلِكَ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {الْيَوْمُ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {الَّذِى} نعت تابع {كانُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {يُوعَدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر كان، محذوف يا در تقدير

آوانگارى قرآن

Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi.

Saala sa-ilun biAAathabin waqiAAin.۱

Lilkafireena laysa lahu dafiAAun.۲

Mina Allahi thee almaAAariji.۳

TaAAruju almala-ikatu waalrroohu ilayhi fee yawmin kana miqdaruhu khamseena alfa sanatin.۴

Faisbir sabran jameelan.۵

Innahum yarawnahu baAAeedan.۶

Wanarahu qareeban.۷

Yawma takoonu alssamao kaalmuhli.۸

Watakoonu aljibalu kaalAAihni.۹

Wala yas-alu hameemun hameeman.۱۰

Yubassaroonahum yawaddu almujrimu law yaftadee min AAathabi yawmi-ithin bibaneehi.۱۱

Wasahibatihi waakheehi.۱۲

Wafaseelatihi allatee tu/weehi.١٣

Waman fee al-ardi jameeAAan thumma yunjeehi.١۴

Kalla innaha latha.١۵

NazzaAAatan lilshshawa.١۶

TadAAoo man adbara watawalla.١٧

WajamaAAa faawAAa.١٨

Inna al-insana khuliqa halooAAan.١٩

Itha massahu alshsharru jazooAAan.٢٠

Wa-itha massahu alkhayru manooAAan.٢١

Illa almusalleena.٢٢

Allatheena hum AAala salatihim da-imoona.٢٣

Waallatheena fee amwalihim haqqun maAAloomun.٢۴

Lilssa-ili waalmahroomi.٢۵

Waallatheena yusaddiqoona biyawmi alddeeni.٢۶

Waallatheena hum min AAathabi rabbihim mushfiqoona.٢٧

Inna AAathaba rabbihim ghayru ma/moonin.٢٨

Waallatheena hum lifuroojihim hafithoona.٢٩

Illa AAala azwajihim aw ma malakat aymanuhum fa-innahum ghayru maloomeena.٣٠

Famani ibtagha waraa thalika faola-ika humu alAAadoona.٣١

Waallatheena hum li-amanatihim waAAahdihim raAAoona.٣٢

Waallatheena hum bishahadatihim qa-imoona.٣٣

Waallatheena hum AAala salatihim yuhafithoona.٣٤

Ola-ika fee jannatin.٣٥

mukramoona

.۳۶ Famali allatheena kafaroo qibalaka muhtiAAeena

.۳۷ AAani alyameeni waAAani alshshimali AAizeena

.۳۸ AyatmaAAu kullu imri-in minhum an yudkhala jannata naAAeemin

.۳۹ Kalla inna khalaqnahum mimma yaAAlamoona

.۴۰ Fala oqsimu birabbi almashariqi waalmagharibi inna laqadiroona

.۴۱ AAala an nubaddila khayran minhum wama nahnu bimasbooqeena

.۴۲ Fatharhum yakhoodoo wayalAAaboo hatta yulaqoo yawmahumu allathee yooAAadoona

.۴۳ Yawma yakhrujoona mina al-ajdathi siraAAan kaannahum ila nusubin yoofidoona

.۴۴ KhashiAAatan absaruhum tarhaquhum thillatun thalika alyawmu allathee kanoo yooAAadoona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید، (۱)

که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده ای نیست. (۲)

[و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب است. (۳)

فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی «او» بالا می روند. (۴)

پس صبر کن، صبری نیکو. (۵)

زیرا آنان [عذاب را دور می بینند، (۶)

و [ما] نزدیکش می بینیم. (۷)

روزی که آسمانها چون فلز گداخته شود، (۸)

و کوهها چون پشم زده گردد، (۹)

و هیچ دوست صمیمی از دوست صمیمی [حال نپرسد، (۱۰)

آنان را به ایشان نشان می دهند. گناهکار آرزو می کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می توانست پسران خود را عوض دهد، (۱۱)

و [نیز] همسرش و برادرش را، (۱۲)

و قبیله اش را که به او پناه می دهد، (۱۳)

و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می داد] و آنگاه خود را رها می کرد. (۱۴)

نه چنین است. [آتش زبانه می کشد، (۱۵)

پوست سر و اندام را برکننده است. (۱۶)

هر که را پشت کرده و روی برتافته، (۱۷)

و گرد آورده و انباشته [و حسابش را نگاه

داشته فرا می خواند. (۱۸)

به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب خلق شده است. (۱۹)

چون صدمه ای به او رسد عجز و لابه کند. (۲۰)

و چون خیری به او رسد بخل ورزد. (۲۱)

غیر از نمازگزاران: (۲۲)

همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند. (۲۳)

و همانان که در اموالشان حقی معلوم است، (۲۴)

برای سائل و محروم. (۲۵)

و کسانی که روز جزا را باور دارند. (۲۶)

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. (۲۷)

چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی توانند بود. (۲۸)

و کسانی که دامن خود را حفظ می کنند، (۲۹)

مگر بر همسران خود یا کنیزانشان که [در این صورت مورد نکوهش نیستند. (۳۰)

و هر کس پا از این [حد] فراتر نهد، آنان همان از حد درگذرندگانند. (۳۱)

و کسانی که امانتها و پیمان خود را مراعات می کنند. (۳۲)

و آنان که بر شهادتهای خود ایستاده اند. (۳۳)

و کسانی که بر نمازشان مداومت می ورزند. (۳۴)

آنها هستند که در باغهایی [از بهشت ، گرامی خواهند بود. (۳۵)

چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان، (۳۶)

گروه گروه، از راست و از چپ [هجوم می آورند]؟ (۳۷)

آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت درآورده شود؟ (۳۸)

نه چنین است. ما آنان را از آنچه [خود] می دانند آفریدیم. (۳۹)

[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم، (۴۰)

که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم؛ و بر ما پیشی نتوانند جست. (۴۱)

پس بگذارشان یاوه گویند و بازی کنند تا روزی

را كه وعده داده شده اند ملاقات نمايند. (۴۲)

روزى كه از گورها[ى خود] شتابان برآيند، گويى كه آنان به سوى پرچمهاى افراشته مى دوند. (۴۳)

ديدگانشان فرو افتاده، [غبار] مذلّت آنان را فرو گرفته است. اين است همان روزى كه به ايشان وعده داده مى شد. (۴۴)

ترجمه فارسى آيت الله مكارم شيرازى

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر.

«۱» تقاضاكننده اى تقاضاى عذابى كرد كه واقع شد!

«۲» اين عذاب مخصوص كافران است، و هيچ كس نمى تواند آن را دفع كند،

«۳» از سوى خداوند ذى المعارج [= خداوندى كه فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج مى كنند]!

«۴» فرشتگان و روح [= فرشته مقرّب خداوند] بسوى او عروج مى كنند در آن روزى كه مقدارش پنجاه هزار سال است!

«۵» پس صبر جميل پيشه كن،

«۶» زيرا آنها آن روز را دور مى بينند،

«۷» و ما آن را نزديک مى بينيم!

«۸» همان روز كه آسمان همچون فلز گداخته مى شود،

«۹» و كوه ها مانند پشم رنگين متلاشى خواهد بود،

«۱۰» و هيچ دوست صميمى سراغ دوستش را نمى گيرد!

«۱۱» آنها را نشانشان مى دهند [ولى هر كس گرفتار كار خويشتن است]، چنان است كه گنهكار دوست مى دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا كند،

«۱۲» و همسر و برادرش را،

«۱۳» و قبيله اش را كه هميشه از او حمايت مى كرد،

«۱۴» و همه مردم روى زمين را تا مايه نجاتش گردند؛

«۱۵» امّا هرگز چنین نیست [که با اینها بتوان نجات یافت، آری] شعله های سوزان آتش است،

«۱۶» دست و پا و پوست سر را می کند و می برد!

«۱۷» و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می زند،

«۱۸» و [همچنین

آنها که] اموال را جمع و ذخیره کردند!

«۱۹» به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است،

«۲۰» هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند،

«۲۱» و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود [و بخل می ورزد]،

«۲۲» مگر نمازگزاران،

«۲۳» آنها که نمازها را پیوسته بجا می آورند،

«۲۴» و آنها که در اموالشان حق معلومی است...

«۲۵» برای تقاضاکننده و محروم،

«۲۶» و آنها که به روز جزا ایمان دارند،

«۲۷» و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند،

«۲۸» چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست،

«۲۹» و آنها که دامان خویش را [از بی عفّتی] حفظ می کنند،

«۳۰» جز با همسران و کنیزان [که در حکم همسرند آمیزش ندارند]، چرا که در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود!

«۳۱» و هر کس جز اینها را طلب کند، متجاوز است!

«۳۲» و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند،

«۳۳» و آنها که با ادای شهادتشان قیام می نمایند،

«۳۴» و آنها که بر نماز مواظبت دارند،

«۳۵» آنان در باغهای بهشتی [پذیرایی و] گرامی داشته می شوند.

«۳۶» این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند...

«۳۷» از راست و چپ، گروه گروه [و آرزوی بهشت دارند]!

«۳۸» آیا هر یک از آنها [با این اعمال زشتش] طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت الهی وارد کنند؟!

«۳۹» هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم!

«۴۰» سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم...

«۴۱» که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند؛

و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد!

«۴۲» آنان را به حال خود واگذار تا در باطل خود فوروروند و بازی کنند تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند!

«۴۳» همان روز که از قبرها بسرعت خارج می شوند، گویی به سوی بتها می دوند...

«۴۴» در حالی که چشمهایشان از شرم و وحشت به زیر افتاده، و پرده ای از ذلّت و خواری آنها را پوشانده است! این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

درخواست کننده ای عذابی را که واقع شدنی است درخواست کرد، (۱)

[عذابی که] ویژه کافران است، [و] آن را بازدارنده ای نیست. (۲)

[این عذاب] از سوی خدای صاحب درجات است. (۳)

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند. (۴)

پس صبر کن صبری نیکو [صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد.] (۵)

دشمنان و مخالفان، آن [عذاب] را دور می بینند (۶)

و ما آن را نزدیک می بینیم. (۷)

روزی که آسمان چون فلز گداخته گردد (۸)

و کوه ها مانند پشم رنگینِ حلاجی شده شود (۹)

و هیچ خویشاوند و دوست صمیمی از [اوضاع و احوال] خویشاوند و دوست صمیمی اش نپرسد! (۱۰)

آنان را نشانشان می دهند [ولی به خاطر دل مشغولی خود هرگز به آنان توجه نکنند!] گنهکار آرزو می کند که ای کاش می توانست فرزندانش را در برابر عذاب آن روز فدیه و عوض دهد! (۱۱)

و نیز همسر و برادرش را (۱۲)

و قبیله و قومش را که [در دنیا] به او پناه می دادند، (۱۳)

و نیز همه کسانی را

که در روی زمین اند تا [این فدیه و عوض] او را [از عذاب آن روز] نجات دهد! (۱۴)

این چنین نیست [که برایش راه نجاتی باشد] همانا آتش زبانه می کشد، (۱۵)

در حالی که دست و پا و پوست سر را بر می کند!! (۱۶)

هر که را به حق پشت کرده واز دعوت حق روی گردانده، می طلبد، (۱۷)

و آن را که ثروت جمع کرده و به ذخیره سازی و انباشتن پرداخته، می خواند؛ (۱۸)

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است؛ (۱۹)

چون آسیبی به او رسد، بی تاب است، (۲۰)

و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است، (۲۱)

مگر نمازگزاران، (۲۲)

آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند، (۲۳)

و آنان که در اموالشان حقّی معلوم است (۲۴)

برای درخواست کننده [تهیدست] و محروم [از معیشت و ثروت،] (۲۵)

و آنان که همواره روز پاداش را باور دارند، (۲۶)

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند، (۲۷)

زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست، (۲۸)

و آنان که دامنشان را [از آلوده شدن به شهوات حرام] حفظ می کنند، (۲۹)

مگر در کام جویی از همسران و کنیزانشان که آنان در این زمینه مورد سرزنش نیستند. (۳۰)

پس کسانی که در بهره گیری جنسی راهی غیر از این جویند، تجاوزکار از حدود حق اند، (۳۱)

و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند، (۳۲)

و آنان که بر ادای گواهی های خود پای بند و متعهدند، (۳۳)

و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند. (۳۴)

اینان در

بهشت ها، مکرّم و محترم اند (۳۵)

کافران را چه شده که به تو چشم دوخته به سویت شتابانند؟ (۳۶)

از راست و چپ، گروه گروه، (۳۷)

آیا هر یک از آنان طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت درآورند؟! (۳۸)

این چنین نیست، ما آنان را از آنچه خود می دانند [آبی گندیده و بی مقدار] آفریدیم. (۳۹)

به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند که ما تواناییم، (۴۰)

بر اینکه به جای آنان بهتر از آنان را بیاوریم؛ و هیچ چیز ما را مغلوب نمی کند. (۴۱)

پس آنان را واگذار تا [در گفتار باطل] فرو روند و مشغول بازی باشند، تا روزشان را که به آنان وعده داده اند دیدار کنند، (۴۲)

روزی که شتابان از خاک بیرون آیند، گویی به سوی نشانه های نصب شده می دوند، (۴۳)

درحالی که دیدگانشان [از شدت ترس] فرو افتاده، خواری و ذلت آنان را می پوشاند. این همان روزی است که همواره وعده داده می شدند. (۴۴)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

سائلی از عذاب قیامت که وقوعش حتمی است از رسول پرسید که آن عذاب چه مردمی راست (۱)

بداند که بر فرقه کافرانست و هیچکس از آنان دفع نتواند کرد (۲)

که آن عذاب از قهر خدای مالك آسمانهاست و کسی یارای دفاع آن ندارد یا مراد عذاب واقع بر حارث ابن نعمان است که به نصب خلافت علی (ع) بر رسول صاعتراض کرد رسول (ص) فرمود به امر خدا کردم او گفت اگر چنین است خدایا برمن عذابی فرست فورا سنگی از آسمان بر فرقش رسید و هلاك شد (۳)

فرشتگان و روح الامین برای اخذ فرمان به سوی عرش خدا بالا

روند در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود (۴)

پس تو ای رسول بی هیچ جزع و تشویش صبر نیکو پیش گیر (۵)

که این مردم غافل کافر آن روز را بسیار دور از امکان بینند (۶)

و ما نزدیک به وقوع می بینیم (۷)

روزی که آسمان بدان عظمت از هول و دهشت چون فلز گداخته شود (۸)

و کوه های بدان صلابت از ترس و هیبت مانند پشم زده متلاشی گردد (۹)

و خلق چنان به کار خود گرفتارند که هیچ کس از خویش خود جویا نشود (۱۰)

چون حقیقت حالشان به آنها بنمایند آن روز کافر بدکار آرزو کند که کاش توانستی فرزندانش را فدای خود سازد و از عذاب برهد (۱۱)

و هم آن و برادرش (۱۲)

و هم خویشان و قبیله اش را که همیشه حمایتش کردند (۱۳)

و هر که روی زمین است خواهد همه را فدای خویش گرداند تا مگر خود از آن عذابنجات یابد (۱۴)

و هرگز به فدا نجات نیابد که آتش دوزخ برو شعله ور است (۱۵)

تا سر و صورت و اندامش پاک بسوزد (۱۶)

دوزخ آنان را میخواند که از خدا رو گردانیده و با حق مخالفت کردند (۱۷)

و مال دنیا را جمع کرده و بی آنکه حقوق الهی را به مستحقان بپردازند همه را ذخیره نمودند (۱۸)

که انسان مخلوقی طبعا سخت حریص و بی صبر است (۱۹)

چون شر و زیانی به او رسد سخت جزع و بی قراری کند (۲۰)

و چون مال و دولتی به او رو کند بخل ورزد و منع احسان نماید (۲۱)

مگر

نماز گزاران حقیقی (۲۲)

آنان که دایم در نماز و طاعت الهی عمر گذرانند (۲۳)

و آنان که در مال و دارائی خود حقی معین و معلوم گردانند (۲۴)

تا به فقیران سائل و فقیران آبرومند محروم رسانند (۲۵)

و آنان که روز قیامت و جزا را تصدیق کنند و به بقار روح و عالم آخرت ایمان دارند (۲۶)

و آنان که از قهر و عذاب خدای خویش سخت ترسانند (۲۷)

که از عذاب خدا هیچکس ایمن نتواند بود (۲۸)

و آنان که اندام خود را از شهوت رانی نگاه میدارند (۲۹)

مگر بر آنان حلال و کنیزان ملکی خویش که از عمال شهوت با آنها هیچ ملامت ندارند (۳۰)

و هر که غیر از این کند و به ناروا شهوت راند به حقیقت متعدی و ستمکار است (۳۱)

و آنان که امانت و عهد و پیمانشان را رعایت کنند (۳۲)

و آنان که برای حفظ حقوق خلق نترسند و برای شهادت به حق قیام کنند (۳۳)

و آنان که نماز خود را به وقت و شرایط و حضور قلب محافپت کنند (۳۴)

آنان که جامع این اوصافند در باغهای بهشت ابد با عزت و احترام متنعمند (۳۵)

ای رسول چه شده است کافران را که با تمسخر به جانبت می شتابند؟ (۳۶)

و از راست و چپ باز پراکنده میشوند و به دین خدا نمی گروند (۳۷)

آیا طمع دارند که باز در بهشت با ناز و نعمت داخل شوند؟ (۳۸)

هرگز این نشود چون آنها خود میدانند که ما آنها را از چه نطفه پستی آفریده ایم باز به آفریننده خود ایمان نمی

آورند و به کفر می شتابند و طمع آن دارند که چون مومنان به بهشت روند (۳۹)

چنین نیست سوگند به خدای مشرقها و مغربهای بی نهایت خورشید های عالم که ماقادریم (۴۰)

که آنها را هلاك سازیم و به جای آنها خلقی بهتر از آنها بیافرینیم و هرگز کسی به قدرت و قوت بر ما سبقت نخواهد یافت (۴۱)

پس تو ای رسول آنها را به کفر و ضلالت خود بگذار که به بازیچه دنیا دل بازند تا با روزی که وعده عذاب آنهاست روبرو شوند (۴۲)

آن روزی که به سرعت سر از قبرها برآورده و به سوی بتها و نتیجه پرستش غیر خدامی شتابند (۴۳)

در حالی که چشمهاشان از هول و وحشت قیامت به خواری فرو افتاده و ذلت کفر و عصیان بر آنها احاطه کرده این همان روزیست که رسولان حق به آنها وعده دادند تا مگر ایمان آرند و از این عذاب برهند و کافران از جهل و عناد تکذیب کردند (۴۴)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

سائلی، عذابی واقع شدنی را درخواست کرد. (۱)

که برای کافران است و هیچ بازدارنده ای برای آن نیست. (۲)

و از سوی خداوندِ صاحب درجاتِ والاست. (۳)

فرشتگان و روح، در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند. (۴)

پس صبر کن صبری نیکو. (۵)

همانا آنان آن روز را دور می بینند. (۶)

و ما آن را نزدیک می بینیم. (۷)

روزی که آسمان همانند فلزّ گداخته شود. (۸)

و کوه ها مانند پشمِ حلّاجی شده گردد. (۹)

و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (۱۰)

به یکدیگر

نمایانده می شوند. در آن روز مجرم دوست دارد فرزندان خود را برای دفع عذاب فدیه دهد و فدای خود کند. (۱۱)

و همچنین همسر و برادرش را. (۱۲)

و بستگان و قبیله اش را که همیشه به او پناه دادند. (۱۳)

(بلکه آرزو دارد) تمام مردم روی زمین را فدا کند تا او را نجات دهند. (۱۴)

چنین نیست، همانا آن آتش شعله ور است. (۱۵)

که پوست بدن را به شدّت جدا می کند. (۱۶)

(این آتش) هر کس را که (به حق) پشت کرده و روی برتافته، فرامی خواند. (۱۷)

و (نیز کسی که مال) جمع کرده و ذخیره ساخته است. (۱۸)

همانا انسان، بی تاب و حریص آفریده شده است. (۱۹)

هرگاه بدی به او رسد، نالان است. (۲۰)

و هرگاه خیری به او رسد، بخیل است. (۲۱)

مگر نمازگزاران. (۲۲)

آنان که بر نمازشان مداومت دارند. (۲۳)

و آنان که در اموالشان حقّی است معلوم. (۲۴)

برای افراد سائل و محروم. (۲۵)

و آنان که روز جزا را باور دارند. (۲۶)

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. (۲۷)

زیرا از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست. (۲۸)

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. (۲۹)

مگر بر همسران یا کنیزانشان که در این صورت، در خور ملامت نیستند. (۳۰)

پس کسانی که جز این را طلب کنند، اینان همان تجاوزگرانند. (۳۱)

و آنان که رعایت کننده امانت ها و قراردادهای خویشند. (۳۲)

و آنان که به (ادای) شهادت های خود قیام می کنند. (۳۳)

و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. (۳۴)

اینان در بهشت ها گرامی داشته می شوند. (۳۵)

پس کافران را چه شده که شتابان به سوی تو می آیند. (۳۶)

از راست و چپ، گروه گروه. (۳۷)

آیا هر یک از آنان طمع دارد که به بهشتی پر نعمت در آید. (۳۸)

چنین نیست، همانا ما آنان را از آنچه می دانند، آفریده ایم. (۳۹)

به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند می خورم که ما تواناییم. (۴۰)

بر این که بهتر از آنان را به جای ایشان بیاوریم و ما قطعاً مغلوب و ناتوان نیستیم. (۴۱)

پس آنان را به حال خود واگذار، یاوه بگویند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده اند، ملاقات کنند. (۴۲)

روزی که شتابان از قبرها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان هایی نصب شده می دوند. (۴۳)

چشمانشان فرو افتاده و ذلّتی (وصف ناپذیر) آنان را فرا گرفته است. این است آن روزی که به ایشان وعده داده می شد. (۴۴)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

پرسنده ای عذابی را که بودنی - واقع شدنی - است درخواست نمود، (۱)

که کافران را هیچ بازدارنده ای از آن نیست، (۲)

از سوی خدای که خداوند پایه های بلند است. (۳)

فرشتگان و روح - فرشته همراه وحی - در روزی که درازی آن پنجاه هزار سال است - از سالهای دنیا - به سوی او بالا می روند. (۴)

پس شکیبایی کن شکیبایی نیکو. (۵)

آنها آن - عذاب یا روز قیامت - را دور می بینند، (۶)

و ما نزدیکش می بینیم. (۷)

روزی که آسمان چون مس گداخته شود، (۸)

و کوه ها مانند پشم رنگین [زده شده] گردد، (۹)

و هیچ خویشاوندی - یا دوستی - از [حال] خویشاوندی - یا دوستی - نپرسد. (۱۰)

آنان - یعنی خویشانشان - را بدیشان بنمایند - ولی کاری

از آنها ساخته نیست -. بزه کار آرزو کند که کاش می توانست [برای فرار] از عذاب آن روز فرزندان خود را عوض دهد (۱۱)

و زن و برادر خود را، (۱۲)

و خویشانی را که او را جای می دادند - و به خود نزدیک می ساختند -، (۱۳)

و هر که را در زمین است، همه را یکجا، تا او را [از عذاب] برهاند، (۱۴)

هرگز، که آن آتشی است زبانه کشنده، (۱۵)

برکننده پوست سر - یا همه تن -، (۱۶)

می خواند هر که را [به ایمان و طاعت] پشت کرد و روی بگردانید. (۱۷)

و [مال را] گرد کرد و بیندوخت. (۱۸)

همانا آدمی ناشکیبا - یا حریص - آفریده شده، (۱۹)

چون بدی [و رنجی] بدو رسد بی تاب است، (۲۰)

و چون نعمتی [و رفاهی] بدو رسد بازدارنده است - بخل ورزد -، (۲۱)

مگر نماز گزاران، (۲۲)

آنان که بر نماز خویش پیوسته و پاینده اند، (۲۳)

و آنان که در مالهاشان حقی است معلوم - مانند زکات و صدقات -، (۲۴)

برای نیازمند خواهنده و بینوای درمانده، (۲۵)

و آنان که روز پاداش را باور دارند، (۲۶)

و آنان که از عذاب پروردگار خود ترسانند، (۲۷)

همانا از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست، (۲۸)

و آنان که شرمگاه خویش نگاه می دارند، (۲۹)

مگر از همسران خود یا کنیزانی که آنها را مالکند، که [درباره آنها] سرزنش نشوند. (۳۰)

پس هر که فراتر از این جوید اینانند از حد گذشتگان، (۳۱)

و آنان که امانتها و پیمانهای خود را رعایت می کنند، (۳۲)

و آنان که به گواهی های خویش ایستاده اند – متعهد و پایدارند –، (۳۳)

و آنان که بر نماز خود نگاه دار و پاسدارند - به نیکوترین و کاملترین وجه نماز می گزارند -. (۳۴)

ایشانند که در بهشتها گرامی داشتگانند. (۳۵)

پس کافران را چیست که به تو چشم دوخته و به سویت شتابانند، (۳۶)

از راست و از چپ گروه گروه، (۳۷)

آیا هر مردی از آنها طمع دارد که به بهشت پرنعمت درآید؟! (۳۸)

هرگز، همانا ما آنان را از آنچه می دانند - نطفه - آفریده ایم، (۳۹)

پس سوگند به خداوند خاورها و باخترها که هرآینه ما تواناییم، (۴۰)

بر آنکه بهتر از ایشان را به جایشان آریم، و ما واپس مانده - ناتوان و درمانده - نیستیم. (۴۱)

پس واگذارشان تا بیهوده گفت وگو و بازی کنند تا آن روزشان را که وعده داده می شوند ببینند. (۴۲)

روزی که از گورها شتابان بیرون آیند گویی که به سوی نشانه ای [که برپا شده] می شتابند، (۴۳)

در حالی که دیدگانشان از ترس فرو شده، خواری و زبونی آنها را فرو گرفته است، این است آن روزی که وعده داده می شدند. (۴۴)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

پرسنده ای از عذابی پرسید که (۱)

بر کافران فرود خواهد آمد و کس آن را دفع نتواند کرد، (۲)

از جانب خدا که صاحب آسمانهاست. (۳)

در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، فرشتگان و روح بدان جا فرا روند. (۴)

پس صبر کن صبری نیکو. (۵)

ایشان آن روز را دور می بینند. (۶)

و ما نزدیکش می بینیم. (۷)

روزی که آسمان چون فلز گداخته گردد، (۸)

و کوهها چون پشم. (۹)

و هیچ خویشاوندی از حال خویشاوند خود نپرسد.

(۱۰)

یکدیگر را برابر چشمشان آرند. گناهکار دوست دارد که خویشتن را بازخرد به فرزندانش، (۱۱)

و زنش و برادرش، (۱۲)

و عشیره اش که او را مکان داده است، (۱۳)

و همه آنها که در روی زمینند، و نجات یابد. (۱۴)

هرگز نه ، که آن شعله آتش است، (۱۵)

پوست سر را می کند، (۱۶)

هر که را که به حق پشت کرد و از فرمان سرپیچید به خود می خواند، (۱۷)

و آن را که گرد می آورد و می اندوخت. (۱۸)

هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده اند. (۱۹)

چون شری بدو رسد بیقراری کند. (۲۰)

و چون مالی به دستش افتد بخل می ورزد. (۲۱)

مگر نماز گزارندگان: (۲۲)

آنان که به نماز مداومت می ورزند. (۲۳)

و آنان که در اموالشان حقی است معین، (۲۴)

برای گدا و محروم. (۲۵)

و کسانی که روز قیامت را تصدیق می کنند، (۲۶)

و کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسانند، (۲۷)

که از عذاب پروردگارشان در امان نتوانند بود، (۲۸)

و کسانی که شرمگاه خویش نگه می دارند، (۲۹)

مگر برای همسرانشان یا کنیزانشان، که در این حال ملامتی بر آنها نیست. (۳۰)

و آنان که جز این را بطلبند، متجاوزان هستند. (۳۱)

و کسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می کنند. (۳۲)

و کسانی که شهادت خویش به حق ادا می کنند، (۳۳)

و کسانی که بر نمازهاشان مواظبت دارند، (۳۴)

اینان در بهشت، گرامی هستند. (۳۵)

پس چیست که کافران به سوی تو می شتابند؟ (۳۶)

دسته دسته از جانب چپ و از جانب راست. (۳۷)

آیا هر یک از ایشان طمع می ورزد که به بهشت پرنعمت داخل شود؟ (۳۸)

هرگز نه ، آنها خود می دانند که از چه چیز آنها را آفریده ایم. (۳۹)

پس سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما تواناییم (۴۰)

که به جای آنها مردمی بهتر بیاوریم و در این کار ناتوان نیستیم. (۴۱)

پس بگذارشان تا به بیهودگی درآیند و به بازیچه ، تا به آن روزی که وعده شان داده ایم برسند. (۴۲)

روزی که شتابان از قبرها به درآیند، چنان که گویی نزد بتان می شتابند. (۴۳)

وحشت بر چشمانشان مستولی شده و به خواری افتاده اند: این است همان روزی که آنها را وعده داده بودند. (۴۴)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

خواهنده ای عذابی رخ دادنی را طلب کرد (۱)

که برای کافران است [و] بازدارنده ای ندارد (۲)

از جانب خداوند صاحب درجات (۳)

که فرشتگان و روح در روزی که به اندازه پنجاه هزار سال [دنیوی] است به سوی او فرا می روند (۴)

پس صبری نیکو پیشه کن (۵)

آنان آن را دوردست می بینند (۶)

و ما نزدیک می بینیمش (۷)

روزی که آسمان چون فلز گداخته شود (۸)

و کوه ها همچون پشم رنگین گردد (۹)

و هیچ خویشاوندی از حال خویشاوندی نپرسد (۱۰)

در حالی که به همدیگر نشان داده شوند، گناهکار آرزو کند کاش عذاب چنین روزی را، (۱۱)

با فدا کردن پسرانش و همسرش و برادرش باز خرد (۱۲)

همچنین خاندانش که به او سر و سامان داده است (۱۳)

همچنین هر کس که در روی زمین است، آنگاه باز رهاندش (۱۴)

حاشا، آن آتشی زبانه

زن است (۱۵)

برکننده پوست سر (۱۶)

که هر کس را که [به حق] پشت کرد و [از ایمان] روی گرداند، به خود می خواند (۱۷)

همان کسی که مال اندوخت و جا به جا کرد (۱۸)

بی گمان انسان ناشکیب آفریده شده است (۱۹)

چون شر به او رسد، بی تاب است (۲۰)

و چون خیر به او رسد، بازدارنده است (۲۱)

مگر نمازگزاران (۲۲)

آنان که در نمازهایشان پیگیرند (۲۳)

و کسانی که در اموالشان حقی معین است (۲۴)

برای خواهنده و بی بهره (۲۵)

و کسانی که روز جزا را باور می دارند (۲۶)

و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند (۲۷)

بی گمان عذاب پروردگارشان، بدون ایمنی است (۲۸)

و کسانی که ناموسشان را حفظ می کنند (۲۹)

مگر در برابر همسرانشان یا ملک یمینهایشان، که در این صورت سرزنش ناپذیرند (۳۰)

پس هر کس فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوزکارند (۳۱)

و کسانی که در برابر امانتها و پیمانهایشان رعایتگرند (۳۲)

و کسانی که در مقام گواهی دادنهایشان ایستاده اند (۳۳)

و کسانی که بر نمازهایشان مواظبند (۳۴)

اینان در بوستانهایی، گرامی داشته شده اند (۳۵)

پس کافران را چه می شود که به سوی تو شتابانند (۳۶)

از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه (۳۷)

آیا هر کدام از آنان طمع می برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود (۳۸)

حاشا ما ایشان را از آنچه می دانند آفریده ایم (۳۹)

به پروردگار مشرقها و مغربها سوگند می خورم که ما تواناییم (۴۰)

که بهتر از آنان را جانشین آنان سازیم و ما درمانده نیستیم (۴۱)

پس بگذارشان تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند تا به دیدار آن

روزشان که وعده اش را به ایشان داده اند، برسند (۴۲)

روزی که از گورها بیرون شتابند، گویی به سوی [قربانگاه] بتان می شتابند (۴۳)

دیدگانشان از [ترس] فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته، این همان روزی است که به آنان وعده داده بودند (۴۴)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

پرسید پرسش کننده ای از عذابی فرودآینده (۱)

برای کافران نیستش بازدارنده (۲)

از خدا خداوند نردبانها (معراجها) (۳)

بالاروند فرشتگان و روح بسویش در روزی که اندازه آن است پنجاه هزار سال (۴)

پس شکیبائی کن شکیبائی نکو (۵)

که آنان بینندش دور (۶)

و ما بینیمش نزدیک (۷)

روزی که گردد آسمان چون روغن گداخته (۸)

و گردند کوه ها چون پشم (۹)

و نپرسد دوستی دوستی را (۱۰)

نمایانیده شوند بدیشان دوست دارد گناهکار کاش فدیه می داد از عذاب آن روز پسرانش (۱۱)

و یارش (همسرش) و برادرش (۱۲)

و خویشاوندانی که پناهش دهند (۱۳)

و هر که در زمین است همگی پس برهاندش (۱۴)

نه چنین است همانا آن است شراره (۱۵)

کننده پوست (۱۶)

می خواند آن را که پشت کرد و روی برتافت (۱۷)

و گردآورد پس نگهداشت (۱۸)

همانا انسان آفریده شده است آزمند (۱۹)

گاهی که رسدش بدیی نالان (۲۰)

و گاهی که رسدش خوبیی خودداری کنان (۲۱)

مگر نمازگزاران (۲۲)

آنان که بر نماز خویشند پیوستگان (۲۳)

و آنان که در خواسته های ایشان است بهره دانسته (۲۴)

برای دریوزه و بینوا (۲۵)

آنان که تصدیق کنند به روز دین (۲۶)

و آنان که از عذاب پروردگار خویشند هراسان (۲۷)

همانا عذاب پروردگار ایشان است تا ایمن شده (۲۸)

و آنان که برای

فرجهای خویشند نگه دارندگان (۲۹)

جز بر همسرانشان یا آنچه دارا است یمینهای ایشان که آنانند نانکوهیدگان (۳۰)

و آنکه خواست جز این را پس آنانند تجاوزگران (۳۱)

و آنان که برای سپرده های خویش و پیمان خویشند رعایت کنندگان (۳۲)

و آنان که به گواهی های خویشند قیام کنندگان (۳۳)

و آنان که بر نماز خویشند محافظت کنندگان (۳۴)

آنانند در باغهائی گرامیان (۳۵)

چه شود آنان را که کفر ورزیدند به نزد تو رمندگان (۳۶)

از راست و از چپ گروه هائی (۳۷)

آیا امید دارد هر مردی از ایشان که درآورده شود به بهشت نعمتها (۳۸)

نه چنین است همانا ما آفریدیمشان از آنچه می دانند (۳۹)

پس سوگند یاد نکنم به پروردگار خاورها و باخترها که مائیم توانایان (۴۰)

بر آنکه تبدیل کنیم بهتر از ایشان را و نیستیم ما پیشی گرفتگان (۴۱)

پس بگذارشان فرورون و بازی کنند تا برسند به روزشان آنی که وعده داده شوند (۴۲)

روزی که برون آیند از گورها شتابان گوئیا آنانند بسوی پایه های نشانه روان (۴۳)

سرافکنده است دیدگانشان فراگیردشان خواری این است روزی که بودند وعده داده می شدند (۴۴)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

An asker asked for a punishment bound to befall ۱

—which none can avert from the faithless— ۲

٣ from Allah, Lord of the lofty stations.

٤ The angels and the Spirit ascend to Him in a day whose span is fifty thousand years.

٥ So be patient, with a patience that is graceful.

٦ Indeed they see it to be far off,

٧ and We see it to be near.

٨ The day

,when the sky will be like molten copper

,and the mountains like [tufts of] dyed wool ٩

,and no friend will inquire about [the welfare of his] friend ١٠

though] they will be placed within each other’s sight. The guilty one will wish he] ١١
,could ransom himself from the punishment of that day at the price of his children

,his spouse and his brother ١٢

his kin which had sheltered him ١٣

.and all those who are upon the earth, if that might deliver him ١٤

,Never! Indeed it is a blazing fire ١٥

.which strips away the scalp ١٦

,[It invites him who has turned back [from the truth] and forsaken [it ١٧

.[amassing [wealth] and hoarding [it ١٨

:Indeed man has been created covetous ١٩

anxious when an ill befalls him ٢٠

and grudging when good comes his way ٢١

,all are such] except the prayerful]— ٢٢

those who are persevering in their prayers ٢٣

and in whose wealth there is a known right ٢٤

,for the beggar and the deprived ٢٥

,and who affirm the Day of Retribution ٢٦

and those who are apprehensive of the punishment of their Lord ٢٧

(there is indeed no security from the punishment of their Lord) ٢٨

and those who guard their private parts ٢٩

except from their spouses and their slave women, for then they are not blamewor-) ٣٠
;thy

(but whoever seeks beyond that—it is they who are the transgressors ٣١

,and those who keep their trusts and covenants ٣٢

and those who ٣٣

,are observant of their testimonies

.and those who are watchful of their prayers ۳۴

.They will be in gardens, held in honour ۳۵

What is the matter with the faithless that they scramble toward you ۳۶

?from the left and the right in batches ۳۷

?Does each man among them hope to enter the garden of bliss ۳۸

.Never! Indeed We created them from what they know ۳۹

So I swear by the Lord of the easts and the wests that We are able ۴۰

.to replace them by [others] better than them and We are not to be outmaneuvered ۴۱

So leave them to gossip and play until they encounter their day, which they are ۴۲
:promised

,the day when they emerge from the graves, hastening, as if racing toward a target ۴۳

with a humbled look [in their eyes], overcast by abasement. That is the day they ۴۴
.had been promised

ترجمه انگلیسی شاکر

(One demanding, demanded the chastisement which must befall (۱

(The unbelievers-- there is none to avert it-- (۲

(From Allah, the Lord of the ways of Ascent. (۳

To Him ascend the angels and the Spirit in a day the measure of which is fifty
(thousand years. (۴

(Therefore endure with a goodly patience. (۵

(Surely they think it to be far off, (۶

(And We see it nigh. (۷

(On the day when the heaven shall be as molten copper (۸

(And the mountains shall be as tufts of wool (۹

(And friend shall not ask of friend (۱۰

Though) they)

shall be made to see each other. The guilty one would fain redeem himself from the
(chastisement of that day by (sacrificing) his children, (۱۱

(And his wife and his brother (۱۲

(And the nearest of his kinsfolk who gave him shelter, (۱۳

(And all those that are in the earth, (wishing) then (that) this might deliver him. (۱۴

(By no means! Surely it is a flaming fire (۱۵

(Dragging by the head, (۱۶

(It shall claim him who turned and fled (from truth), (۱۷

(And amasses (wealth) then shuts it up. (۱۸

(Surely man is created of a hasty temperament (۱۹

(Being greatly grieved when evil afflicts him (۲۰

(And niggardly when good befalls him (۲۱

(Except those who pray, (۲۲

(Those who are constant at their prayer (۲۳

(And those in whose wealth there is a fixed portion. (۲۴

(For him who begs and for him who is denied (good) (۲۵

(And those who accept the truth of the judgment day (۲۶

(And those who are fearful of the chastisement of their Lord-- (۲۷

(Surely the chastisement of their Lord is (a thing) not to be felt secure of-- (۲۸

(And those who guard their private parts, (۲۹

Except in the case of their wives or those whom their right hands possess-- for these surely are not to be blamed, (٣٠)

But he who seeks to go beyond this, these it is that go beyond the limits-- (٣١)

And those who are faithful to their trusts and their covenant (٣٢)

And those who

(are upright in their testimonies, (۳۳

(And those who keep a guard on their prayer, (۳۴

(Those shall be in gardens, honored. (۳۵

(But what is the matter with those who disbelieve that they hasten on around you, (۳۶

(On the right hand and on the left, in sundry parties? (۳۷

Does every man of them desire that he should be made to enter the garden of bliss? ((۳۸

(By no means! Surely We have created them of what they know. (۳۹

(But nay! I swear by the Lord of the Easts and the Wests that We are certainly able (۴۰

(To bring instead (others) better than them, and We shall not be overcome. (۴۱

Therefore leave them alone to go on with the false discourses and to sport until they (come face to face with that day of theirs with which they are threatened; (۴۲

The day on which they shall come forth from their graves in haste, as if they were (hastening on to a goal, (۴۳

Their eyes cast down; disgrace shall overtake them; that is the day which they were (threatened with. (۴۴

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy giving, the Merciful

A skeptic was asking about torment that is bound to happen (۱)

to disbelievers; there will be no defence against it (۲)

. since it comes] from God Who owns the staircases leading upward] (۳)

The angels and the Spirit will climb up to Him on a day whose range is fifty (۴)

.thousand years

So act (٥)

!patient with a handsome patience

They consider it is far away (۶)

while We see it as nearby (۷)

on a day when the sky will be like molten brass (۸)

.and the mountains like tufts of yarn (۹)

;No close friend will question any [other] friend (۱۰)

they will merely give each other a knowing look. A criminal might like to ransom (۱۱)
,himself from that day's torment through his children

,his wife, a brother of his (۱۲)

,his family circle which has sheltered him (۱۳)

.and everyone who is on earth if [such action] might then save him (۱۴)

Of course not; it would flare up (۱۵)

,tugging at his scalp (۱۶)

,claiming anyone who tries to escape and turns away (۱۷)

.(through saving (things) up and hoarding (them (۱۸)

,Man has been created restless (۱۹)

,so he panics whenever any evil touches him (۲۰)

;and withdraws when some good touches him (۲۱)

except for the prayerful (۲۲)

who are constant at their prayers (۲۳)

and whose wealth comprises an acknowledged responsibility (۲۴)

;towards the beggar and the destitute (۲۵)

,and the ones who accept the Day for Repayment (۲۶)

-and those who are apprehensive about their Lord's torment (۲۷)

- (!their Lord's torment is nothing to feel too safe from) (۲۸)

,and the ones who preserve their chastity (۲۹)

except with their own spouses or those living under their control; with such they (۳۰)
.are blameless

-Those who desire [to go] beyond that, will be going too far (۳۱)

and the (۳۲)

ones who preserve their trusts and oaths,

(۳۳) and the ones who stand by their testimony,

(۳۴) and the ones who attend to their prayer–

(۳۵) those will be honored in gardens.

(۳۶) Yet what is wrong with those who disbelieve, that they should try to dash on ahead of you

(۳۷) in batches to the right and on the left?

(۳۸) Does every man among them aspire to enter the Garden of Bliss?

(۳۹) Of course not! We created them out of something they well know.

(۴۰) And I do swear by the Lord of the Eastern places and the Western places that We are Able

(۴۱) to replace them with someone better than they are. We shall never be overruled!

(۴۲) Leave them speculating and playing around until they face their day which they have been promised,

(۴۳) the day when they will hasten forth from their graves as if they were rushing towards some objective,

(۴۴) their eyesight cast down, disgrace overshadowing them on that day which they have been threatened with!

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(۱) A questioner asked of a chastisement about to fall

(۲) for the unbelievers, which none may avert,

(from God, the Lord of the Stairways. (٣

To Him the angels and the Spirit mount up in a day whereof the measure isfifty thousand years. (۴

(So be thou patient with a sweet patience; (۵

(behold, they see it as if far off, (۶

(but We see it is nigh. (٧

Upon

(the day when heaven shall be as molten copper (٨

(and the mountains shall be as plucked wool-tufts, (٩

(no loyal friend shall question loyal friend, (١٠

as they are given sight of them. The sinner will wish that he might ransomhimself
(from the chastisement of that day even by his sons, (١١

(his companion wife, his brother, (١٢

(his kin who sheltered him, (١٣

(and whosoever is in the earth, all together, so that then it might deliverhim. (١۴

(Nay, verily it is a furnace (١۵

(snatching away the scalp, (١۶

(calling him who drew back and turned away, (١٧

(who amassed and hoarded. (١٨

(Surely man was created fretful, (١٩

(when evil visits him, impatient, (٢٠

(when good visits him, grudging, (٢١

(save those that pray (٢٢

(and continue at their prayers, (٢٣

(those in whose wealth is a right known (٢۴

(for the beggar and the outcast, (٢۵

(who confirm the Day of Doom (٢۶

(and go in fear of the chastisement of their Lord (٢٧

(from their Lord's chastisement none feels secure (٢٨

(and guard their private parts (٢٩

(save from their wives and what their right hands own, then not beingblameworthy (٣٠

(but whoso seeks after more than that, they are the transgressors, (٣١

(and who preserve their trusts and their covenant, (٣٢

(and perform their witnessings, (٣٣

(and who observe their prayers. (٣٤

(Those shall be in Gardens, high-honoured. (٣٥

(What ails the unbelievers, running with outstretched necks towards thee (٣٦

on the right hand and on the left

(hand in knots (crowds)? (۳۷

(What, is every man of them eager to be admitted to a Garden of Bliss? (۳۸

(Not so; for We have created them of what they know. (۳۹

(No! I swear by the Lord of the Easts and Wests, surely We are able (۴۰

(to substitute a better than they; We shall not be outstripped. (۴۱

Then leave them alone to plunge and play until they encounter that day oftheirs which (they are promised, (۴۲

the day they shall come forth from the tombs hastily, as if they were hurryingunto a (waymark, (۴۳

humbled their eyes, overspreading them abasement. That is the daywhich they were (promised. (۴۴

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(A questioner questioned concerning the doom about to fall (۱

(Upon the disbelievers, which none can repel, (۲

(From Allah, Lord of the Ascending Stairways (۳

Whereby) the angels and the Spirit ascend unto Him in a Day whereof the span is fifty) (thousand years. (۴

(But be patient (O Muhammad) with a patience fair to see. (۵

(Lo! they behold it afar off (۶

(While We behold it nigh: (۷

(The day when the sky will become as molten copper, (۸

(And the hills become as flakes of wool, (٩

(And no familiar friend will ask a question of his friend (١٠

Though they will be given sight of them. The guilty man will long be able to ransom himself from the punishment of that day at the price of his children

(۱۱)

(And his spouse and his brother (۱۲

(And his kin that harbored him (۱۳

(And all that are in the earth, if then it might deliver him. (۱۴

(But nay! for lo! it is the fire of hell (۱۵

(Eager to roast; (۱۶

(It calleth him who turned and fled (from truth), (۱۷

(And hoarded (wealth) and withheld it. (۱۸

(Lo! man was created anxious, (۱۹

(Fretful when evil befalleth him (۲۰

(And, when good befalleth him, grudging; (۲۱

(Save worshippers (۲۲

(Who are constant at their worship (۲۳

(And in whose wealth there is a right acknowledged (۲۴

(For the beggar and the destitute; (۲۵

(And those who believe in the Day of Judgment, (۲۶

(And those who are fearful of their Lord's doom (۲۷

(Lo! the doom of their Lord is that before which none can feel secure (۲۸

(And those who preserve their chastity (۲۹

Save with their wives and those whom their right hands possess, for thus they are not

(blameworthy; (۳۰

(But whoso seeketh more than that, those are they who are transgressors; (۳۱

(And those who keep their pledges and their covenant. (۳۲

(And those who stand by their testimony (۳۳

(And those who are attentive at their worship, (۳۴

(These will dwell in Gardens, honored. (۳۵

What aileth those who disbelieve, that they keep staring toward thee (O Muhammad), (open eyed, (۳۶

(On the right and on the left, in groups? (۳۷

(Doth every man among them hope to enter the Garden of Delight? (۳۸

.Nay, verily

(Lo! We created them from what they know. (۳۹

But nay! I swear by the Lord of the rising places and the setting places of the planets (that We are Able (۴۰

(To replace them by (others) better than them. And We are not to be outrun. (۴۱

(So let them chat and play until they meet their Day which they are promised, (۴۲

(The day when they come forth from the graves in haste. as racing to a goal, (۴۳

With eyes aghast, abasement stupefying them: Such is the Day which they are (promised. (۴۴

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(A questioner asked about a Penalty to befall. (۱

(The Unbelievers the which there is none to ward off (۲

(A Penalty) from Allah Lord of the Ways of Ascent. (۳)

The angels and the Spirit ascend unto Him in a Day the measure whereof is (as) fifty (thousand years: (۴

(Therefore do thou hold Patience a Patience of beautiful (contentment). (۵

(They see the (Day) indeed as a far-off (event): (۶

(But We see it (quite) near. (۷

(The Day that the sky will be like molten brass (۸

(And the mountains will be like wool (۹

(And no friend will ask after a friend (۱۰

Though they will be put in sight of each other the sinners desire will be: would that he (could redeem himself from the Penalty of that Day by (sacrificing) his children (١١

(His wife and his brother (١٢

.His kindred who sheltered him

(١٣)

(And all all that is on earth so it could deliver him: (١۴

(By no means! For it would be the Fire of Hell! (١۵

(Plucking out (his being) right to the skull! (١۶

(Inviting (all) such as turn their backs and turn away their faces (from the Right) (١٧

(And collect (wealth) and hide it (from use)! (١٨

(Truly man was created very impatient (١٩

(Fretful when evil touches him; (٢٠

(And niggardly when good reaches him (٢١

(Not so those devoted to Prayer (٢٢

(Those who remain steadfast to their prayer; (٢٣

(And those in whose wealth is a recognized right (٢۴

For the (needy) who asks and him who is prevented (for some reason from asking); ((٢۵

(And those who hold to the truth of the Day of Judgment; (٢۶

(And those who fear the displeasure of their Lord (٢٧

(For their Lords displeasure is the opposite of Peace and Tranquillity (٢٨

(And those who guard their chastity (٢٩

Except with their wives and the (captives) whom their right hands possess for (then) (they are not to be blamed (٣٠

(But those who trespass beyond this are transgressors (٣١

(And those who respect their trusts and covenants; (٣٢

(And those who stand firm in their testimonies; (٣٣

(And those who guard (the sacredness) of their worship (٣٤

(Such will be the honored ones in the Gardens of (Bliss). (٣۵

(Now what is the matter with the Unbelievers that they rush madly before thee (٣۶

From the right and from the left

(in crowds? (۳۷

(Does every man of them long to enter the Garden of Bliss? (۳۸

(By no means! For We have created them out of the (base matter) they know! (۳۹

Now I do call to witness the Lord of all points in the East and the West that We can (certainly (۴۰

Substitute for them better (men) than they; and We are not to be defeated (in Our (Plan). (۴۱

So leave them to plunge in vain talk and play about until they encounter that Day of (theirs which they have been promised! (۴۲

The Day whereon they will issue from their sepulchers in sudden hast as if they were (rushing to a goal-post (fixed for them) (۴۳

Their eyes lowered in dejection ignominy covering them (all over)! Such is the Day the (which they are promised! (۴۴

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

,Un demandeur a réclamé un châtiment inéluctable .۱

,pour les mécréants, que nul ne pourrait repousser .۲

.et qui vient d'Allah, le Maître des voies d'ascension .۳

Les Anges ainsi que l'Esprit montent vers Lui en un jour dont la durée est de .۴ .cinquante mille ans

.Supporte donc, d'une belle patience .۵

,Ile le (le châtiment) voient bien loin .۶

,alors que Nous le voyons bien proche .٧

le jour où le ciel sera comme du métal en fusion .٨

,et les montagnes comme de la laine .٩

,où nul ami dévoué ne s'enquerra d'un ami .١٠

bien qu'ils se voient l'un l'autre. Le .١١

criminel aimerait pouvoir se racheter du châtiment de ce jour, en livrant ses enfants,

۱۲. sa compagne, son frère,

۱۳. même son clan qui lui donnait asile,

۱۴. et tout ce qui est sur la terre, tout, qui pourrait le sauver.

۱۵. Mais rien [ne le sauvera]. [L'Enfer] est un brasier

۱۶. arrachant brutalement la peau du crâne.

۱۷. Il appellera celui qui tournait le dos et s'en allait,

۱۸. amassait et thésaurisait.

۱۹. Oui, l'homme a été créé instable [très inquiet];

۲۰. quand le malheur le touche, il est abattu;

۲۱. et quand le bonheur le touche, il est refuseur.

۲۲. Sauf ceux qui pratiquent la Salat

۲۳. qui sont assidu à leurs Salats,

۲۴. et sur les bien desquels il y a un droit bien déterminé [la Zakat]

۲۵. pour le mendiant et le déshérité;

۲۶. et qui déclarent véridique le Jour de la Rétribution,

۲۷. et ceux qui craignent le châtiment de leur Seigneur

۲۸. car vraiment, il n'y a nulle assurance contre le châtiment de leur Seigneur;

۲۹. et qui se maintiennent dans la chasteté

۳۰. et n'ont pas de rapports qu'avec leurs épouses ou les esclaves qu'ils possèdent car

,dans ce cas, ils ne sont pas blâmables

;mais ceux qui cherchent [leur plaisir] en dehors de cela, sont des transgresseurs .۳۱

et qui gardent les dépts confiés à eux, et respectent leurs engagements . ۳۲
.scrupuleusement

,et qui témoignent de la stricte vérité .۳۳

.et qui sont régulier dans leur Salat .۳۴

.Ceux-là seront honorés dans des Jardins .۳۵

Qu'ont .۳۶

,donc, ceux qui ont mécru, à courir vers toi, le cou tendu

?de droite et de gauche, [venant] par bandes .۳۷

?Chacun d'eux convoite-t-il qu'on le laisse entrer au Jardin des délices .۳۸

.Mais non! Nous les avons créés de ce qu'ils savent .۳۹

Eh Non!... Je jure par le Seigneur des Levants et des Couchants que Nous sommes .۴۰
Capable

.De les remplacer par de meilleurs qu'eux, et nul ne peut Nous en empêcher .۴۱

Laisse-les donc s'enfoncer (dans leur mécréance) et se divertir jusqu'à ce qu'ils .۴۲
,rencontrent leur jour dont on les menaçait

le jour où ils sortiront des tombes, rapides comme s'ils couraient vers des pierres .۴۳
;dressées

leurs yeux seront abaissés, l'avilissement les couvrira. C'est cela le jour dont on les .۴۴
!menaçait

ترجمه اسپانیایی

Alguien ha pedido un castigo inmediato .۱

,para los infieles, que nadie pueda rechazar .۲

.que venga de Alá, Señor de las gradas .۳

.Los ángeles y el Espíritu ascienden a Él en un día que equivale a cincuenta mil años .۴

!Ten, pues, digna pacienciai .۵

,Piensan que está lejos .۶

.pero Nosotros pensamos que está cerca .۷

,El día que el cielo parezca metal fundido .۸

٩. y las montañas, copos de lana,

١٠. y nadie pregunte por su amigo ferviente.

١١. Les será dado verles. El pecador querrá librarse del castigo de ese día ofreciendo como rescate a sus hijos varones,

١٢. a su compañera, a su hermano,

١٣. Al clan que lo cobijó,

١٤. a todos los de la tierra. Eso le salvaría.

۱۵. ¡No! Será una hoguera,

۱۶. que arrancará el cuero cabelludo

۱۷. y reclamará a quien retroceda y vuelva la espalda,

۱۸. a quien amase y atesore.

۱۹. El hombre es de natural impaciente.

۲۰. Pusilánime cuando sufre un mal,

۲۱. mezquino cuando la fortuna le favorece.

۲۲. Se exceptúa a quienes oran

۲۳. perseverando en su azalá,

۲۴. parte de cuyos bienes es de derecho

۲۵. para el mendigo y el indigente,

۲۶. que tienen por auténtico el día del Juicio,

۲۷. que temen el castigo de su Señor

۲۸. -nadie debe sentirse seguro contra el castigo de su Señor-,

۲۹. que se abstienen de comercio carnal,

۳۰. salvo con sus esposas o con sus esclavas -en cuyo caso no incurren en reproche,

۳۱. mientras que quienes desean a otras mujeres, ésos son los que violan la ley-,

۳۲. que respetan los depósitos que se les confían y las promesas que hacen,

۳۳. que dicen la verdad en sus testimonios,

۳۴. que observan su azalá.

.Esos tales estarán en jardines, honrados .۳۵

,Qué les pasa a los infieles, que vienen hacia ti corriendo con el cuello extendido¿ .۳۶

?en grupos, por la derecha y por la izquierda .۳۷

?Es que cada uno de ellos anhela ser introducido en un jardín de delicia¿ .۳۸

.No! Les creamos de lo que saben¡ .۳۹

Pues no! ¡Juro por el Señor de los Orientes y de los Occidentes, que somos bien¡ .۴۰
capaces

!de sustituirles por otros mejores que ellos, sin que nadie pueda impedírnoslo .۴۱

Déjales¡ .۴۲

,que parloteen y jueguen hasta que les llegue el día con que se les ha amenazado

el día que salgan de las sepulturas, rápidos como si corrieran hacia piedras . ۴۳
,erectas

la mirada abatida, cubiertos de humillación! Tal será el día con que se les había . ۴۴
.amenazado

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

Ein Fragender fragt nach der Strafe, die da treffen wird .۱

– ubigen – es kann sie keiner abwehrenنDie Ungl .۲

.Von Allah, dem Hohen .۳

fünfzigtausend کDie Engel und der Geist steigen zu Ihm in einem Tage, dessen Ma .۴
.Jahre sind

.Gedulde dich drum in geziemender Geduld .۵

;hnen, er sei ferneنSie w .۶

.Aber Wir sehen, er ist nahe .۷

Am Tage, da der Himmel wie geschmolzenes Erz sein wird .۸

,Und die Berge wie farbige Wollflocken .۹

.Und ein Freund nicht nach einem Freunde fragen wird .۱۰

Sie werden in Sehweite zueinander gebracht werden, und der Schuldige würde .۱۱
sich wohl loskaufen von der Strafe jenes Tages mit seinen Kindern

Und seiner Gattin und seinem Bruder .۱۲

,Und seiner Verwandtschaft, die ihn beherbergt hat .۱۳

۱۴. Und allen, die auf Erden sind insgesamt, ob es ihn nur retten wollte.

۱۵. Doch nein! wahrlich, es ist eine Feuerflamme –

۱۶. Die Kopfhaut gنnzlich abziehend.

۱۷. Den wird sie rufen, der den Rücken kehrt und sich abwendet

۱۸. Und (Reichtum) aufhنuft und (damit) geizt.

۱۹. Wahrlich, der Mensch ist aus Ungeduld geschaffen;

۲۰. Wenn ihn Schlimmes trifft, ist er voller Klage,

۲۱. Doch wenn ihm Gutes widerfنhrt, ist

.er knausrig

Nicht so sind die, die beten .٢٢

,Und bei ihrem Gebet verharren .٢٣

Und die, in deren Reichtum ein bestimmter Anteil ist .٢٤

.Für den Bittenden sowohl wie für den, der es nicht kann .٢٥

,renنUnd die, die den Tag des Gerichts für wahr und wirklich erkl .٢٦

– Und die, die vor der Strafe ihres Herrn zagen .٢٧

,– Wahrlich, die Strafe ihres Herrn ist nicht, wovor man sicher sein knnte .٢٨

,Und die, die ihre Sinnlichkeit im Zaum halten .٢٩

Es sei denn mit ihren Gattinnen oder denen, die ihre Rechte besitzt, denn da sind .٣٠
,sie nicht zu tadeln

.Die aber mehr als das suchen, sind bertreter .٣١

,Und die, die das ihnen Anvertraute und ihren Vertrag halten .٣٢

,Und die, die aufrichtig sind in ihrem Zeugnis .٣٣

;Und die, die ihr Gebet getreulich verrichten .٣٤

.rten sein werden, hochgeehrtنDiese sind es, die in den G .٣٥

sie auf dich zugelaufen kommen كubig sind, daنWas aber ist denen, die ungl .٣٦

?Von rechts und links, gruppenweise gesondert .٣٧

?Hofft jeder einzelne von ihnen wohl, den Garten der Wonne zu betreten .٣٨

.Nimmermehr! Wir erschufen sie aus dem, was sie wissen .٣٩

٤٠. da Aber nein! Ich schwre beim Herrn des Ostens und des Westens, daکWir imstande sind,

٤١. Bessere als sie an ihre Stelle zu setzen, und keiner kann Uns hindern.

٤٢. So laک sie nur in eitler Rede sich ergehen und sich vergnügen, bis sie ihrem Tag begegnen, der ihnen angedroht ward,

٤٣. Dem Tag, da sie aus ihren

.bern hervorkommen werden in Hast, als eilten sie zu einem ZielنGr

Ihre Augen werden niedergeschlagen sein; Schmach wird sie bedecken. Das ist .۴۴ .der Tag, der ihnen angedroht ward

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

. Un tale ha chiesto un castigo immediato .۱

Per i miscredenti nessuno potrà impedirlo .۲

. poiché proviene] da Allah, il Signore delle Vie dell'Ascesa] .۳

Gli angeli e lo Spirito ascendono a Lui in un Giorno la cui durata è di cinquantamila .۴ . anni

. Pazienta dunque di bella pazienza .۵

,Essi lo considerano come fosse lontano .۶

.mentre Noi lo vediamo vicino .۷

Il Giorno in cui il cielo sarà come metallo fuso .۸

,e le montagne come [fiocchi] di lana .۹

,nessun amico sollecito chiederà dell'amico .۱۰

anche se sarà dato loro di vedersi. Il malvagio vorrebbe riscattarsi dal castigo di .۱۱ ,quel Giorno, offrendo i suoi figli

,la sua sposa e suo fratello .۱۲

,e la sua gente che lo ospitava .۱۳

.e tutto quel che è sulla terra, ogni cosa che potesse salvarlo .۱۴

Niente [lo salverà]: sarà una fiammata .۱۵

.a strappargli brutalmente la pelle del cranio .۱۶

Essa chiamerà chi avrà volto le spalle e se ne sarà andato .۱۷

.chi] accumulava e tesaurizzava] .۱۸

;In verità l'uomo è stato creato instabile .۱۹

,prostrato quando lo coglie sventura .۲۰

; arrogante nel benessere .۲۱

,eccetto coloro che eseguono l'orazione .۲۲

,e sono costanti nella loro l'orazione .۲۳

, e sui cui beni c'è un riconosciuto diritto .۲۴

per .۲۵

;il mendicante e il diseredato

coloro che attestano la verità del Giorno del Giudizio .۲۶

- e coloro che temono il castigo del loro Signore .۲۷

- ché in verità il castigo del loro Signore non è cosa da cui si possa trovare riparo .۲۸

e che si mantengono casti .۲۹

eccetto che con le loro spose e con le schiave che possiedono - e in questo non .۳۰
,sono biasimevoli

;- mentre coloro che desiderano altro sono i trasgressori .۳۱

,coloro che rispettano ciò che è loro stato affidato e i loro impegni .۳۲

,che rendono testimonianza sincera .۳۳

. e hanno cura della loro orazione .۳۴

.Costoro saranno onorati nei Giardini .۳۵

, Cos'hanno mai da affrettarsi verso di te coloro che non credono .۳۶

?venendo] in gruppi da destra e da sinistra] .۳۷

?Ciascuno di loro desidera che lo si lasci entrare nel Giardino della Delizia .۳۸

.No, mai! Invero li creammo di quello che già sanno .۳۹

Lo giuro per il Signore degli Orienti e degli Occidenti , in verità abbiamo il potere .۴۰

.di sostituirli con [altri] migliori di loro e nessuno potrebbe precederCi .۴۱

Lascia dunque che disputino e giochino finché non incontreranno il Giorno che è .۴۲
;stato loro promesso

il Giorno in cui usciranno dalle tombe in fretta, come se corressero verso pietre .۴۳

,drizzate

con gli sguardi umili, coperti di vergogna: questo è il Giorno che è stato loro . ۴۴
.promesso

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

Спросил вопрошающий о наказании, падающем .۱

,на неверных .۲

– нет для него отклоняющего

۳. от Бога, обладателя ступеней.

۴. Восходят ангелы и дух к Нему в день, величина которого пятьдесят тысяч лет.

۵. Терпи же терпением хорошим –

۶. ведь они видят это далеким,

۷. а Мы видим это близким

۸. в тот день, когда небо будет, как медь расплавленная,

۹. и будут горы, как шерсть,

۱۰. и не спросит друг о друге –

۱۱. будут они им показаны. Грешник хотел бы откупиться от наказания того дня своими сынами,

۱۲. и подругой своей, и братом,

۱۳. и родом своим, который дает ему убежище,

۱۴. и всеми, кто на земле, – лишь бы потом его спасли.

۱۵. Так нет, ведь это – огонь,

۱۶. схвативши за скальп,

۱۷. призывает тех, кто отвратился и повернулся,

۱۸. кто собрал и скопил.

۱۹. Ведь человек создан колеблющимся,

۲۰. когда коснется его зло – печалящимся,

۲۱. а когда коснется его добро – недоступным,

۲۲. кроме молящихся,

۲۳. которые в своей молитве постоянны,

۲۴. в имуществах которого известное право

۲۵. для просящего и лишенного,

۲۶. и тех, которые веруют в день суда,

۲۷. и тех, которые страшатся наказания своего Господа, –

۲۸. ведь наказание их Господа не безопасно! –

۲۹. и тех, которые охраняют свои члены

۳۰. только для своих жен или для того, чем овладели их десницы: они ведь не заслуживают порицания.

۳۱. А кто устремляется за пределы этого – они уже преступники.

۳۲. И тех, которые соблюдают доверенное и договоры.

۳۳. И тех, которые прямо стоят со своими свидетельствами.

۳۴. И тех, которые охраняют свою молитву.

۳۵.

.Они в садах почтены

Что же с теми, которые не веруют или бегают пред тобой .۳۶

?справа и слева толпами .۳۷

?Не желает ли каждый человек из них быть введенным в сад благодати .۳۸

.Так нет! Ведь Мы создали их из того, про что они знают .۳۹

И нет! Клянусь Господом востоков и западов, Мы ведь можем .۴۰

!заменить лучшими, чем они, и Нас не опередить .۴۱

Оставь же их погружаться и забавляться, пока не встретят они своего дня, .۴۲
- ,который им обещан

тот день, когда они выйдут из гробниц поспешно, как будто они . ۴۳
,устремляются к жертвенникам

с потупленными взорами. Постигает их унижение. Это - день, который был .۴۴
!им обещан

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.steyen biri, istedi gelip çatacak azâbف -۱

.O azâb ki kâfirlerin ba ndan defedecek yok -۲

.Yüksek dereceler sahibi Allah'tandr -۳

.Melekler ve Rûh, kendilerine emredilen yere çkarlar bir günde ki miktar elli bin yldr -۴

.Artk sabret güzel bir sabrla -۵

.üphe yok ki onlar uzak grürler onuق -۶

.Ve bizse pek yakn grürüz onu -۷

.O gün gk, ya tortusuna dner -۸

.Ve dalar, atlm renk-renk pamua benzer -۹

.Ve hiçbir dost, dostunu sormaz -۱۰

.Birbirlerini grüp tanrlar da ve suçlu, o günün azâbna kar lk olunu da vermek ister -۱۱

.E ini de, karde ini de -۱۲

.Kendisini barndran kabîle halkn da -۱۳

Ve kim varsa yeryüzünde hepsini de fedâ etmek ve sonra da kendini kurtarmak -۱۴
.ister

.Fakat imkân yok; üphe yok ki cehennem alev-alev yanmadadr -۱۵

Ne el brakmadadr, ne ayak, ne et brakmadadr, ne -۱۶

.deri

.ağ̈ŕr dnüp gideniا -١٧

.Ve toplayp biriktireni -١٨

.üphe yok ki insan haris yaratlm trق -١٩

.Bir erre uğ̈rarsa bağ̈ŕr, szlanr -٢٠

.Ve bir hayr elde ederse vermez, kskanr -٢١

.Ancak müstesnâdr namaz klanlar -٢٢

.ylesine klanlar ki namazlarn dâimâ klarlarض -٢٣

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki mallarnda malûm bir hak var -٢٤

.steyene ve mahrûm olanaف -٢٥

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki cezâ gününü gerçek bilirler -٢٦

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki Rablerinin azâbndan korkarlar -٢٧

.üphe yok ki Rablerinin azâbndan da kimse emîn olamaz -٢٨

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki rzlarn korurlar -٢٩

Ancak e leri ve temellük ettikleri müstesnâ ve artk bu hususta da knanmazlar - ٣٠
.onlar

.Bunlarda ba kasn isteyenlere gelince, onlardr haddi a anlarn ta kendileri -٣١

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki emânetlerine ve ahitlerine riâyet ederler -٣٢

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki tanklklarnda doğ̈rudurlar -٣٣

.Ve ِyle ki ilerdir onlar ki namazlarn korurlar -٣٤

۳۵- ف .te onlardr cennetlerde aِrlananlar

۳۶- .Ne oluyor kâfirlere ki sana doِru ko madalar

۳۷- .Saًdan ve soldan parça-parça ve bِlük-bِlük

۳۸- ?Onlarn her biri, Naîm cennetine sokulacaklarn m umuyorlar

۳۹- .Fakat imkân yok; üphe yok ki biz, onlar, onlarn da bildikleri eyden yarattk

۴۰- .Andolsun doًularn Rabbine ve batlarn Rabbine, gerçekten de bizim gücümüz yeter

۴۱- .Onlardan daha hayrlsn, yerlerine geçirmeye ve kimse ِnümüze geçemez

۴۲ - Brak artk onlar dalsnlar daldklarna ve oynasnlar oynadklaryla, kendilerine vaadedilen güne kavu uncaya dek.

۴۳ - O gün, kabirlerinden çkarlar da ko maya ba larlar, sanki dikilmi hedeflere yelmedeler.

۴۴- .Gِzleri yerde, üstlerine a aًlk çِkmü i te onlara vaadedilen gün, bugündür

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

.۱

Kafirlərdən) biri vaqe olacaq əzab (qiyamət əzabının nə vaxt və kimə üz verəcəyi))
.barədə soruşdu

!O əzabı) kafirlərdən dəf edə biləcək bir kimsə yoxdur) .٢

!O əzab yüksək) dərəcələr sahibi olan Allahdandır) .٣

Mələklər və ruh (Cəbrail) Onun dərgahına (dünya ilə müqayisədə) müddəti əlli min il .۴
.olan bir gündə qalxarlar

Ya Peyğəmbər! Kafirlərin əziyyətlərinə) mətanətlə (heç bir təlaş, narahatlıq) .۵
!keçirmədən) səbr et

.(Şübhəsiz ki, onlar (müşriklər) onu (o əzabı) uzaq görürlər (ona inanmırlar .۶

.(Biz isə onu yaxın görürük (ona inanırıq .٧

;O gün göy göyərmiş mis kimi olacaq .٨

.Dağlar da didilmiş (rəngbərəng) yun kimi olacaqdır .٩

.(Və dost dostu arayıb axtarmayacaqdır (hərə öz hayına qalacaqdır .١٠

Onlar bir-birinə göstəriləcəklər (lakin bir-birini tanısalar da, özlərini tanımamazlığa .١١
vurub bir-birindən qaçacaqlar). O günün əzabından qurtarmaq üçün günahkar istərdi
;ki, fəda etsin (fidyə versin) öz oğullarını

;vrətini və qardaşını? .١٢

;(Çətin günlərdə) ona sığınacaq verən əşirətini (qohum-əqrabasını) .١٣

!Və yer üzündə olanların hamısını - təki özünü (Allahın əzabından) qurtarsın .١۴

.Xeyr (bu mümkün deyildir). Həqiqətən, o (Cəhənnəm) alovlu atəşdir .١۵

.(Elə bir atəş ki) başın dərisini sıyırıb çıxardır (dərini sümükdən ayırır) .١۶

Cağırır (o Cəhənnəm itaətdən) çıxanı, (imandan) üz döndərəni .١٧

Və (mal-dövlət) yığıb saxlayanı! (Allahın payını verməyəni; acizə, yoxsula əl . ١٨
(!tutmayanı

!Həqiqətən, insan (sərvətə) çox həris (tamahkar və kəmhövsələ) yaradılmışdır .١٩

.Ona bir pislik üz verdikdə fəryad qoparar .٢٠

.Ona bir xeyir nəsib olduqda isə xəsis olar .٢١

!Namaz qılanlar istisnadır .٢٢

;O kəslər ki, daim namaz qılarlar .٢٣

- O kəslər ki, onların mallarında müəyyən bir haqq (pay) vardır .٢٤

.٢٥

;Dilənən və (hər şeydən) məhrum olan (lakin abrına qısılıb dilənməyən) kimsə üçün

;O kəslər ki, haqq-hesab gününü təsdiq edərlər .۲۶

;O kəslər ki, Rəbbinin əzabından qorxub tir-tir əsərlər .۲۷

Cünki onların Rəbbinin əzabından (bu əzabın kiməsə toxunub-toxunmayacağından) .۲۸
;arxayın olmaq olmaz

;(O kəslər ki, ayıb yerlərini qoruyub saxlayarlar (zina etməzlər .۲۹

vrətləri və cariyələri istisna olmaqla. (Onlarla yaxınlıq etməyə görə) əsla? .۳۰
;qınanmazlar

;Bundan artığını istəyənlər isə həddi aşanlardır .۳۱

;O kəslər ki, əmanətə xəyanət etməz, verdikləri sözü yerinə yetirərlər .۳۲

O kəslər ki, düzgün şəhadət verərlər .۳۳

-Və o kəslər ki, namazlarını (layiqincə) hifz edərlər .۳۴

!Məhz onlar cənnətlərdə ehtiram olunacaq (əzizlənəcək) kimsələrdir .۳۵

Ya Peyğəmbər!) Kafirlərə nə olub ki, (boyunlarını qabağa uzadıb) sənə tərəf) .۳۶
?tələsirlər

?Sağdan və soldan dəstə-dəstə gəlirlər .۳۷

?Məgər onların hər biri Nəim cənnətlərinəmi daxil olacağına ümid edir .۳۸

Xeyr! (Bu ola bilməz). Biz onları özlərinin bildiyi şeydən yaratdıq! (İnsan bir qətrə .۳۹
natəmiz nütfədən xəlq edilmişdir. İnsanın e'tiqadı, imanı olmasa, bu vecsiz maddənin
nə dəyərini, nə də qiyməti ola bilər?! Bu və ya digər şəxsin Cənnətə daxil olması üçün
başlıca şərt onun Allaha iman gətirib Ona səmimi-qəlbdən itaət etməsidir. Nicat yolu
(!yalnız budur

.Məşriqlərin və məğriblərin Rəbbinə and olsun ki, Biz, həqiqətən, qadirik .۴۰

Onları özlərindən daha yaxşısı ilə əvəz etməyə (onları məhv edib yerlərinə Allaha .۴۱
müt'i olan başqa bir məxluq gətirməyə). Və (bu işdə) heç kəs Bizim qarşımıza keçə
(!bilməz! (Bizə mane ola bilməz

Elə isə (ya Peyğəmbər!) qoy onlar və'd olunduqları günə qovuşanadək (batil . ۴۲
!əməllərinə) dalsınlar və oynayıb-əylənsinlər

O gün onlar (dünyada ibadət .۴۳

.etdikləri) bütlərin yanına tələsirmişlər kimi qəbirlərdən tez-tələsik çıxacaqlar

Onların gözləri zəlilcəsinə yerə dikiləcək, özlərini də zillət bürüyəcəkdir. Bu onlara .۴۴
!və'd olunmuş həmin qiyamət günüdür

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بڑا مہربان نہایت رحم والا ہے

۱. ایک طلب کرنے والے نے عذاب طلب کیا جو نازل ہو کر رہے گا

۲. (یعنی) کافروں پر (اور) کوئی اس کو ٹال نہ سکے گا

۳. (اور وہ) خدائے صاحب درجات کی طرف سے (نازل ہوگا)

۴. جس کی طرف روح (الامین) اور فرشتے پڑھتے ہیں (اور) اس روز (نازل ہوگا) جس کا اندازہ پچاس ہزار برس کا ہوگا

۵. (تو تم کافروں کی باتوں کو) قوت کے ساتھ برداشت کرتے رہو

۶. وہ ان لوگوں کی نگاہ میں دور ہے

۷. اور ہماری نظر میں نزدیک

۸. جس دن آسمان ایسا ہو جائے گا جیسے پگھلا ہوا تانبا

۹. اور پہاڑ (ایسے) جیسے (دھنکی ہوئی) رنگین اون

۱۰. اور کوئی دوست کسی دوست کا پرسان نہ ہوگا

۱۱. (حالانکہ) ایک دوسرے کو سامنے دیکھ رہے ہوں گے (اس روز) گنہگار خواہش کرے گا کہ کسی طرح اس دن کے عذاب کے بدلے میں (سب کچھ) دے دے یعنی اپنے بیٹے

۱۲. اور اپنی بیوی اور اپنے بھائی

۱۳. اور اپنا خاندان جس میں وہ رہتا تھا

۱۴. اور جتنے آدمی زمین میں ہیں (غرض) سب (کچھ دے دے) اور اپنے تئیں عذاب سے چھڑا لے

۱۵. (لیکن) ایسا □رگز ن□ی□ □وگا و□ ب□□کتی □وئی آگ □□

۱۶. ک□ال اد□ی□ □الن□ والی

۱۷. ان لوگو□ کو اپنی طرف بلائ□ گی جن□و□ ن□ (دین حق س□)

اعراض کیا

۱۸. اور (مال)جمع کیا اور بند کر رکھا

۱۹. کچھ شک نہیں کہ انسان کم حوصلہ پیدا ہوا ہے

۲۰. جب اسے تکلیف پہنچتی ہے تو گھبرا اٹھتا ہے

۲۱. اور جب آسائش حاصل ہوتی ہے تو بخیل بن جاتا ہے

۲۲. مگر نماز گزار

۲۳. جو نماز کا التزام رکھتے (اور بلاناغہ پڑھتے) ہیں

۲۴. اور جن کے مال میں حصہ مقرر ہے

۲۵. (یعنی) مانگنے والے کا اور نہ مانگنے والے والا کا

۲۶. اور جو روز جزا کو سچ سمجھتے ہیں

۲۷. اور جو اپنے پروردگار کے عذاب سے خوف رکھتے ہیں

۲۸. بیشک ان کے پروردگار کا عذاب ہے ہی ایسا کہ اس سے بیخوف نہ ہوا جائے

۲۹. اور جو اپنی شرمگاہوں کی حفاظت کرتے ہیں

۳۰. مگر اپنی بیویوں یا لونڈیوں سے کہ (ان کے پاس جانے پر) انہیں کچھ ملامت نہیں

۳۱. اور جو لوگ ان کے سوا اور کے خواستگار ہوں وہ حد سے نکل جانے والے ہیں

۳۲. اور جو اپنی امانتوں اور اقراروں کا پاس کرتے ہیں

۳۳. اور جو اپنی شہادتوں پر قائم رہتے ہیں

۳۴. اور جو اپنی نماز کی خبر رکھتے ہیں

۳۵. یہی لوگ باغہائے بہشت میں عزت واکرام سے ہوں گے

۳۶. تو ان کافروں کو کیا ہوا ہے کہ تمہاری طرف دوڑے چلے آتے ہیں

۳۷. اور) دائی□ بائی□ س□ گرو□ گرو□ □و کر (جمع □وت□ جات□ □ی□)

۳۸. کیا ان می□ س□ □ر شخص ی□ توقع رک□تا □□ ک□ نعمت ک□ باغ می□ داخل کیا جائ□ گا

۳۹. □رگز ن□ی□□ □م ن□ ان کو اس

چیز س□ پیدا کیا □□ جس□ و□ جانت□ □ی□

۴۰. □می□ مشرقو□ اور مغربو□ ک□ مالک کی قسم ک□ □م طاقت رک□ت□ □ی□

۴۱. (یعنی) اس بات پر (قادر □ی□) ک□ ان س□ ب□تر لوگ بدل لائی□ اور □م عاجز ن□ی□ □ی□

۴۲. تو (ا□ پیغمبر) ان کو باطل می□ پ□□ ر□ن□ اور ک□یل لین□ دو ی□ا□ تک ک□ جس دن کا ان س□ وعد□ کیا جاتا □□ و□ ان ک□ سامن□ آ موجود □و

۴۳. اس دن ی□ قبر س□ نکل کر (اس طرح) دو□ی□ گ□ جیس□ (شکاری) شکار ک□ جال کی طرف دو□ت□ □ی□

۴۴. ان کی آنک□ی□ ج□ک ر□ی □و□ گی اور ذلت ان پر چ□ا ر□ی □وگی□ ی□ی و□ دن □□ جس کا ان س□ وعد□ کیا جاتا ت□ا

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$ (۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

$ (۴۱)

$ (۴۲)

$ (۴۳)

$ (۴۴)

ترجمه کردی

۱. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Yekê pirsa wê şapata (bi serê wan da) tê, kirîye.

۲. Gava eva şapata were) ji bona filan ra qe tu parisvan tuneye).

۳. Ewa (şapata) ji Yezdan ê xwedîyê pay e.

۴. Ferişten û can di royeke wekî pêncî hezar sal dirêj (li bal Yezdan da) bilind dibin.

۵. Îdî (Muhemmed! Tu di hemberê wan da) rind hev bike.

۶. Loma bi rastî ewan (ewê aşîtê) dûr dibînin.

۷. Lê em jî, ewê nêzîk dibînin.

٨. Di wê rojê da ezman wekî sifrê bahatî dibe.

٩. Çîyan jî, wekî hirî ya jenî dibe.

١٠. Tu pismamek (ji temtêla) pismaman napirs e.

١١. Ewan (gunehkaran) hevdu didine nîşanê hev (lê her kes ketîye derdê xwe, hevdu ne nîyasin) di wê rojê da nusîtemkar hez dike, heke ji wê şapatê ferişte bibe, zarê xwe ji bona xwe ra bixe gerew.

١٢. Hevalê xweyê (jînê) û birayê xwe jî.

١٣. Ewan malîne, ku di nava wan da jî ye û di nava

wan da mezin bûye hemû.

۱۴. Û hemû heyîne di zemîn da (di gerewa xwe da) bide, hey bi tenê fereste be.

۱۵. Na! (ewa fereste nabe) lê bi rastî ewa agirê hilopît e.

۱۶. Bi sedema bahatinê çermê (wan) diçirîn e.

۱۷. (Ewa agira) gazî wanê jê rev û paş da çûyan (hemûyan) dike.

۱۸. Ewî mal berav kirîye, îdî qe ji bona xezana ra nedaye.

۱۹. Bi rastî meriv, tirsonek û bê zar hatîye afirandinê.

۲۰. Gava sikatîk pê da were, zarîn dike.

۲۱. Gava qencîyek pê da were, (ji hewcan ra nade) hişk digire.

۲۲. Ji pêştirê wanê nimêjker.

۲۳. Ewan (nimêjkeran) li ser nimêj kirina xwe peywestene.

۲۴. Di malê wan da (ji bona wan ra) pareke xwuyaî heye.

۲۵. Ji bona xwastî û ne xwastîyan ra.

۲۶. (Ewan nimêjkeran) roja xelat û celatan rast didêrînin.

۲۷. Ewanan ji şapata Xuda yê xwe disilikînin.

۲۸. Loma bi rastî şapata Xuda yê wan, ewletî çê nabe.

۲۹. Ewan ji bona doxîna xwe ra parisvan in.

۳۰. Ji pêştirê zo û yan jî (hevala) bi ked û malê xwe hildaye binê destê xwe, îdî (doxîn vekirin) ji bona van herduyan ra jî bi tilf e.

۳۱. Îdî kîjan ji van pêştir bivê, ewanan îdî ji tuxûb diborin.

۳۲. Ewanê (nimêjker) emanet (hildane paradan-ragirtin bo danewe) û peymana xwe pêk tînin.

۳۳. (qe venaşerin) Ewana nihrewanî ya xwe pêk tînin.

۳۴. Ewanan bi xweber jî,parisvanê nimêja xwe ne.

۳۵. Ewanan di behiştan da bi mexzûvanî rûmetkar in.

۳۶. Îdî gelo ji bona wanê file

.ra çibûye, sitûyê xwe dirêj kirine li bal te da direnin

.Ji rast û çep da destê deste tên .۳۷

?Qey her yek ji divên, ku bikevine behişta xarinan .۳۸

.Na! (tiştekî wusa tuneye) bi rastî me ewan ji wê (ava) ku pê dizanin afirandîye .۳۹

.Ho! Îdî bi Xuda yê rojhilat û rojava sond dixum, ku em bi şîn e .۴۰

Em dikarin di şûna wan da (mirovên) ji çêtir bînin, qe ewan nikarin pêşîya me bigirin .۴۱
.((ku em di şûna wan da ji wan çêtir neynin

Îdî (Muhemmed!) tu dest ji wan berde, bila ewan heya wê rojê, ku ji wan ra hatîye .۴۲
.peymandanê noqî tinaz û leyîstika bin

Di wê rojê da ewan ji gora xwe li lez derdikevin, tu dibê qey li bal kêlê xwene .۴۳
.çikandî da direvin

Çavê wan ji (riswabûnê) berjêr ketine, alotîyê ewan som kirîye. Ewa roja, ku ji bona .۴۴
.wan ra hatîye peymandinê, eva ye

ترجمه اندونزی

(Dan gunung- gunung menjadi seperti bulu (yang beterbangan),(۹

(Dan tidak ada seorang teman akrab pun menanyakan temannya,(۱۰

Sedang mereka saling melihat. Orang kafir ingin kalau sekiranya dia dapat menebus
((dirinya) dari azab hari itu dengan anak- anaknya.(۱۱) (۲

(Dan istrinya dan saudaranya,(۱۲) (۳

(Dan kaum familinya yang melindunginya (di dunia).(۱۳) (۴

Dan orang- orang di atas bumi seluruhnya, kemudian (mengharapkan) tebusan itu
(dapat menyelamatkannya. (۱۴) (۵

(Sekali- kali tidak dapat. Sesungguhnya neraka itu adalah api yang bergejolak,(١٥) (۶

(Yang mengelupaskan kulit kepala,(١۶) (٧

(Yang memanggil orang yang membelakang dan yang berpaling (dari agama).(١٧) (٨

(Serta mengumpulkan (harta benda

(lalu menyimpannya.(١٨) (٩

(Sesungguhnya manusia diciptakan bersifat keluh kesah lagi kikir.(١٩) (١٠

(Apabila ia ditimpa kesusahan ia berkeluh kesah,(٢٠) (١١

(dan apabila ia mendapat kebaikan ia amat kikir,(٢١) (١٢

(Kecuali orang- orang yang mengerjakan salat,(٢٢) (١٣

(Yang mereka itu tetap mengerjakan salatnya,(٢٣) (١٤

(Dan orang- orang yang dalam hartanya tersedia bagian tertentu,(٢٤) (١٥

Bagi orang (miskin) yang meminta dan orang yang tidak mempunyai apa- apa (yang
(tidak mau meminta),(٢٥) (١٦

(Dan orang- orang yang mempercayai hari pembalasan,(٢٦) (١٧

(Dan orang- orang yang takut terhadap azab Tuhannya.(٢٧) (١٨

Karena sesungguhnya azab Tuhan mereka tidak dapat orang merasa aman (dari
(kedatangannya).(٢٨) (١٩

(Dan orang- orang yang memelihara kemaluannya,(٢٩) (٢٠

Kecuali terhadap istri- istri mereka atau budak- budak yang mereka miliki maka
(sesungguhnya mereka dalam hal ini tiada tercela.(٣٠) (٢١

Barangsiapa mencari yang di balik itu, maka mereka itulah orang- orang yang
(melampaui batas. (٣١) (٢٢

Dan orang- orang yang memelihara amanat- amanat (yang dipikulnya) dan janjinya.
((٣٢) (٢٣

(Dan orang- orang yang memberikan kesaksiannya.(٣٣) (٢٤

(Dan orang- orang yang memelihara salatnya.(٣٤) (٢٥

(Mereka itu (kekal) di surga lagi dimuliakan.(۳۵) (۲۶

(Mengapakah orang- orang kafir itu bersegera datang ke arahmu(۳۶) (۲۷

(Dari kanan dan dari kiri dengan berkelompok- kelompok(۳۷) (۲۸

Adakah setiap orang dari orang- orang kafir itu ingin masuk ke dalam surga yang (penuh kenikmatan,(۳۸) (۲۹

Sekali- kali tidak! Sesungguhnya Kami ciptakan mereka dari apa yang mereka ketahui ((air mani). (۳۹) (۳۰

Maka Aku bersumpah dengan Tuhan Yang Mengatur tempat terbit dan terbenamnya (matahari, bulan dan bintang; sesungguhnya Kami benar- benar Maha Kuasa.(۴۰) (۳۱

Untuk mengganti (mereka) dengan

kaum yang lebih baik dari mereka, dan kami sekali- kali tidak dapat dikalahkan.(۴۱) (۳۲)

Maka biarkanlah mereka tenggelam (dalam kebatilan) dan bermain- main sampai mereka menjumpai hari yang diancamkan(۴۲) (۳۳)

(Yaitu) pada hari mereka keluar dari kubur dengan cepat seakan- akan mereka pergi dengan segera kepada berhala- berhala (sewaktu di dunia),(۴۳) (۳۴)

Dalam keadaan mereka menekurkan pandangannya (serta) diliputi kehinaan. Itulah hari yang dahulunya diancamkan(۴۴) (۳۵)

Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۳۶)

Sesungguhnya Kami telah mengutus Nuh kepada kaumnya (dengan memerintahkan):" Berilah kaummu peringatan sebelum datang kepadanya azab yang pedih".(۱) (۳۷)

Nuh berkata:" Hai kaumku, sesungguhnya aku adalah pemberi peringatan yang menjelaskan kepada kamu,(۲) (۳۸)

(Yaitu) sembahlah olehmu Allah, bertakwalah kepada-Nya dan taatlah kepadaku,(۳) (۳۹)

Niscaya Allah akan mengampuni sebagian dosa- dosamu dan menangguhkan kamu sampai kepada waktu yang ditentukan. Sesungguhnya ketetapan Allah apabila telah datang tidak dapat ditangguhkan, kalau kamu mengetahui".(۴) (۴۰)

Nuh berkata:" Ya Tuhanku sesungguhnya aku telah menyeru kaumku malam dan siang,(۵) (۴۱)

Maka seruanku itu hanyalah menambah mereka lari (dari kebenaran).(۶) (۴۲)

Dan sesungguhnya setiap kali aku menyeru mereka (kepada iman) agar Engkau mengampuni mereka, mereka memasukkan anak jari mereka ke dalam telinganya dan menutupkan bajunya (ke mukanya) dan mereka tetap (mengingkari) dan

(menyombongkan diri dengan sangat.(٧) (۴۳

Kemudian sesungguhnya aku telah menyeru mereka (kepada iman) dengan cara (terang- terangan,(٨) (۴۴

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Salah seorang (dari kalangan orang-orang kafir Makkah, secara mengejek-ejek) (meminta kedatangan azab yang (dijanjikan) akan berlaku, (١

Azab yang disediakan untuk orang-orang yang kafir, yang tidak

(ada sesiapapun dapat menolak kedatangannya - (٢

(Dari Allah yang menguasai tempat-tempat turun naik - (٣

Yang dilalui oleh malaikat-malaikat dan Jibril ke pusat pemerintahanNya (untuk menerima dan menyempurnakan tugas masing-masing, terutama) pada satu masa yang adalah tempohnya (dirasai oleh orang-orang yang bersalah) sungguh panjang, ((kerana banyak hitungan hisab dan berat soal jawabnya). (۴

Maka bersabarlah (wahai Muhammad terhadap ejekan golongan yang kafir itu), (dengan cara kesabaran yang sebaik-baiknya. (۵

(Sebenarnya mereka memandang azab itu jauh (daripada berlaku), (۶

(Sedang Kami memandangnya dekat, (tetap akan berlaku), (٧

(Iaitu) pada hari langit menjadi seperti tembaga cair, (٨)

(Dan gunung-ganang pula menjadi seperti bulu (yang berterbangan) (٩

Dan sahabat karib tidak bertanyakan hal sahabat karibnya, (kerana tiap-tiap seorang (sibuk memikirkan hal keadaannya sendiri), (١٠

Padahal masing-masing diberi melihat setengahnya yang lain; (pada saat yang demikian) orang yang kafir suka kiranya dapat menebus dirinya dari azab itu dengan (anak-anaknya sendiri, (١١

(Dan isteri serta saudaranya, (١٢

(Dan kaum kerabatnya yang melindunginya, (١٣

Dan juga sekalian makhluk yang ada di bumi - kemudian (diharapkannya) tebusan itu (dapat menyelamatkannya. (١۴

Tidak sekali-kali (sebagaimana yang diharapkannya)! Sesungguhnya neraka (yang (disediakan baginya) tetap menjulang-julang apinya, (١۵

Membakar serta) menggugurkan kulit ubun-ubun dan anggota anggota tubuh) (badan, (١۶

Neraka itu juga memanggil dan menarik orang yang membelakangi serta berpaling ((dari kebenaran), (١٧

Dan yang mengumpulkan harta kekayaan lalu menyimpannya (dengan tidak (membayar zakatnya). (١٨

Sesungguhnya manusia itu dijadikan bertabiat resah gelisah (lagi bakhil kedekut); - ((١٩

(Apabila ia ditimpa kesusahan, dia sangat resah gelisah; (٢٠

Dan apabila ia beroleh kesenangan, ia sangat bakhil

(kedekut; (٢١

(Kecuali orang-orang yang mengerjakan sembahyang - (٢٢

(Iaitu mereka yang tetap mengerjakan sembahyangnya; (٢٣

Dan mereka (yang menentukan bahagian) pada harta-hartanya, menjadi hak yang (termaklum - (٢٤

Bagi orang miskin yang meminta dan orang miskin yang menahan diri (daripada (meminta); (٢٥

Dan mereka yang percayakan hari pembalasan (dengan mengerjakan amal-amal (yang soleh sebagai buktinya); (٢٦

(Dan mereka yang cemas takut daripada ditimpa azab Tuhannya, - (٢٧

Kerana sesungguhnya azab Tuhan mereka, tidak patut (bagi seseorangpun) merasa (aman terhadapnya; (٢٨

(Dan mereka yang menjaga kehormatannya, - (٢٩

Kecuali kepada isterinya atau kepada hambanya, maka sesungguhnya mereka tidak (tercela; (٣٠

Kemudian sesiapa yang mengingini selain dari yang demikian, maka merekalah (orang-orang yang melampaui batas; (٣١

(Dan mereka yang menjaga amanah dan janjinya; (٣٢

Dan mereka yang memberikan keterangan dengan benar lagi adil (semasa mereka (menjadi saksi); (٣٣

(Dan mereka yang tetap memelihara sembahyangnya; (٣٤

Mereka (yang demikian sifatnya) ditempatkan di dalam Syurga dengan diberikan (penghormatan. (٣٥

Maka apakah yang menyebabkan orang-orang kafir, yang menentangmu (wahai (Muhammad) datang berkejaran ke sisimu - (٣٦

(Sambil mereka) berkumpul berpuak-puak di sebelah kanan dan di sebelah kirimu. (٣٧)

Patutkah tiap-tiap seorang dari mereka berharap supaya dimasukkan ke dalam (Syurga yang penuh nikmat (sedang ia tidak beriman)? (٣٨

Tidak sekali-kali! (Mereka yang kufur ingkar tidak akan dapat memasukinya). Sesungguhnya Kami telah menciptakan mereka dari apa yang mereka sedia (mengetahuinya. (٣٩

Maka Aku bersumpah dengan (kebesaranKu) Tuhan yang menguasai (seluruh alam, meliputi) tempat-tempat terbit (matahari dan bulan bintang) dan tempat-tempat (tenggelamnya, - sesungguhnya Kami berkuasa - (٤٠

Membinasakan mereka, serta) menggantikan)

mereka dengan makhluk-makluk yang lebih baik dari mereka; dan Kami tidak sekali-(kali dapat dikalahkan atau dilemahkan. (۴۱

Oleh itu, biarkanlah mereka (wahai Muhammad) tenggelam dalam kesesatannya dan leka bermain-main (dalam dunianya), sehingga mereka menemui hari yang dijanjikan (kepada mereka (untuk menerima balasan)! - (۴۲

Iaitu hari mereka segera keluar dari kubur masing-masing menuju (ke Padang Mahsyar) dengan keadaan seolah-olah mereka berkejaran ke (tempat) berhala-(berhala (yang mereka sembah dahulu), (۴۳

Sambil pandangan mereka tunduk, serta mereka diliputi kehinaan; itulah hari yang (telah dijanjikan kepada mereka. (۴۴

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Muulizaji aliuliza juu ya adhabu itakayotokea .۱

.Juu ya makafiri, hapana awezaye kuizuia .۲

.Kutoka kwa Mwenyeezi Mungu, Mwenye utukufu mkubwa .۳

Malaika wa Roho hupanda kwake katika siku ambayo muda wake ni miaka elfu .۴ .hamsini

.Basi subiri kwa subira njema .۵

.(Kwa hakika wanakiona kiko mbali (hicho Kiyama .۶

.Nasi tunakiona kiko karibu .۷

.Siku mbingu itakapokuwa kama shaba iliyoyeyuka .۸

.Na milima itakuwa kama sufi .۹

.(Wala jamaa hatamuuliza jamaa (yake .۱۰

١١. Ingawa watafanywa waonane, mwenye kosa atapenda ajikomboe katika adhabu ya siku hiyo kwa kulipa watoto wake.

١٢. Na mke wake na ndugu yake.

١٣. Na jamaa zake waliomzunguka.

١٤. Na (kulipa) vyote vilivyomo katika ardhi, kisha aokoke.

١٥. Sivyo, kwa hakika huo ni Moto uwakao.

١٦. Unaobabua ngozi ya mwili.

١٧. Utamwita kila aliyegeuza mgongo na akageuka.

١٨. Na akakusanya kisha akahifadhi.

١٩. Kwa hakika binadamu ameumbwa hali ya kuwa mwenye pupa.

٢٠. Inapomgusa shari huwa mwenye fazaa.

٢١. Na inapomgusa kheri huwa anaizuilia.

٢٢.

.Ila wanaoswali

.Ambao wanadumisha swala zao .۲۳

.Na ambao katika mali zao iko sehemu maalumu .۲۴

.Kwa ajili ya aombaye na anayezuilika kuomba .۲۵

.Na ambao wanasadiki siku ya malipo .۲۶

.Na ambao wanaogopa adhabu (itokayo) kwa Mola wao .۲۷

.Hakika adhabu ya Mola wao si ya kusalimika .۲۸

.Na ambao wanahifadhi tupu zao .۲۹

Isipokuwa kwa wake zao au wale waliomilikiwa na mikono yao, basi hao .۳۰
.hawalaumiwi

.Lakini anayetaka kinyume cha hayo, basi hao ndio wanaoruka mipaka .۳۱

.Na ambao wanaangalia amana zao na ahadi zao .۳۲

.Na ambao ni imara katika ushahidi wao .۳۳

.Na ambao wanazihifadhi, swala zao .۳۴

.Hao ndio watakuwa katika Mabustani wakiheshimiwa .۳۵

.Basi imekuwaje wanaokufuru wanakufia kwa haraka .۳۶

.Vikosi vikosi, kwa upande wa kulia na kwa upande wa kushoto .۳۷

?Je kila mmoja wao anatumai kwamba ataingizwa katika Bustani ya neema .۳۸

.Sivyo, hakika tumewaumba katika kile wanachokijua .۳۹

.Basi naapa kwa Mola wa mashariki zote na magharibi zote kwamba sisi tunaweza .۴۰

۴۱. Kuwabadili (na kuleta) walio wema kuliko wao, na sisi hatushindwi.

۴۲. Basi waache wapige porojo na wacheze mpaka waione siku yao wanayoahidiwa.

۴۳. Siku watakapotoka makaburini kwa upesi kama kwamba wanakimbilia kwenye (mradi (wao).

۴۴. Macho yao yatainama, unyonge utawafunika, hiyo ndiyo siku waliyokuwa wakiahidiwa.

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۳

[جلد بیستم

(۷۰) سوره معارج مکی است و چهل و چهار آیه دارد (۴۴)

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۱۸] ترجمه آیات به نام خدای رحمان و رحیم.

سائلی از کفار درخواست عذابی کرد که لا محاله واقع می شد (۱).

و کافران دافعی برای آن نداشتند (۲).

عذابی از

ناحیه خدایی که در درگاهش برای فرشتگان درجاتی دارد (۳).

ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می کنند (۴).

پس تو که مورد چنین درخواستی از آنان قرار گرفته ای به خوبی صبر کن (۵).

کفـــــــــــــــار آن روز را دور می پندارنـــــــــــــــد (۶).

صفحه ی ۴

ولی ما نزدیکش می بینیم (۷).

روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می شود (۸).

و کوه ها چون پشم حلاجی شده می گردند (۹).

و هیچ حامی و دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد (۱۰).

با اینکه دوستان را به دوستان نشان می دهند، مجرم آرزو می کند ای کاش می شد فرزندان را در برابر عذاب آن روز فدا کرد (۱۱).

و دوستان و برادر را (۱۲).

و خویشاوندانی که او را از خود می دانستند (۱۳).

و بلکه همه مردم روی زمین را تا خودش از عذاب نجات پیدا کند (۱۴).

اما هیهات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله ور است (۱۵).

و در هم شکننده اعضای بدن است (۱۶).

او هر روگردان از حق و مستکبری را به سوی خود می خواند (۱۷).

و همه آنهایی را که اموال را جمع و ذخیره کردند در خود جای می دهد (۱۸).

بیان آیات [مضامین سوره مبارکه معارج و مکی یا مدنی بودن آنها]

آنچه سیاق این سوره دست می دهد این است که می خواهد روز قیامت را توصیف کند به آن عذابهایی که در آن برای کفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد. و سؤال سائلی را حکایت می کند که از عذاب الهی کفار پرسیده، و اشاره

می کند به اینکه این عذاب آمدنی است، و هیچ مانعی نمی تواند از آمدنش جلوگیر شود، و نیز عذابی است نزدیک، نه دور

که کفار می پندارند، آن گاه به صفات آن روز و عذابی که برای آنان تهیه شده پرداخته، مؤمنین را که به انجام وظائف اعتقادی و عملی خود می پردازند استثنا می کند.

و این سیاق شبیه به سیاق سوره های مکی است، چیزی که هست از برخی از مفسرین حکایت شده که گفته اند: آیه" وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ" در مدینه نازل شده، و اعتبار عقلی هم این نظریه را تایید می کند، برای اینکه ظاهر عبارت" حَقٌّ مَعْلُومٌ" زکات است که در مدینه و بعد از هجرت تشریع شد، و اگر ما این آیه را مدنی بدانیم، ناگزیر می شویم که آیات بعدی آن را هم که تحت استثنا قرار دارند و چهارده آیه اند، که از جمله" إِلَّا الْمُصَلِّینَ" شروع و به جمله" فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ" ختم می شوند، مدنی بدانیم، برای اینکه همه سیاقی متحد دارند،

و مستلزم یکدیگرند.

و مدنی بودن آیات بعد از استثنا اقتضا دارد مستثنی منه را هم که حد اقل سه آیه است و از جمله" إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً" شروع و به جمله" منوعا" ختم می شود، مدنی بدانیم، علاوه بر این آیه" فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ"، نیز به روشنی متفرع بر ما قبل خودش است، و از سوی دیگر آیه مذکور تا آخر سوره سیاقی واحد دارند، پس باید بگوییم اینها هم مدنی هستند.

این از جهت سیاق، و اما از جهت مضامین، همین آیات آخر سوره خیلی با وضع منافقین که اطراف پیامبر را گرفته بودند، و از چپ و راست احاطه اش کرده بودند، مناسبت دارد، چون سخن از کسانی می راند که" عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ- از راست

و چپ متفرق می شونـد" بودند و این مناسب حال کسانی است که بعضـی از احکام خدا را رد می کردند، و مخصوصا آیه" أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ ..." و آیه" عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ ..."

که بیـانش خواهـد آمـد، و خواهیم گفت: به منـافقین بیشتر می چسـبد تا به کفار مکه. و این را هم می دانیم که پیـدایش نفاق منافقین در مدینه بوده، نه در مکه. خواهی پرسـید: پس چرا از منافقین به" الذین کفروا" تعبیر کرده؟ می گوییم: نظیر این تعبیر در سوره توبه و غیر آن آمده، (چون واقعیت منافقین کفر است).

از این هم که بگـذریم مفسـرین روایت کرده انـد که این سوره در بـاره کسـی نازل شـد که گفته بود:" اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هـذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ" «۱» که در آن سوره تفسیرش گذشت، و گفتیم سیاق آن و سیاق آیات بعـد از آن سـیاقی مـدنی است نه مکی، و لیکن از امام صادق (ع) روایت شـده که فرمود: مراد از" حَقٌّ مَعْلُومٌ" در آیه شریفه حقی است که صاحب مال به عنوان صدقه از مال خودش جدا می کند، نه زکات واجب.

و بالأـخره نمی توان اتفـاق مفسـرین را بر اینکه این سوره در مکه نـازل شـده ملاک قرار داد، علاوه بر این چنین اتفاقی هم در کـار نیست، بلکه بین آنـان اختلافی روشن است. و نیز نبایـد به گفته ابن عباس «۲» اعتنا کرد که گفته: این سوره بعـد از سوره الحاقه نازل شده.

" سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ" کلمه" سؤال" هم به معنای طلب و هم به معنای دعا است، و به همین جهت با

---

(۱) پروردگارا!

اگر این حق است و از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست. سوره انفال، آیه ۳۲.

(۲) روح المعـــــــــــــــــانی، ج ۲۹، ص ۵۵ بـــــــه نقـــــــل از مجمـــــــع البیـــــــان.

حرف" باء" متعدی شده، نظیر آیه" یَدْعُونَ فِیها بِکُلِّ فاکِهَهٍ آمِنِینَ" «۱». و بعضی «۲» گفته اند: فعل" سال" در خصوص این آیه متضمن معنای اهتمام و اعتنا بوده، و بدین جهت با حرف" باء" متعدی شده، و معنایش" درخواست و اعتناء کرد به عذاب واقع" می باشد. بعضی «۳» دیگر گفته اند: اصلا حرف" باء" در اینجا زیادی است، و تنها به منظور تاکید آورده شده. ولی برگشت همه این وجوه به یک معنا است، و آن عبارت است از درخواست عذاب از خدا از در کفر و طغیان.

بعضی «۴» دیگر گفته اند: حرف باء در اینجا به معنای" عن- از" است، هم چنان که در جمله" فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً" «۵»، به این معنا آمده. ولی این وجه درست نیست، چون در آیه سوره فرقان هم به معنای" عن" نیست، علاوه بر این سیاق آیات بعدی و مخصوصا آیه" فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلًا" با سؤال به معنای استفسار و خبرگیری نمی سازد.

[مراد از سؤال سائل بعذاب واقع

پس آیه شریفه درخواست عذاب را از بعضی از کفار حکایت می کند، نه خبرگیری از آن را، و عذاب درخواست شده را به اوصافی وصف کرده که به نوعی تهکم و تحقیر بر اجابت دعا دلالت دارد، و آن وصف" واقع" و وصف" لَیْسَ لَهُ دافِعٌ" است، و معنایش این است که سائلی از کفار عذابی را از خدا درخواست کرد که

مخصوص کافران است، و به زودی به آنان می رسد، و قطعا بر آنان واقع می شود، و دافعی برایش ندارند، خلاصه چه درخواست بکنند و چه نکنند واقع شدنی است، پس همین کلمه" واقع" در آیه جوابی است تحقیرآمیز، و اجابتی است نسبت به درخواست سائل.

" لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ" جار و مجرور" للکافرین" و همچنین جمله" لَیْسَ لَهُ دافِعٌ" متعلق است به عذاب واقع، و صفت آن است و ما قبلا به معنای آیه اشاره کردیم و گفتیم که جمله مذکور، هم اجابت درخواست آن سائل است و هم تحقیر او است.

" مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ" جار و مجرور" من اللَّه" متعلق است به کلمه" دافع"، می فرماید: سائل هیچ برگرداننده و دافعی از جانب خدا ندارد، چون این معنا مسلم است که اگر سائل نامبرده دافعی ________________

(۱) آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت به سر می برند.

سوره دخان، آیه ۵۵.

(۲ و ۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۵۵.

(۵) از او بپرس که خبیر است. سوره فرقان، آیه ۵۹.

برای آن عذاب داشته باشد، از ناحیه غیر خدا نیست. البته احتمال هم دارد که متعلق به کلمه عذاب باشد، و فرموده باشد:" عذابی از ناحیه خدای ذی المعارج". و کلمه" معارج" جمع" معرج" است که مفسرین آن را به آلت صعود یعنی نردبان معنا و به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می کنند تفسیر کرده اند «۱». جمله بعد هم که می فرماید:" تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ ..." معارج را به همین معنا تفسیر کرده، پس خدای سبحان

معارجی از ملکوت و مقاماتی از پایین به بالا دارد که هر مقام بالاتر، از مقام پایین تر خود شریف تر است، و ملائکه و روح هر یک بر حسب قربی که به خدا دارند در آن مقامات بالا می روند، و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری.

[مقصود از توصیف خدای تعالی به" ذی المعارج"]

بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: مراد از معارج، درجاتی است که اعتقادات حقه و اعمال صالحه به حسب اختلاف ارزشهایش بدان مقامات بالا می روند، هم چنان که خدای تعالی فرموده:" إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" «۳»، و نیز فرموده:" وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ" «۴».

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از معارج، مقامات قربی است که مؤمنین، با ایمان و عمل صالح خود به آن مقامات ارتقا می یابند، هم چنان که خدای تعالی فرموده:" هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ" «۶»، و نیز فرموده:" لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ" «۷»، و نیز فرموده:" رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ" «۸».

و لیکن حق مطلب آن است که برگشت دو وجه اخیر به همان وجه اول است، و درجات یاد شده همانطور که گفتیم واقعیت های خارجی هستند، نه چون مقامات دنیایی که

---

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۲۲.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۵۶.

(۳) عقاید حقه که موجودات پاک خدایند به سوی او بالا می روند، و عمل صالح در بالا رفتن آنها کمک می کنند. سوره فاطر، آیه ۱۰.

(۴) (گوشت و خون قربانیها به خدا نمی رسد) لیکن تقوای شماست که به او می رسد. سوره حج، آیه ۳۷.

(۵) روح المعانی، ج ۲۹، ص

(۶) مؤمنین نزد خدا درجاتی هستند و خدا بدانچه می کنید دانا است. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

(۷) ایشان نزد پروردگارشان درجات و مغفرت و رزقی کریم دارند. سوره انفال، آیه ۴.

(۸) خــــدای تعــــالی رفیــــع الــــدرجات و صــــاحب عرش اســــت. ســــوره مــــؤمن، آیــــه ۱۵.

صفحه ی ۸

صرف و هم و اعتبار است.

[منظور از عروج ملائکه و روح در روز قیامت به سوی خدا]

" تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ" منظور از روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به طوری که از سیاق آیات بعدی بر می آید، روز قیامت است، و مراد از این مقدار- به طوری که گفته اند «۱»- این است که اگر آن روز با روزهای دنیا و زمان جاری در آن تطبیق شود، معادل پنجاه هزار سال دنیا می شود، (نه اینکه در آنجا هم از گردش خورشید و ماه سالهایی شمسی و قمری پدید می آید) منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوی خدای تعالی در هنگامی که همه عالم به سوی او بر می گردند، چون روز قیامت روزی است که اسباب و وسائط از بین می رود و روابط بین آنها و بین مسبباتشان مرتفع می گردد و ملائکه، که وسائط موکل بر امور عالم و حوادث هستی اند هنگامی که سببیت بین اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل گرداند و همه به سوی او برگردند آنها نیز بر می گردند و به معارج خود عروج می کنند. و همه ملائکه پیرامون عرش پروردگارشان را فرا می گیرند و صف می کشند، هم چنان که فرمود:" وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ

مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ" «۲»، و نیز فرموده: "یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا" «۳».

و از ظاهر کلام چنین بر می آید که مراد از" روح" آن روحی است که در آیه شریفه" قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی" «۴» آن را از امر خودش خوانده، و این روح غیر ملائکه است، هم چنان که از ظاهر آیه" یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ" «۵»، این تفاوت به روشنی استفاده می شود، پس نباید به گفتار بعضی «۶» از مفسرین اعتنا کرد که گفته اند: مراد از روح، جبرئیل است. هر چند که در آیه" نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ" «۷»، و آیه" قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ" «۸»، به جبرئیل اطلاق شده، و لیکن در اولی مقید شده به قید" امین"، و در دومی به قید" قدس"، و

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۵۷.

(۲) ملائکه را می بینی که پیرامون عرش را فرا گرفته اند. سوره زمر، آیه ۷۵.

(۳) روزی که ملائکه و روح به صف می ایستند. سوره نبا، آیه ۳۸.

(۴) بگو: روح از فرمان پروردگار من است. سوره اسری، آیه ۸۵.

(۵) فرشتگان را با روح الهی به فرمانش نازل می کند. سوره نحل، آیه ۲.

(۶) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۵۶.

(۷) روح الامین آن را نازل کرده بر قلب (پاک) تو. سوره شعراء، آیه ۱۹۲ و ۱۹۳.

(۸) بگو: آن را روح القدس از جانب پروردگارت نازل کرده. سوره نحل، آیه ۱۰۲.

مطلق غیر مقید است.

" فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلًا" از آنجا که درخواست عذاب واقع از ناحیه سائل مورد نظر از روی استکبار و زورآزمایی بوده و تحمل شنیدن این قسم سخنان بر رسول خدا (ص) گران بود، در

این جمله آن جناب را امر به صبر کرد، و صبر را به صفت جمیل توصیف فرمود، و صبر جمیل صبری است خالص که در آن شایبه ای از بی تابی و شکایت نباشد، و در آیه بعدی این دستور را تعلیل کرده به اینکه آن روزی که عذاب مورد سؤال در آن قرار دارد نزدیک است.

[مراد از اینکه کفار عذاب قیامت را دور می بینند و خداوند نزدیک می بیند]

" إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَراهُ قَرِيباً" دو ضمیر در" یرونه" و در" نریه" به عذاب، و یا به یوم القیامه و عذابی که در آن است بر می گردد، مؤید احتمال اول آیه بعدی است که می فرماید:" يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ " «۱».

و مراد از" رؤیت" نزدیک بودن آن عذاب و یا آن روز و اعتقاد به آن است، که به نوعی عنایت مجازی رؤیتش خوانده، و اگر کفار عذاب قیامت را دور می بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور بپندارند، چون کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست.

در این دو آیه امر خدا به صبر جمیل تعلیل شده، چون تحمل اذیت و صبر در مقابل ناگواریها، وقتی ناگواریها را آسان می سازد که یقین داشته باشد به اینکه فرج نزدیک است، و همواره به یاد آن باشد، در نتیجه کلام در این آیه در معنای

این است که فرموده باشد: در برابر استکبار آنان که به آنان جرأت داد درخواست عذاب کنند، صبری جمیل کن صبری که آمیخته با جزع و شکوه نباشد، برای اینکه ما می دانیم که عذاب نزدیک است، بر خلاف آنان که آن را دور می پندارند، و ما می دانیم که آن عذاب تخلف پذیر نیست، نه تنها واقع می شود بلکه نفس واقع است.

---

(۱) چون اگر ضمیر به یوم برگردد معنا چنین می شود:" ایشان آن روز را بعید و ما آن را نزدیک می بینیم روزی که آسمان چنین و چنان می شود" و این معنای خوبی نیست به خلاف اینکه ضمیر را به عذاب برگردانیم، که معنا چنین می شود:" ایشان آن عذاب را دور و ما نزدیک می بینیم، روزی که آسمان چنین و چنان می شود." مترجم".

" یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ" کلمه" مهل" به معنای فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و یا غیر آن.

بعضی «۱» گفته اند: به معنای ته مانده روغن زیتون است. بعضی «۲» دیگر گفته اند: به معنای قیر نامرغوب است. و کلمه" یوم"- به طوری که از سیاق بر می آید- ظرفی است متعلق به کلمه" واقع".

" وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ" کلمه" عهن" به معنای مطلق پشم است، و شاید مراد از آن پشم حلاجی شده باشد، هم چنان که در آیه ای دیگر فرموده:" وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ" «۳».

بعضی «۴» گفته اند:" عهن" به معنای پشم قرمز است. و بعضی «۵» دیگر گفته اند: پشم الوان است، چون کوه ها هم دارای رنگهای مختلفند، بعضی سفید و بعضی قرمز و بعضی به فرموده خدای تعالی در سوره فاطر" غرابیب سود" (سیاه) است.

[بیان سختی روز

قیامت بر گنهکاران به نحوی که از فرزندان و کسان خود حالی نمی پرسند و حتی آرزو می کنند آنها را فدایی خود کنند]

" وَ لا یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً" کلمه" حمیم" به معنای خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و برایش دلسوزی بکند، و این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی پرسد.

" یُبَصَّرُونَهُمْ" ضمیر جمع در" یبصرون" و ضمیر جمع" هم" هر دو به حمیم ها بر می گردد، خواهی گفت جمع حمیم که أحماء باشد قبلا در کلام نیامده بود تا ضمیر جمع به آن برگردد؟

می گوییم: آری، لیکن سیاق آن را می فهماند، و مصدر" تبصیر" که فعل" یبصر" از آن مشتق است، به معنای نشان دادن و روشن گری است، و معنای جمله مورد بحث این است که خویشاوند هر کسی را به او نشان می دهند، ولی او به خاطر گرفتاریهای خودش احوالی از آنان نمی پرسد.

و جمله مورد بحث جمله ای است مستانفه و در معنای جواب است از سؤالی مقدر

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۰۹.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۲۵.

(۳) و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد. سوره قارعه، آیه ۵.

(۴ و ۵) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۰۹.

گویی وقتی گفته شد:" هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی پرسد"، شخصی پرسیده: مگر انسان آن روز خویشاوند خود را می بیند؟ جواب می دهد:" یُبَصَّرُونَهُمْ"، ممکن هم هست این جمله صفت" حمیما" باشد، آن وقت معنا چنین می شود:"

هیچ حمیمی از حال حمیمی که نشانش می دهند نمی پرسد".

و یکی از تفسیرهای بسیار ناچسب کلام بعضی «۱» از مفسرین است که گفته اند:

معنای جمله" یبصرونهم" این است که ملائکه کفار را نشان می دهند. و نیز کلام بعضی «۲» دیگر که گفته اند: مؤمنین دشمنان کافر خود را نشان می دهند که چگونه در عذاب شکنجه می شوند و آن وقت به ایشان زخم زبان می زنند و همچنین کلام بعضی «۳» دیگر که گفته اند پیروان ضلالت پیشوایان ضلالت را نشان می دهند که اینها رؤسای ما بودند. همه این وجوه باطل است، چون دلیلی بر آنها نیست.

" یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ" در مجمع البیان گفته: مصدر" مودت" که فعل" یود" از آن مشتق است، هم به معنای آرزو می آید و هم به معنای محبت، هم گفته می شود" وددت الشی ء- من آرزومند فلان چیزم" و هم گفته می شود:" وددت الشی ء- من فلان چیز را دوست می دارم"، و گاهی در یک مورد هر دو معنا را می دهد «۴». و ممکن است استعمالش در معنای آرزو از باب تضمین باشد، یعنی به طور ضمنی بر آن دلالت کند.

و در معنای" یفتدی" گفته:" افتداء" که مصدر آن است به معنای این است که مثلا اگر ضرری متوجه جان خودت و یا شخصی دیگر شده چیزی را فدای او کنی، و آن ضرر را با آن بدل و عوض برگردانی. و در معنای کلمه" فصیله" گفته است وقتی از یک قبیله که همه در جد بزرگ مشترکند، یک تیره جدا شود، و جدی اختصاصی و جداگانه برای

خود قائل شود، آن تیره را فصیله از آن قبیله می گویند «۵» و بعضی «۶» دیگر گفته اند:" فصیله" به معنای عشیره نزدیکی است که از یک قبیله جدا شده باشد، نظیر پدران نزدیک و عموهای نزدیک.

و سیاق این آیات سیاق اعراض و ترقی نسبت به جمله" وَ لا یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً" است، در نتیجه چنین معنا می دهد که مجرم به خاطر جرمش آن قدر عذابش شدید می شود که ________________

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

(۳) تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۸۶.

(۴ و ۵ و ۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

آرزو می کند ای کاش می توانست نزدیکترین اقارب، و گرامی ترین عزیزان خود مثلا- فرزندان و برادران و فصیله خود را قربان خود می کرد، و بلکه تمامی انسانهای روی زمین را- اگر اختیارشان به دست او بود- می داد و عذاب را از خود دور می کرد، و معلوم است کسی که از شدت عذاب حاضر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می پرسد.

و معنای آیه این است که" یَوَدُّ الْمُجْرِمُ" گنهکار آرزو می کند- حال چه مسلمان گنهکار و چه کافر- که ای کاش می توانست قربانی خود می کرد، و در مقابل برداشتن عذاب از خودش- این جمله قائم مقام مفعول" یود" است-" بنیه" فرزندان خود را که محبوب ترین مردم نزد او است،" و صاحبته" و رفیق خود را که همواره با او انس می ورزید و دوستش می داشت، و چه بسا بر پدر و مادر خود مقدمش می داشت" و أخیه" و برادر خود را که پشت و پناهش بود،" وَ فَصِیلَتِهِ" که عشیره نزدیک او بودند،" الَّتِی تُؤْوِیهِ"، و او

را از خود و متصل به خود می دانستند،" وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً"، و همه انسانهای روی زمین را فدای خود می کرد،" ثم ینجیه" در نتیجه این عوض دادن او را از عذاب نجات می داد.

" کَلَّا إِنَّها لَظی نَزَّاعَةً لِلشَّوی تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی وَ جَمَعَ فَأَوْعی کلمه" کلا-" به معنای ردع و زیر بار نرفتن است و ضمیر" انها" به جهنم و یا به آتش بر می گردد، و اگر آتش را" لظی" خوانده، برای این است که اندرون را کباب می کند و شعله ور می سازد، و کلمه" نزاعه" اسم مبالغه از نزع- کندن- است، و کلمه" شوی" به معنای اطراف بدن از قبیل دست و پا و امثال آن است، وقتی گفته می شود:" رماه فاشواه" معنایش این است که او را پرت کرد و دست و پایش را خرد ساخت. این گفتار راغب بود «۱». و کلمه" ایعاء" که مصدر" أوعی" است وقتی در مورد مال استعمال می شود، به معنای نگهداری آن در وعاء- ظرف- است.

پس اینکه فرمود:" کلا"، خواست آرزوی نجات از عذاب به وسیله دادن فداء را رد کند، و در بیان علت این رد فرموده:" إِنَّها لَظی و حاصل این تعلیل این است که جهنم آتشی است شعله ور، که اعضاء و جوارح واردین خود را می سوزاند، کار آن این است که مجرمین را می طلبد تا عذابشان کند، پس با فدیه دادن از مجرمین بر نمی گردد، حال آن فدیه هر چه می خواهد باشد.

بنا بر این، معنای جمله" إِنَّها لَظی این است که: دوزخ آتشی است که صفتش ________

(۱) مفردات راغب، ماده" شوی".

اشتعال است، و ممکن نیست

صفت خود را از دست داده خمود و خاموش گردد، و معنای" نزاعه للشوی" این است که صفت دیگر آن سوزاندن اندام های دوزخیان است، و هرگز اثرش در مورد هیچ کسی که در آن معذب است باطل نمی شود.

" تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعى - یعنی آتش دوزخ کسانی را می طلبد که به دعوت الهی که آنان را به ایمان به خدا و عبادت او دعوت می کرد پشت کردند، و به جای آن اموال را جمع نموده، در گنجینه ها نگهداری می نمودند، و در راه خدا به سائل و محروم نمی دادند، و این معنا آن معنایی است که با سیاق استثنای بعدی که می فرماید" إِلَّا الْمُصَلِّينَ ... وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ" تناسب دارد.

بحث روایتی [روایاتی در باره نزول آیات" سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ ..." در باره مردی که از نصب امیر المؤمنین (علیه السلام) به خلافت به خشم آمده تقاضای عذاب کرد]

در مجمع البیان می گوید: سید ابو احمد برای ما حدیث کرد که حاکم ابو القاسم حسکانی برایم حدیثی با ذکر سند از جعفر بن محمد الصادق از پدران بزرگوارش (ع) نقل کرد که فرمودند: بعد از آنکه رسول خدا (ص) علی (ع) را به خلافت نصب کرد و فرمود:" من کنت مولاه فعلی مولاه- هر که من مولای او هستم علی مولای او است"، خبر به شهرهای عرب رسید از آن جمله خبر به گوش نعمان بن حارث فهری رسید، از دیار خود حرکت نموده به نزد رسول خدا (ص) مشرف شد و عرضه داشت: به ما دستور دادی که به" لا اله الا اللّه" اعتراف کنیم، و

نیز به اینکه تو رسول خدایی شهادت دهیم، و دستور دادی جهاد کنیم، حج بجای آوریم، روزه بگیریم، نماز بخوانیم، و ما هم قبول کردیم، آیا به این مقدار راضی نشدی تا اینکه این پسر را به خلافت نصب نموده گفتی:" من کنت مولاه فعلی مولاه"، حال بگو بدانم این از ناحیه خودت بود و یا از ناحیه خدای تعالی؟ فرمود: به آن خدایی سوگند که به جز او معبودی نیست، این دستور از ناحیه خدا بود.

نعمان بن حارث برگشت، در حالی که می گفت:" بار الها اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است پس سنگی از آسمان بر سر ما ببار" همین که سخنش تمام شد خدای تعالی با سنگی آسمانی بر سرش کوبید و او را در جا کشت، و این آیه را نازل فرمود:" سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ " «۱».

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲، ط تهران.

مؤلف: این معنا به چند طریق از طرق شیعه نیز نقل شده، و بعضی از علما آن را رد کرده اند که حدیثی جعلی است، چون سوره معارج در مکه نازل شده. ولی خواننده عزیز توجه نمود که گفتیم در مکی بودن این سوره اشکال است.

و در الدر المنثور است که فاریابی، عبد بن حمید، نسایی، ابن ابی حاتم، حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه، همگی از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر جمله" سال سائل" گفته است: سائل نضر بن حارث بود که گفت:" بار الها اگر خلافت علی حق و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر سر ما ببار"«۱».

و نیز در همان کتاب است

که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که در تفسیر" سَأَلَ سائِلٌ" گفته: این آیه در مکه در باره نضر بن حارث نازل شده، که گفته بود:" بار الها اگر این همان حقی است که از ناحیه تو نازل شده ..."، و عذاب وی در روز جنگ بدر واقع شد «۲».

مؤلف: این معنا از غیر سدی نیز روایت شده. و در بعضی «۳» از روایتشان آمده که:

گوینده" بار الها اگر این حق و از ناحیه تو است ..." حارث بن علقمه بوده که مردی از عبد الدار بود. و در بعضی «۴» دیگر آمده که سائل عذاب ابو جهل بن هشام بوده که در روز جنگ بدر درخواست آن را کرد. و لازمه این حدیث آن است که سوره معارج در مدینه نازل شده باشد، و این با آنچه که در این احادیث آمده که در مکه نازل شده مغایرت دارد و به هر حال سوره بعد از سخن آن گوینده که گفت:" بار الها اگر این همانا حق و از ناحیه تو است ..." نازل شده، و ما در سابق در باره سیاق آیه سخن گفتیم.

[چند روایت دیگر در ذیل آیات مربوط به طول روز قیامت و احوال آن روز]

و در امالی شیخ به سندی که به امام صادق (ع) رساننده از آن جناب نقل کرده که فرمود: آگاه باشید و به حساب کشی از نفس خود بپردازید، قبل از اینکه خدای تعالی از شما حساب بکشد برای اینکه در قیامت پنجاه موقف است، هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا است، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:" فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ" «۵».

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۳.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۴.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۴.

(۴) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۵۵.

(۵) امـــــــــالی شـــــــــیخ مفیـــــــــد، ص ۲۷۴، ح ۱.

مؤلف: این معنا در روضه کافی هم از حفص بن غیاث از آن جناب نقل شده «۱».

و در مجمع البیان است که ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: بلندی روز قیامت چقدر است؟ فرمود به آن خدایی که جان محمد به دست اوست برای مرد مؤمن آن قدر سبک است که به قدر یک نماز واجبی که در دنیا بخواند بیشتر طول نمی کشد «۲».

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از عده ای از کتب حدیث از ابو سعید از آن جناب نقل کرده «۳».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ" می گوید: مهل به معنای قلع و مس آب شده است، آن روز آسمان نیز اینطور ذوب می شود «۴».

و در همان کتاب در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) آمده که در معانی جمله" یبصرونهم" می فرمود: یعنی با اینکه دوستان ایشان را معرفی می کنند (که این فلان رفیق تو است) با این حال احوال یکدیگر را نمی پرسند «۵».

و در همان کتاب در تفسیر جمله" نَزَّاعَةً لِلشَّوی فرمود: چشم او را می کند و رویش را سیاه می کند «۶» و باز همان کتاب در تفسیر" تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی" فرمود: یعنی تو او را به سوی ایمان می کشانی و او می گریزد «۷».

---

(۱) روضه کافی، ج ۸، ص ۱۴۳.

(۲) مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۵، جزء ۲۹، ط

بیروت.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۴، ط بیروت.

(۴ و ۵ و ۶ و ۷) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲.

ترجمه آیات آری انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده (۱۹).

و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می آید (۲۰).

و از رساندن خیر به دیگران دریغ می نماید (۲۱).

مگر نمازگزاران (۲۲).

که بر این کار خود مداومت دارند (۲۳).

(و حرص خود را در راه بندگی خدا به کار می برند) و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است (۲۴).

برای سائل و محروم (۲۵).

و کسانی روز جزا را همواره تصدیق می کنند (۲۶).

و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند (۲۷).

چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست (۲۸).

و کسانی که شهوت خود را حفظ می کنند (۲۹).

مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی شوند (۳۰).

پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند (۳۱).

و کسانی که امانت ها و پیمان خود را محترم می شمارند (۳۲).

و کسانی که پای شهادت های خود می ایستند (۳۳).

و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند (۳۴).

چنین کسانند که در باغهای بهشت مورد احترامند (۳۵).

بیان آیات این آیات به اولین سبب و انگیزه ای که انسان را به رذیله اعراض از یاد خدا و به جمع اموال و گنجینه کردن آن و در آخر دچار آتش خالد شدن وا می دارد اشاره می کند، آتشی که فرمود:" لَظی نَزَّاعَةً لِلشَّوی .

و آن سبب عبارت است از حالتی در انسان به نام" هلع- شدت حرص" که حکمت الهی اقتضا کرد آدمی را به این صفت

بیافرینند، تا به وسیله این صفت به آنچه مایه خیر و سعادتش می باشد هدایت شود، چیزی که هست این خود انسان است که این مایه سعادت خود را مایه بدبختی خود می سازد، و به جای اینکه در راه سعادت خود صرف کند، در راه بدبختی خود صرف می کند، و همین مایه سعادت خویش را مایه هلاکت دائمی خود می کند، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند، که در جنات از عزت و احترام برخوردارند.

صفحه ی ۱۸

[توضیح راجع به صفت" حرص" و" هلع" و تقسیم آن به حرص خدادادی که مفید و مطلوب است و حرص بشری که انحرافی و مذموم می باشد]

" إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً" کلمه" هلوع" صفتی است که از مصدر" هلع"- به فتحه هاء و لام- که به معنای شدت حرص است اشتقاق یافته. و نیز گفته اند که این کلمه را دو آیه بعد تفسیر کرده، پس هلوع کسی است که هنگام برخورد با ناملایمات بسیار جزع می کند، و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می کند. و به نظر ما این وجه بسیار وجه خوبی است و سیاق آیه هم با آن مناسب است، چون از سیاق دو جمله" إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً" و" إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً" پیداست که می خواهد هلوع را معنا کند.

از نظر اعتبار عقلی هم هلوع چنین کسی است، چون آن حرصی که جبلی انسان است حرص بر هر چیزی نیست، که چه خیر باشد و چه شر، چه نافع باشد و چه ضار نسبت به آن حرص بورزد، بلکه تنها حریص بر خیر

و نـافع است، آن هم نه هر خیر و نـافعی، بلکه خیر و نافعی که برای خودش و در رابطه با او خیر باشـد، و لازمه این حرص این است که در هنگـام برخورد بـا شـر مضـطرب و متزلزل گردد، چون شـر خلاف خیر است، و اضـطراب هم خلاف حرص. و نیز لازمه این حرص آن است که وقتی به خیری رسید خود را بر دیگران مقدم داشته، از دادن آن به دیگران امتناع بورزد، مگر در جایی که اگر کاسه ای می دهـد قدح بگیرد، پس جزع در هنگام برخورد با شـر و منع از خیر در هنگام رسـیدن به آن از لوازم هلع و شدت حرص است.

و این هلع که انسـان مجبول بر آن است- و خود از فروع حب ذات است- به خودی خود از رذائل اخلاقی نیست، و چطور می تواند صـفت مذموم باشد با اینکه تنها وسیله ای است که انسان را دعوت می کند به اینکه خود را به سعادت و کمال وجودش برسانـد، پس حرص به خودی خود بـد نیست، وقتی بـد می شود که انسان آن را بـد کنـد و درست تـدبیر نکند، در هر جا که پیش آمـد مصـرف کنـد، چه سـزاوار باشـد و چه نباشد، چه حق باشد و چه غیر حق، و این انحراف در سایر صـفات انسانی نیز هست، هر صـفت نفسانی اگر در حـد اعتـدال نگاه داشـته شود فضـیلت است، و اگر به طرف افراط و یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می شود.

پس انسان در بدو پیدایشش در حالی که طفل است هر آنچه که برایش خیر و یا شر است می بیند، و با آن غرائز عاطفی

که مجهز به آن شده خیر و شر خود را تشخیص می دهد، و می فهمد که چه چیزی را دوست می دارد و قوای درونیش اشتهای آن را دارد، اما بدون اینکه برای آن چیز حد و اندازه ای قائل باشد. و وقتی به درد و یا مکروهی بر می خورد دچار جزع می شود، و چون کسی می خواهد مزاحمش شود، به هر طریقی که بتواند و لو به گریه و فریاد از

تجاوز او جلوگیری می کند.

کودک هم چنان بر این حال هست تا به حد رشد و عقل برسد و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص داده و به آنچه درک می کند اعتراف نماید، در این هنگام است که بسیاری از حق و باطلها و خیر و شرها در نظرش بر عکس می شود، یعنی بسیاری از اموری که به نظرش حق بود، باطل و باطلها حق می شود.

حال اگر در همان أوان بخواهد نسبت به حق و باطلهای دوران کودکیش که مصادر همه آنها هوای نفس و اشتهای دلش بود، پافشاری کند و زیر بار احکام عقلش در تعیین حق و باطلها نرود، خدای تعالی بر دلش مهر می زند، در نتیجه به هیچ حقی بر نمی خورد مگر آنکه آن را باطل می انگارد، و به هیچ صاحب حقی بر نمی خورد مگر آنکه به حقش ستم می کند، و اما اگر عنایت الهی او را دریابد، همه غرائز او و از آن جمله حرصش به جای حرص بر هوای نفس، حرص بر حق طلبی می شود، چنین کسی دیگر در برابر هیچ حقی استکبار نمی ورزد و هیچ صاحب حقی را از حقش منع نمی کند.

پس هر انسانی در همان آغاز تولدش،

و در عهـد كودكى و قبل از رشـد و بلوغش مجهز به حرص شديـد هست، و اين حرص شديـد بر خير صـفتى است كمالى كه اگر نبود به دنبال كمال و جلب خير و دفع شر از خود بر نمى آمد، هم چنان كه قرآن كريم فرموده:" وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ" «۱».

و چون به حد بلوغ و رشد رسيد به دستگاهى ديگر مجهز مى شود، و آن عبارت است از عقل كه با آن حقائق امور را آن طور كه هست درك مى كند، اعتقاد حق و عمل خير را تشخيص مى دهد، آن وقت است كه حرص شديد در ايام كودكيش كه او را در هنگام برخورد با شـر به جزع در مى آورد، و در هنگام رسـيدن به خير از بـذل خير جلوگيرش مى شد، مبدل به حرصـى ديگر مى شود، و آن حرص شديـد به خير واقعى و فزع شديد از شـر اخروى است، و با در نظر گرفتن اينكه خير واقعى عبارت است از مسابقه به سوى مغفرت پروردگار، و شر واقعى عبارت است از نافرمانى خداى تعالى، در نتيجه چنين كسى از كار خير سير نمى شود، و پيرامون گناه نمى گردد، و اما نسـبت به شـر و خير دنيوى حرصـى نمى ورزد، و از حـدودى كه خـداى تعالى برايش معين كرده تجـاوز نمى كنـد، در هنگـام برخورد بـا گنـاه حرص خود را بـا فضـيلت صبر كنترل مى كنـد، و نيز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنيا را با

---

(۱) انسان سخت دوستدار خير است. سوره عاديات، آيه ۸.

فضيلت صبر كنترل مى كند، و همچنين هنگام برخورد با مصيبت، جزع خود را با

فضیلت صبر ضبط می کند، و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمال می شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درک می کند و فطرتش به آن اعتراف می نماید روی بگرداند، و هم چنان (مانند دوران طفولیتش) پای بند هوای نفس خود باشد، و همواره آن را پیروی نموده مشتاق باطل و متجاوز از حق باشد، و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نقمت نموده، آن صفت غریزیش را که بر آن غریزه خلقش کرده بود، و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود، از او می گیرد و مبدل می کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را به اعراض از حق و جمع مال دنیا و گنجینه کردن آن وا بدارد، و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده است.

از آنچه گذشت روشن شد که اگر صفت حرص را در آیات مورد بحث (که از خلقت بشر سخن می گوید، و با در نظر گرفتن اینکه می خواهد حرص را مذمت کند)، به همه انسانها نسبت داده، با " احسن " بودن خلقت هر چیز که آیه " الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ " «۱» از آن خبر می دهد منافات ندارد، چون حرصی که منسوب به خداست حرص بر خیر واقعی است، و حرصی که صرف جمع مال و غفلت از خدا می شود منسوب به خود انسانها است، این خود انسان است که حرص خدادادی را مثل سایر نعمت ها به سوء اختیار و کج سلیقه گی خود به نقمت مبدل می سازد.

زمخشری به منظور فرار از اشکال بالا گفته: در این کلام استعاره ای بکار رفته، و معنایش این است

که انسان از آنجایی که همیشه در مقام عمل، جزع و منع را مقدم بر صبر می دارد، و خلاصه جزع و منع در او حکومت دارند، مثل این شده که جزع و منع فطری و جبلی او است، و گویا این دو صفت را از شکم مادر با خود آورده، و اختیاری خود او نیست. و خلاصه آیه شریفه می خواهد این دو صفت را تشبیه کند به صفاتی که جبلی آدمی است، نه اینکه بخواهد آن دو را فطری و جبلی بداند، چون اگر می خواست چنین چیزی را افاده کند دیگر این دو صفت را مذمت نمی کرد، چون خدا عمل خودش را مذمت نمی کند، دلیل اینکه اساس کلام تشبیه است، این است که مؤمنین را که با نفس خود جهاد می کنند و آن را از جزع و منع نجات می دهند، استثناء کرده «۲».

لیکن این توجیه درست نیست، چون گفتیم صفت حرص که جزع و منع لازمه آن

(۱) آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد. سوره سجده، آیه ۷.

(۲) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۱۲.

است، به عنوان نعمت و فضیلت خلق شده بود، و این خود انسان است که آن را از فضیلت بودن خارج می کند و به صورت رذیله اش در می آورد، از نعمت بودن خارجش ساخته به صورت نقمت در می آورد، و مذمتی هم که شده از حرص منحرف شده است نه حرص خدادادی، و یا به عبارت دیگر از حرص بشری شده است، نه حرصی که خدا در بشر قرار داده.

و استثنای مؤمنین هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد

«۱»، بلکه استثنای آنان از این جهت است که مؤمنین حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی باقیش گذاشتند، و به صورت رذیله و نقمت مبدل نکردند.

مفسری «۲» دیگر برای توجیه این استثناء گفته است: استثنای منقطع و بدون مستثنی منه است. و خواننده گرامی خودش از نادرستی این توجیه آگاه است.

[اوصاف نمازگزارانی که از" هلوع" بودن استثنا شده اند]

" إِلَّا الْمُصَلِّينَ " این استثناء از انسان هلوع است، و اگر از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات بعد ذکر می شود نماز را اختصاص به ذکر داد، برای این بود که شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است.

علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون در آیه" إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ " «۳» نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته.

" الَّذِينَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ " اینکه کلمه" صلاه" را به ضمیر" هم" اضافه کرده دلالت دارد بر اینکه بر خواندن نمازشان مداومت داشته اند، نه اینکه دائما در نماز بوده اند، و ستودن آنان به مداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می شود.

" وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ " بعضی «۴» از مفسرین حق معلوم را به زکات واجب تفسیر کرده اند. و در حدیثی از امام ______________________________

(۱) چون می بینیم حرص مؤمنین اگر از دیگران بیشتر نباشد کمتر نیست، اما حرصشان را در عبادت و خدمت به خلق و تحصیل علم مصرف می کنند، و سیر هم نمی شوند، هم چنان که مرحوم حاج میرزا حسن جلوه این بیت را در باره حرصش نسبت به

علم سروده است.

تاركم من مال دنيا را و ليكن بهر دانش *** گوئيا عباس دوسم يا از او دختر گرفتم (مترجم)

(۲) روح المعاني، ج ۲۹، ص ۶۲.

(۳) سوره عنكبوت، آيه ۴۵.

(۴) مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

صادق (ع) آمده كه حق معلوم زكات نيست، بلكه مقدار معلومى است كه به فقرا انفاق مى كنند، و" سائل" به معناى فقيرى است كه از گدايى و سؤال عفت دارد، و سياق آيه خالى از تاييد اين حديث نيست، براى اينكه زكات مواردى معين دارد، و منحصر در سائل و محروم نيست، كه در قرآن مواردش چنين بيان شده:" إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ" «۱» و ظاهر آيه مورد بحث انحصار موارد حق معلوم در دو مورد سائل و محروم است." وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ" آنچه از سياق شمردن اعمال صالحه بر مى آيد اين است كه مراد از" تصديق يوم الدين" اين است كه مصلين علاوه بر تصديق قلبى روز جزا عملا- هم آن را تصديق مى كنند، به اين معنا كه سيره زندگيشان سيره كسى است كه معتقد است هر عملى كه انجام دهد به زودى در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده مى شود، حال چه اينكه عملى خير باشد و چه شر، اگر خير باشد جزاى خيرش مى دهند، و اگر شر باشد جزاى شرش مى دهند.

و تعبير به جمله" يصدقون" دلالت دارد بر اينكه تصديقشان استمرار هم دارد، پس دائما مراقبند در هر عملى كه مى خواهند انجام دهند خدا را فراموش

نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواسته ترکش کنند.

[توضیحی راجع به توصیف مؤمنین به اینکه از عذاب پروردگارشان بیمنا کند]

" وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ" و کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسانند، که آنچه در باره تصدیق به یوم الدین گفتیم، در اینجا نیز می آید، پس هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می دهد.

و لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی سازد.

و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد. از سوی دیگر اطمینانی هم به نفس و درون آدمی نیست، چون ما زورمان به هوای نفسمان نمی رسد، مگر به آن مقدار

---

(۱) زکات مخصوص است به فقرا و مساکین و مامورین جمع آوری زکات و کفاری که با دادن زکات به ایشان می توان دلهایشان را متمایل به اسلام کرد، و آزاد کردن بردگان، و هر موردی که خدا راضی باشد این یک فریضه الهی است. سوره توبه، آیه ۶۰.

توانایی که خدای سبحان به ما داده، خدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست هم چنان که خودش فرمود:" قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً" «۱».

علاوه بر این خدای سبحان هر چند اهل اطاعت را وعده نجات داده، و هر چند خودش فرموده: خدا خلف وعده نمی کند،

لیکن این هم هست که وعده، اطلاق قدرت او را مقید نمی کند، پس او در عین اینکه خلف وعده نمی کند به هر چه بخواهد قادر است، و مشیتش نافذ، در نتیجه در هیچ حالی نمی توان از او ایمن بود، به این معنا که چنین نیست که نسبت به خلف وعده اش قادر نباشد، و به همین جهت است که می بینیم با اینکه ملائکه خود را به عصمت معرفی کرده به خوف هم توصیفشان نموده، می فرماید:" یَخافُونَ رَبَّهُمْ " «۲»، و با اینکه انبیای خود را معصوم معرفی نموده در باره آنان فرموده:" وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ " «۳»، همین طور در عین اینکه در آخر آیات مورد بحث به طور جزم در باره مؤمنین فرموده" أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ"، در عین حال در آیه مورد بحث می فرماید از عذاب خدا اشفاق و ترس دارند.

" إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ" این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند، و وجه آن را بیان کردیم.

" وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ ... هُمُ العادُونَ" تفسیر این سه آیه در اول سوره مؤمنون گذشت.

[مقصود از مراعات امانات و عهد و مراد از محافظت بر صلاه]

" وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ" آنچه از کلمه" امانات" زودتر از هر معنایی به ذهن می رسد، انواع امانت هایی است که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر یک به دیگری می سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می کوشد و به آن خیانت نمی کند، و به قول بعضی از مفسرین

به صیغه جمع آمدنش به اعتبار انواع آن است، به خلاف عهد که چون انواع مختلفی ندارد مفرد آمده.

ولی بعضی «۴» گفته اند: منظور تنها مال و جان و عرض نیست، بلکه مطلق وظایف ______________________

(۱) چه کسی غیر از خدا مالك چیزی است. سوره مائده، آیه ۱۷.

(۲) از پروردگارشان می ترسند. سوره نحل، آیه ۵۰.

(۳) از خدا می ترسند و از احدی جز خدا نمی ترسند. سوره احزاب، آیه ۳۹.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

اعتقادی و عملی است، که خدا به عهده آنان گذاشته، در نتیجه آیه شریفه شامل همه حقوق چه حق اللّه و چه حق الناس می شود، و اگر یکی از آن حقوق را تضییع کنند، به خدای تعالی خیانت کرده اند.

بعضی «۱» دیگر گفته اند: هر نعمتی که خدای تعالی در اختیار بنده اش قرار داده، امانت خدا به دست اوست، چه اعضای بدنش، و چه چیزهای دیگر، در نتیجه اگر کسی این نعمت ها را در غیر آن مواردی که خدا برای آنها خلق کرده، و اجازه مصرف در آن را داده استعمال کند، به خدا که صاحب نعمت و امانت است خیانت کرده است.

و ظاهرا مراد از کلمه" عهد" در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از عهد تنها این نیست، بلکه تمامی قرارهایی است که انسان ملتزم به آن باشد، حتی ایمان بنده خدا به خدا هم عهدی است که او با پروردگارش بسته، و قرار گذاشته آنچه خدا

تکلیفش می کند اطاعت نماید، پس اگر بنده ای به یکی از اوامر و یا نواهی خدا عمل نکند، و خدا را در آن نافرمانی کند، عهد خدا را شکسته است.

" وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ" معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نورزد، اولا- وقتی او را شاهد می گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیا وقتی برای ادای شهادت دعوت می شود استنکاف نورزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگوید، و آیات قرآن در این باره بسیار است.

" وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ" منظور از" محافظت بر صلاه" این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آن طور که شرع دستور داده نماز بخواند. بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: محافظت بر نماز، غیر مداومت بر آن است، چون دوام مربوط به خود نماز و نفس عمل است، و اما محافظت مربوط به کیفیت آن است، پس آیه" الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ" بعد از آیه" الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ" تکرار یک مطلب نیست.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۶۳.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۲۹.

" أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ" کلمه" اولئک" اشاره است به" المصلین"، و اگر کلمه" جنات" را نکره و بدون الف و لام آورده برای بزرگداشت آن جنات است، و جمله" فی جنات" خبر، و جمله" مکرمون" خبر بعد از خبر است، و یا جمله" فی جنات" ظرف است برای" مکرمون". بنا بر احتمال اول معنا چنین می شود:" ایشان در بهشت هایند و محترمند"، و بنا بر

احتمال دوم چنین می شود:" ایشان در بهشت ها محترمند".

بحث روایتی [(روایاتی در ذیل برخی آیات گذشته راجع به نماز، حق سائل و محروم، و ...)]

در تفسیر قمی در ذیل آیه" إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً"، فرموده: شر عبارت است از فقر و فاقه، و خیر در جمله" وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً" عبارت است از غنا و وسعت «۱».

و در روایت ابی الجارود از ابو جعفر (ع) آمده که فرمود: سپس با جمله" إِلَّا الْمُصَلِّينَ" نمازگزاران را استثنا کرد و آنان را به بهترین اعمالشان که همان مداومت در نماز است ستود و فرمود:" الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ"، می فرماید: وقتی نمازی مستحبی را بر خود واجب می کنند، بر آن مداومت دارند «۲».

مؤلف: امام (ع) مساله نذر و واجب کردن نماز مستحبی بر خود را از اضافه" صلاه" بر" هم"- نمازشان- استفاده کرده که در سابق هم به این نکته اشاره کردیم.

و در کافی به سند خود از فضیل بن یسار روایت آورده که گفت: از امام ابو جعفر (ع) از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید:" وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ"، فرمود: منظور نمازهای واجب است. عرضه داشتم: در آیه" الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ" چطور؟ فرمود: نماز نافله است «۳».

و در مجمع البیان در ذیل آیه" وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ" می گوید: از ابو عبد اللَّه (ع) روایت شده که فرمود: حق معلوم زکات واجب نیست، بلکه آن مقدار صدقه ای است که یا جمعه به جمعه از مالت بیرون می کنی، و یا همه روزه که هر صاحب فضیلتی فضل خود را دارد.

آن گاه می گوید: و نیز از آن جناب روایت شده

که فرمود: وقتی در اموالت حق معلومی ____________________

(۱ و ۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۶.

(۳) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۸۴، ح ۱.

داری که صله خویشاوندان کنی، و به کسی که محرومت کرد عطا کنی، و با کسی که در حقت دشمنی کرد دوستی کنی «۱».

مؤلف: این معنا را صاحب کافی هم از امام ابو جعفر و ابو عبد اللَّه (ع) به چند طریق نقل کرده «۲»، صاحب محاسن هم آن را از امام ابو جعفر (ع) روایت کرده است «۳».

و در کافی به سند خود از صفوان جمال، از امام صادق (ع) روایت کرده که در ذیل جمله "لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ" فرمود: محروم کاسبی است که خرید و فروش ندارد، او می خواهد از دسترنج خود استفاده کند، اما کسی به او مراجعه نمی کند «۴».

کلینی می گوید در روایتی دیگر از امام باقر و امام صادق (ع) آمده که فرمودند: محروم مردی است که عقلش به جاست، ولی کاسبی است که خدا روزیش را تنگ گرفته است «۵».

و در مجمع البیان در ذیل آیه" وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ" می گوید: محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن (ع) روایت کرده که فرمود: اینان آن افراد از شیعیان ما هستند که دارای پنجاه رکعت نمازند «۶».

مؤلف: شاید اساس این کلام روایاتی باشد که از حضرات رسیده که فرموده اند:

تشریع نافله های یومیه به منظور تکمیل نمازهای واجب بوده است.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۶، به نقل از کافی.

(۳) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸، به نقل از محاسن.

(۴) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۷،

به نقل از کافی.

(۵) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸، به نقل از کافی.

(۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۷، ط تهران.

ترجمه آیات (با اینکه خدای تعالی مقدر فرمود که کفار را با بهشت خود گرامی ندارد) این کفار را که در پیرامون تواند چه می شود که چشم از تو بر نمی دارند (۳۶).

(و در عین اینکه با همند) از چپ و راست متفرق می شوند (۳۷).

آیا هر یک از آنها طمع آن دارند که تقدیر الهی را بر هم زده داخل بهشت نعیم شوند؟ (۳۸).

نه، حاشا که کوچکتر از ایننند و خود می دانند که ما از چه چیز خلقشان کرده ایم (۳۹).

پس (گو اینکه قسم لازم ندارد ولی) به پروردگار همه مشرقها و مغربها سوگند که ما قادریم (۴۰).

بر اینکه اینان را منقرض نموده خلقی بهتر از ایشان بیافرینیم و کسی نیست که با اراده خود اراده ما را از کار بیندازد (۴۱).

بنا بر این تو هم ای پیامبر رهاشان کن در لجن فرو روند و سرگرم بازی باشند تا ناگهان و تهی دست به روزی برخورند که وعده اش را از پیش به ایشان داده بودند (۴۲).

روزی که به سرعت از قبرها در آیند و همه به سوی یک نقطه به سرعت به راه افتند گویی در آنجا به سوی علامتی روان می شوند (۴۳).

اما در حالتی که چشمهایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده ذلت از سراپایشان می بارد و به ایشان گفته می شود این است همان روزی که وعده اش را می دادند (۴۴).

بیان آیات بعد از آنکه در فصل اول از آیات این سوره در ذیل داستان درخواست عذاب بیان کرد که عذابی واقع

شدنی دارند، که هیچ دافعی از آن نیست، و آن عذاب آتشی است متلظی، و نزاعه للشوی، که هر اعراضگر، و هر کسی را که مال جمع می کند و گنجینه می سازد به سوی خود می کشد.

و نیز بعد از آنکه در فصل دوم از آن آیات ملاک گرفتاری آنان به این بدبختی را ذکر کرد و فرمود که: ملاک آن این است که انسان مجهز به غریزه هلع و غریزه حب خیر برای خویش است، و این غریزه ها او را به پیروی هوای نفس می کشاند و وادار می کند در برابر هر حقی که با آن مواجه می شود استکبار کند، و از این راه به آتش جاودانه اش مبتلا می کند، آتشی که به جز صالحان و معتقدین به روز جزا و ترسندگان از عذاب پروردگار، کسی از آن نجات نمی یابد.

اینک در این فصل از آیات- که فصل سوم است- روی سخن را به همان کفار نموده مثل کسی که از رفتار آنان به تعجب آمده، سخن می گوید، چون ایشان دورادور رسول خدا (ص) را گرفته چپ و راست او را احاطه کرده اند، و از او جدا نمی شوند، اما با دلهایی متفرق. و با چشم ظاهری به آن جناب اقبال نموده اند، ولی دلهایشان از آن جناب اعراض دارد، لذا رسول گرامی خود را مخاطب قرار داده می فرماید: چرا اینان اینطورند؟ آیا یک یک اینان انتظار دارند در عین اینکه کافرند داخل در جنت نعیم شوند؟ با اینکه خدای سبحان مقدر فرموده با جنت خود به جز افراد مؤمن را که خود استثنا کرده کسی را گرامی ندارد، آیا اینها با این توقعشان می خواهند از خدا سبقت بگیرند و او

را عـاجز سازنـد؟ و حکـم او را نقض و تقـدیر او را باطـل سازنـد؟ حاشـا کـه بتواننـد، زیرا خـدایی کـه آنـان را از

نطفه ای خوار و بی مقـدار آفریـده قادر است از همین نطفه که آنان را آفریـده کسانی بهتر از ایشان بیافرینـد، کسانی که او را بپرستند و داخل جنتش شوند.

و در آخر این فصل رسول گرامی خود را دستور می دهد به اینکه خصام و بگومگوی با آنان را تعطیل کند، و آنان را به حال خودشان وا گذارد، تا هم چنان به لجبازی و سرگرمی خود مشغول باشند، تا آن روزی را که وعده رسیدنش داده شده دیدار کنند.

[توضیح معنای آیه:" فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ ..." و بیان اینکه مراد از" الَّذِینَ کَفَرُوا" منافقینی هستند که اطراف پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) را گرفته بودند]

" فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ" در مجمع البیان از زجاج نقل کرده که گفته: کلمه" مهطع" به معنای کسی است که با نگاه خود به چیزی خیره شود، و چشم از آن برندارد، و این قسم نظر کردن خاص دشمنان است، و از ابو عبیده نقل کرده که گفته:" اهطاع" به معنای سرعت دادن است، و کلمه" عزین" به معنای جماعات متفرق است، که به واحد آنان" عزه" گفته می شود «۱».

و کلمه" قبل"- به کسره قاف و فتحه باء- به معنای آن جهتی است که هر چیزی رو بدان جهت دارد، و حرف" فاء" در اول آیه فصیحه است.

و معنای آیه این است که: وقتی بازگشت انسانهای کافر به خاطر کفر و استکبارشان به سوی آتش است،

پس این کفار را که نزد تواند چه می شود که به تو روی می آورند و چشم از تو بر نمی دارند؟ به ظاهر نزد تو مجتمع هستند، ولی از چپ و راست تو متفرق می شوند، آیا طمع دارند که داخل جنت شوند و خدا را عاجز ساخته از آنچه او قضایش را رانده سبقت گیرند، با اینکه او این قضا را رانده که تنها صالحان از مؤمنین داخل بهشت شوند، ایشان می خواهند این قضا را لغو نموده، با اینکه کافرند داخل بهشت شوند؟!" أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ" این استفهام انکاری است، می پرسد چه چیز ایشان را واداشته که اطراف تو را بگیرند، آیا این طمع وادارشان کرده که یک یکشان با اینکه کافرند داخل بهشت شوند؟ نه، بدانند که کافران چنین امیدی نباید داشته باشند.

در این جمله طمع به داخل شدن در بهشت را به یک یک کفار نسبت داده، نه به جماعت آنان، و نفرموده:" أ یطمعون ان یدخلوا- آیا طمع دارند که داخل شوند؟" ولی مساله اهطاع را به همه نسبت داد و فرمود:" مهطعین"، و این بدان جهت بوده که طمع در سعادت و

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

رستگاری وقتی نافع است که در دل فرد طمع کار پیدا شود و او را وادار کند به ایمان و عمل صالح، نه طمع قائم به جماعت، بدان جهت که جماعت است، پس طمع مجموع من حیث المجموع در سعادت تک تک افراد کافی نیست.

و اگر داخل شدن در بهشت را به صیغه مجهول از باب افعال آورد، برای آن بود که اشاره کند به اینکه

داخل شـدنشان در بهشت به اختیار و خواست خودشان نیست، بلکه اگر چنین فرض و طمعی درست باشـد کس دیگری ایشان را داخل بهشت می کنـد، و او خدای تعالی است، که اگر بخواهد چنین می کند، و البته هرگز نمی خواهد، چون خود او چنین مقدر کرده که کفار داخل بهشت نشوند.

بعضی «۱» گفته انـد که: رسول خدا (ص) در کنار کعبه نماز می خواند و قرآن تلاوت می کرد، مشـرکین پیرامونش جمع می شدند و حلقه حلقه می نشسـتند و به او گوش فرا داده مسـخره اش می کردند، و می گفتند: اگر این مؤمنین آن طور که محمد می گوید داخل بهشت شوند، ما قبل از آنان داخل خواهیم شد. و بدین مناسبت بود که این آیات نازل گردید.

لیکن این معنـا بـا سـیاق آیـات سازگـار نیست، چون از ظـاهر جمله" فَما لِ الَّذِینَ ..." بر می آیـد که می خواهـد رفتار آنان را متفرع کنـد بر ما قبل، یعنی بر محرومیت مردم از بهشت، بجز طایفه ای از آنان (مؤمنین). ولی بنا به مضـمون روایت جمع شدن پیرامون پیغمبر از ناحیه مشـرکین از شـدت عـداوت بوده، می خواسـتند هر چه بیشتر آن جناب را اذیت و اهانت کننـد، و اینکه گفتند ما قبل از مؤمنین داخل بهشت می شویم- با اینکه مشـرک و منکر معاد بودند، و اصـلا دوزخ و بهشتی را قبول نداشتند- نمی تواند جز از در استهزاء باشد.

بـا این حـال چگـونه ممکن است این رفتـار مشـرکین را متفرع بر آیـات قبـل کرد که سـخن از دوزخ و بهشت دارد؟ و به طور تعجب پرسـیده: چه چیز اینـان را وادار کرده که به جنت طمع ببندنـد، بـا اینکه خـدای تعالی می دانـد که آنان اصـلا بهشت و دوزخی را

قبول ندارند.

پس ناگزیر باید بگوییم مراد از جمله" لِلَّذِينَ كَفَرُوا" منافقینی است که ظاهرا به رسول خدا (ص) ایمان آوردند ولی دوباره در دل به کفر اول خود برگشتند، و پاره ای از احکام را رد نمودند، هم چنان که از آیه ________________

(۱) روح المعـــــــــــانی ، ج ۲۹، ص ۶۴.

" ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ" «۱» و آیه" لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ" «۲»، و آیه" فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ" «۳» بر می آید که قرآن منافقین را کافر خوانده.

بنا بر این، آیه مورد بحث مربوط به طایفه ای از مسلمانان است که ایمان آورده و داخل مؤمنین بودند، و بیشتر از مؤمنین واقعی چپ و راست رسول خدا (ص) را احاطه می کردند، ولی در باطن به بعضی از احکام که بر رسول خدا (ص) نازل شده کفر ورزیدند و اعتنایی به آن نکردند. خدای سبحان در این آیات توبیخشان کرده که از احاطه کردن رسول خدا (ص) و همواره با آن جناب بودن سودی نخواهند برد، و نباید طمع بهشت کنند، چون از آنانی که داخل بهشت شوند نیستند، و نه می توانند قضا و قدر خدا را لغو کنند، و نه خدا را به ستوه آورند.

مؤید این وجه آیه بعدی است که می فرماید:" إِنَّا لَقادِرُونَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ ..." که معنایش به زودی می آید.

" كَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ" در این آیه طمع آنان را رد می کند که به هیچ وجه ممکن نیست با کفر داخل بهشت شوند، و منظور از اینکه فرمود:" ما ایشان را از چیزی خلق کرده ایم که خودشان می دانند"، این است که ما ایشان را

از نطفه خلق کردیم، و این جمله مربوط به ما بعد است، و مجموع آن و جمله ما بعدش رد قبلی را تعلیل می کند. و خلاصه آن تعلیل این است که: ما آنان را از نطفه خلق کردیم، که خودشان هم می دانند، وقتی چنین است برای ما آسان است که آنان را از بین برده، قومی دیگر بجای آنان خلق کنیم که بهتر از آنان و مؤمن باشند، و چیزی از احکام دین خدا را رد نکنند، و کسی نیست که بر قضا و قدر ما سبقت گیرد و ما را عاجز سازد، تا این کفار هم طمع کنند از آنان باشند، و با کفر داخل بهشت گردند و قضاء و قدر ما را نقض کنند.

[چند وجه در معنای" إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ"]

بعضی «۴» از مفسرین گفته اند: کلمه" من" در جمله" مِمَّا يَعْلَمُونَ" معنای لام تعلیل ______________________

(۱) این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده. سوره منافقین، آیه ۳.

(۲) (بگو) عذرخواهی نکنید (که بیهوده است چون) شما بعد از ایمان آوردن کافر شدید. سوره توبه، آیه ۶۶.

(۳) این عمل (روح) نفاق را در دلهایشان برقرار ساخت. سوره توبه، آیه ۷۷.

(۴) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۶۵.

را می دهد، و به آیه چنین معنا می دهد:" ما آنان را برای آنچه می دانند خلق کردیم"، که همان استکمال به وسیله ایمان و اطاعت است، و از طریق وحی و اخبار رسول خدا (ص) این معنا را فهمیده اند، پس چون برای این منظور خلقشان کرده ایم، باید خود را به این غرض برسانند، و دارای ایمان

و اطاعت کنند، تا ما داخل جنتشان کنیم، پس چگونه طمع دارند با حالت کفر داخل جنت شوند.

بعضی «۱» دیگر گفته اند: کلمه" من" ابتداى غايت را مى رساند، و معناى آيه اين است كه: ما ابتداى خلقت آنان را از نطفه اى چركين كه هيچ تناسبى با عالم قدس و طهارت ندارد آغاز كرديم، تا به وسيله ايمان و اطاعت طاهر شود و به اخلاق ملائكه متخلق گردد و داخل بهشت شود، و اينان كه كافرند كجا مى توانند چنين شوند.

بعضى «۲» ديگر گفته اند: مراد از" مِمَّا يَعْلَمُونَ" جنس است، و معنايش اين است كه ما اين كفار را از جنس آدميان كه خودشان مى دانند خلق كرديم، و يا از جنس آنچه خود مى دانند خلق كرديم، نه از جنس حيواناتى كه عقل و فهم ندارند، پس حجت ما بر آنان تمام است. ليكن اين سه وجه از نظر ما وجوهى بى ارزش است.

" فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ" يعنى مشارق خورشيد، و مغارب آن. چون خورشيد در هر روز از ايام سالهاى شمسى مشرق و مغربى جداگانه دارد، هيچ روزى از مشرق ديروزش طلوع و در مغرب ديروزش غروب نمى كند، مگر در مثل همان روز در سالهاى آينده. احتمال هم دارد مراد از مشارق و مغارب مشرقهاى همه ستارگان و مغربهاى آنها باشد.

در اين آيه شريفه با همه كوتاهيش وجوهى از التفات بكار رفته، در جمله" فلا اقسم" التفاتى از تكلم با غير، (ما ايشان را خلق كرديم) به متكلم وحده (من سوگند مى خورم) به كار رفته، و وجه آن تاكيد بيشتر سوگند است، چون سوگند را

به شخص خودش نسبت می دهد.

و در جمله" بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ" التفاتی از تکلم وحده (من سوگند می خورم)، به غیبت (به پروردگار مشرقها و مغربها) به کار رفته، و وجه آن این است که خواسته به صفتی از صفات خودش اشاره نموده، بفهماند اینکه می گویم" من" یعنی همان من که مبدأ خلقت انسانها در قرون متوالی هستم، و اداره کننده مشرقها و مغربهایم، چون طلوعهای پشت سر هم و

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۸.

غروبهای متوالی ملازم با گذشت زمان است، و گذشت زمان دخالتی تام در تکون انسانها در قرون متوالی، و نیز پیدایش حوادث در روی زمین دارد.

و در جمله" انا لقادرون" دوباره از غیبت (پروردگار مشارق و مغارب) به متکلم مع الغیر التفات شده و وجه آن این است که خواسته به عظمت خودش اشاره کند، چون زمینه کلام زمینه به رخ کشیدن قدرتش بود. و نکته دیگر اینکه در چنین زمینه ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب گفتن، در حقیقت علت قدرت را ذکر کردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به او است، هیچ حادثه ای او را به ستوه نمی آورد و او را از پدید آوردن حادثی دیگر جلوگیر نمی شود، چون حوادث، فعل او هستند، پس هیچ خلقی از خلائق او را از اینکه آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی تواند بشود، و گر نه خود آن خلق هم شریک او در تدبیر عالم می شد، و خدای سبحان واحدی است که در ربوبیت شریکی ندارد- دقت فرمایید.

و در جمله" إِنَّا لَقادِرُونَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً

مِنْهُمْ" کلمه" علی" متعلق به" لقادرون" است، و مفعول اول فعل" نبدل" ضمیر حذف شده ای است که به کفار بر می گردد، و به این منظور حـذف شـده، و نفرموده" نبـدلهم" که به خواری و بی مقـداری امر آنان اشاره نموده، بفهماند که خدای تعالی اعتنایی به کارشان ندارد. و کلمه" خیرا" مفعول دوم است که در حقیقت صـفتی است که جای موصوف خود نشسته، و تقدیر کلام" انا لقادرون علی أن نبـدلهم قوما خیرا منهم" است، یعنی ما قادریم بر اینکه ایشان را مبدل کنیم به قومی که بهتر از آنان باشند، و بهتر بودن آنها به این است که مردمی با ایمان باشند و به او کفر نورزند، پیرو حق باشند و حق را رد نکنند.

" وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ "- منظور از" سـبقت" غلبه است که به طور اسـتعاره سبقت خوانده شده، و مسبوق شدن خدا استعاره از این است که مخلوق او جلو کار او را بگیرد و نگذارد آنان را مبدل به قومی بهتر کند. و سیاق آیه شریفه خالی از تایید مطالب قبل نیست که گفتیم مراد از" الَّذِینَ کَفَرُوا" قومی از منافقین است نه مشـرکین، که معانـد با دین و منکر اصل معادند، وجه این تاییـد این است که ظـاهر عبارت" خیرا منهم" یا دلالت دارد و یا حـد اقل اشـعار دارد بر اینکه در افراد مورد نظر شائبه خیریت هست، که خدا می خواهد کسانی را به جای آنان قرار دهد که از آنان خیریت بیشتری داشـته باشـند، و در مشرکین هیچ شائبه خیریت نیست تا آنان که به جای ایشان می آیند بهتر باشند، به خلاف منافقینی که این مقدار خیریت

دارنـــــــــد کـــــــــه حفـــــــــظ ظـــــــــاهر اســـــــــلام را نمـــــــــوده آن را رد نکردنـــــــــد.

پس، از آنچه گـذشت روشن گرديـد كه جمله" إِنَّا خَلَقْنـاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ" تـا آخر سه آيه، كلمه" كلاـ" را تعليـل مى كنـد، و حاصـل مضـمون اين سه آيه اين است كه: نه، حاشا، براى اينكه اينها خودشان مى داننـد كه از نطفه خلق شـده انـد و خلقت از نطفه خلقتى است جارى، و رب و مدبر اين حوادث جاريه كه يكى از آنها همين خلقت انسانها نسـلا بعد نسل است، خداست، و خدا قادر است كه اينان را از بين برده اشخاصـى بهتر از آنان را به جايشان قرار دهد، اشخاصى كه اعتناى به امر دين دارند و لياقت دارند كه داخل بهشت شوند، و اين طايفه نمى توانند خدا را از خلقت اشـخاص بهتر و داخل بهشت كردن آنان جلوگير شوند، البته اگر آنان را داخل بهشت كند به خاطر كمال ايمان ايشان است، نه اينكه محكوم و مجبور به اينكار شده باشد، پس اين تقدير الهى كه بهشت مخصوص صالحان از اهل ايمان است، هرگز نقض نمى شود.

" فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ" در اين آيه رسول گرامى خود را دسـتور مى دهـد آنـان را در آنچه هستند رها كند و اصرار نورزد به اينكه با استدلال آنان را به راه آورد و با موعظه و اندرز آنان، خود را به تعب اندازد.

و اينكه وضع آنان را خوض و لعب ناميده، دلالت دارد بر اينكه طايفه مورد بحث از اصـرار و لجبازى كه دارند خير نمى بينند، و اين اصرارشان نظير بازى است كه جز در عالم خيال هيچ سود حقيقى در آن

نیست، پس باید رها شوند، تا آن روزی را که وعده داده شده اند دیدار کنند، و آن روز قیامت است.

و اینکه کلمه" یوم" را اضافه کرد به ضمیری که به آنان بر می گردد، و فرمود" روزشان"، اشاره دارد به اینکه آن روز به نوعی اختصاص به ایشان دارد، و آن عبارت است از اختصاص به عذاب.

" یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ" این آیه روز مذکور را که وعده اش را به آنان داده اند، یعنی روز قیامت را بیان می کند.

کلمه" اجداث" جمع" جدث" است که به معنای قبر است، و کلمه" سراع" جمع" سریع" است، و کلمه" نصب" آن چیزی را گویند که به منظور علامت در سر راهها نصب می کنند تا رهنورد به وسیله آن، راه را گم نکند. ولی بعضی «۱» از مفسرین این کلمه را به معنای _______________

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۹.

صنم (بت) که به منظور عبادت نصب می شود گرفته اند. لیکن این معنا از کلام خدا به دور است، که مردگان زنده شده از قبر را به کسانی تشبیه کند که به سوی بت می دوند. چون مصدر" ایفاض" که فعل" یوفضون" از آن مشتق است به معنای سرعت گرفتن است.

" خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ" کلمه خشوع به معنای تاثر خاصی است در قلب که به دنبال مشاهده عظمت و کبریا در قلب پیدا می شود، نظیر این کلمه در اعضای بدن کلمه خضوع است، و اگر خشوع را به دیدگان نسبت داده، با اینکه گفتیم حالت قلبی است، بدین جهت است که آثار خشوع قلبی در چشم ظاهر می شود، و کلمه"

رهق" به معنای پوشاندن و فراگرفتن چیزی است به قهر و غلبه. و معنای این آیه و آیه قبلش این است که: روز قیامت از قبرها در می آیند، در حالی که سرگردان می دوند، گویا به سوی علامتی می دوند تا راه را پیدا کنند، در حالی که اثر خشوع قلبی در دیدگانشان هویدا باشد، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می شدند، همین روز است.

" ذلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كانُوا يُوعَدُونَ "- کلمه" ذلک" اشاره است به اوصافی که قبلا- برای قیامت ذکر کرده بود، یعنی بیرون شدن از قبر و سرگردان دویدن و هویدا شدن آثار خشوع قلبی در دیدگان.

بحث روایتی [(روایاتی در ذیل برخی آیات گذشته)]

در الدر المنثور است که عبد بن حمید، از عباده بن انس روایت کرده که گفت:

رسول خدا (ص) داخل مسجد شد و فرمود: چرا می بینم حلقه حلقه جمع شده اید، مانند حلقه هایی که در جاهلیت تشکیل می دادید، که مردی پشت سر برادر خود نشسته است «۱».

این روایت را از ابن مردویه از ابو هریره نیز نقل کرده، ولی عبارت روایت دوم چنین است: رسول خدا (ص) خارج شد، در حالی که اصحابش حلقه حلقه نشسته بودند، فرمود: چرا شما را" عزین"- حلقه حلقه- می بینم. و نیز این معنا را از جابر بن سمره نقل کرده «۲».

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۶.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۷.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" كَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ" از معصوم نقل کرده که فرمود: یعنی از نطفه و سپس علقه. و در معنای جمله" فَلا أُقْسِمُ" فرمود: یعنی" اقسم". و در معنای جمله" بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ"

فرمود: یعنی مشرقهای زمستانی، و مشرقهای تابستانی، مغربهای زمستانی و مغربهای تابستانی «۱».

و در کتاب معانی به سند خود از عبد اللَّه بن ابی حماد، و او بدون ذکر سندی که تا امیر المؤمنین برسد، از آن جناب روایت کرده که فرمود: خورشید سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب دارد، از آن نقطه ای که امروز طلوع کرده دیگر طلوع نمی کند تا سال بعد در همان روز «۲».

و در تفسیر قمی در ذیل جمله" يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً" فرمود: یعنی از قبر.

و در معنای جمله" كَأَنَّهُمْ إِلى نُصُبٍ يُوفِضُونَ" فرمود: یعنی به طرف دعوت کنندگان می روند و صدا می زنند. و در معنای" تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ" فرمود: یعنی دچار ذلت می شوند «۳».

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۶.

(۲) معانی الاخبار، ص ۲۲۱.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۷.

تفسیر نمونه

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث شاءن نزولی برای این آیات نقل کرده اند که حاصل آن چنین است :

هنگامی که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را در روز ((غدیر خم)) به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت : من کنت مولاه فعلی مولاه ((هر کس من مولی و ولی او هستم علی مولی و ولی او است)) چیزی نگذشت که این مساءله در بلاد و شهرها منتشر شد ((نعمان بن حارث فهری)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم ، سپس دستور به جهاد

و حـج و روزه و نمـاز و زكـات دادی مـا همه اینها را نیز پـذیرفتیم ، اما با اینها راضـی نشـدی تا اینكه این جوان (اشاره به علی (علیه السـلام) است) را به جانشـینی خود منصوب كردی ، و گفتی : من كنت مولاـه فعلی مولاـه ، آیا این سـخنی است كه از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟!

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((قسم به خدائی كه معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است)).

((نعمـان)) روی بر گردانـد در حـالی كه می گفت اللهم ان كـان هـذا هـو الحق من عنـدك فـامطر علینـا حجاره من السـماء: ((خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران))!

اینجـا بود كه سـنگی از آسـمان بر سـرش فرود آمـد و او را كشت ، همینجا آیه ساءل سائل بعـذاب واقع للكافرین لیس له دافع نازل گشت .

آنچه را در بالاـ گفتیم مضـمون عبـارتی است كه در ((مجمع البیـان)) از ((ابوالقـاسم حسـكانی)) بـا سلسـله سـندش از ((امام صادق (علیه السلام))) نقل شده است . <۴>

همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت ، و روات حدیث با مختصری تفاوت نقل كرده اند.

مرحوم ((علامه امینی)) در ((الغدیر)) آن را از سی نفر از علمای معروف

اهل سنت نقل می كند (با ذكر مدرك و نقل عین عبارت) از جمله :

تفسیر غریب القرآن ((حافظ ابوعبید هروی)).

تفسیر شفاء الصدور ((ابوبكر نقاش موصلی)).

تفسیر الكشف و البیان ((ابواسحاق ثعالبی)).

تفسیر ابوبكر یحیی ((القرطبی)).

تذكره ابواسحاق ((ثعلبی)).

كتاب فرائد السمطین ((حموینی

)).

کتاب ((دررالسمطین)) ((شیخ محمد زرندی)).

تفسیر سراج المنیر ((شمس الذین شافعی)).

کتاب ((سیره حلبی)).

کتاب ((نور الابصار)) سید مؤ من شبلنجی)).

و کتاب شرح جامع الصغیر سیوطی از ((شمس الدین الشافعی)).

و غیر اینها. <۵>

در بسیاری از این کتب تصریح شده که آیات فوق در همین رابطه نازل شده است ، البته درباره اینکه این شخص ((حارث بن نعمان)) بوده یا ((جابر بن نذر)) یا ((نعمان بن حارث فهری)) اختلاف است ، و می دانیم این امر تاءثیری در اصل مطلب ندارد.

البته بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (علیه السلام) را با ناخشنودی می پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شاءن نزول گرفته اند که در پایان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

سوره معارج

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۴ آیه است

محتوای سوره معارج

معروف در میان مفسران این است که سوره معارج از سوره های مکی است ، و بر اساس ((فهرست ابن ندیم)) و ((کتاب نظم الدرر))، و ((تناسق الایات و السور)) مطابق نقل ((تاریخ القرآن)) ابوعبدالله زنجانی این سوره هفتاد و هفتمین سوره ای است که در مکه نازل شده است .

ولی این مانع از آن نخواهد بود که بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده باشد، و این منحصر به سوره ((معارج)) نیست ، در بسیاری از سوره های قرآن که مکی است آیه یا آیاتی وجود دارد که در مدینه نازل شده ، و به عکس بعضی از سوره های مدنی آیات مکی دارد.

نمونه های زیادی از این موضوع را ((علامه امینی)) در ((الغدیر))

آورده است . <۱>

دلیل بر اینکه آیات آغاز این سوره در مدینه نازل شده روایات زیادی است که در تفسیر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.

به هر حال ویژگیهای سوره های مکی مانند بحث پیرامون اصول دین مخصوصا معاد و انذار مشرکان و مخالفان در این سوره کاملا نمایان است ، و روی همرفته این سوره دارای چهار بخش است :

بخش اول از عذاب سریع کسی سخن می گوید که بعضی از گفته های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را انکار کرد، و گفت اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل شود و نازل شد (آیه ۱ تا ۳)

بخش دوم بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز آمده است . (آیات ۴ تا ۱۸).

بخش سوم این سوره بیانگر قسمتهائی از صفات انسانهای نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می کند (آیات ۱۹ تا ۳۴).

بخش چهارم شامل انذارهائی است نسبت به مشرکان و منکران ، و بار دیگر به مساءله رستاخیز بر می گردد و سوره را پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرأ ((ساءل سائل)) اعطاه الله ثواب الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون و الذین هم علی صلواتهم یحافظون :

((کسی که سوره سال سائل را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می کنند و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند)). <۲>

حدیث دیگری از امام باقر (علیه

السـلام) آمده است : من أ دمن قرائه ((ساءل سائل)) لم يساله الله يوم القيامه عن ذنب عمله و اسكنه جنته مع محمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم):

كسى كه پيوسته سوره ((ساءل سائل)) را بخواند خداوند در قيامت او را

از گناهانش بازپرسى نمى كند، و او را در بهشتش با محمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) سكونت مى دهد. <۳>

همين مضمون از امام صادق (عليه السلام) نقل شده است .

بديهى است آنچه انسان را مشمول اينهمه ثواب عظيم مى كند تلاوتى است كه با عقيده و ايمان ، و سپس با عمل همراه باشد، نه اينكه آيات و سوره را بخواند و هيچ انعكاسى در روح و فكر و عملش نداشته باشد.

تفسير :

عذاب فورى

سوره معارج از اينجا آغاز مى شود كه مى فرمايد: تقاضا كننده اى تقاضاى عذابى كرد كه واقع شد (سال سائل بعذاب واقع).

اين تقاضـا كننـده همـانگونه كه در شاءن نزول گفتيم ((نعمـان بن حـارث)) يا ((نضـر بن حارث)) بود كه به هنگام منصوب شـدن على (عليه السـلام) به مقام خلافت و ولايت در غدير خم و پخش شدن اين خبر در شـهرها بسـيار خشـمگين گشت ، و خـدمت رسول خدا آمد و گفت : آيا اين از ناحيه تو است ، يا از ناحيه خداوند؟ پيامبر (صـلى اللّه عليه و آله و سـلّم) صـريحا فرمود: از ناحيه خدا است ، او بيشتر ناراحت شد، و گفت خداوندا! اگر اين حق است و از ناحيه تو است سنگى از آسمان بر ما فرود آور، و در

این هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت . <۶>

در برابر این تفسیر تفسیر دیگری است که از این کلی تر است مطابق این تفسیر منظور این است که کسی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کرد که این عذابی که تو می گوئی بر چه کسی واقع می شود؟ و آیه بعد جواب می دهد: برای کافرین خواهد بود.

و مطابق تفسیر سومی این سؤ ال کننده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که تقاضای عذاب برای کفار کرد و نازل شد.

ولی تفسیر اول علاوه بر اینکه با خود آیه سازگارتر است ، دقیقا منطبق بر روایات متعددی است که در شاءن نزول وارد شده .

سپس می افزاید: ((این عذاب مخصوص کافران است و هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند)) (للکافرین لیس له دافع). <۷>

و در آیه بعد به کسی که این عذاب از ناحیه او است اشاره کرده ، می گوید: این عذاب از سوی خداوندی است که صاحب آسمانهائی است که فرشتگان بر آن صعود می کنند (من الله ذی المعارج).

((معارج)) جمع ((معرج)) به معنی پله یا جائی است که از آنجا صعود می کنند و از آنجا که خداوند مقامات مختلفی برای فرشتگان قرار داده که با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می روند، خداوند به ((ذی المعارج)) توصیف شده است .

آری این فرشتگانند که ماءموریت عذاب کافران و مجرمان دارند، و همانها بودند که بر ابراهیم خلیل (علیه السلام) نازل شدند، و به

او خبر دادند که ما ماءمور نابودی قوم لوط هستیم ، و صبحگاهان شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند <۸> همانها ماءموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می دهند.

بعضی از مفسران ((معارج)) را به معنی فضائل و مواهب الهی و بعضی به معنی

((فرشتگان)) تفسیر کرده اند، ولی معنی اول مناسبتر، و با مفهوم لغوی کلمه سازگارتر است .

اشکالات واهی بهانه جویان !

معمولا ـ در مواردی که آیات قرآن یا روایات اشاره به فضائل خاصی درباره امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می کند بعضی اصرار دارند تا آنجا که می توانند مطلب را نادیده گرفته ، یا توجیه انحرافی کنند، و با دقت و وسوسه خاصی مساءله را تعقیب نمایند، در حالی که اگر این فضائل برای دیگران باشد با سماحت و سهولت و آسانی از آن می گذرند!

نمونه زنده این کلام اشکالات هفتگانه ای است که ((ابن تیمیه)) در کتاب ((منهاج السنه)) در مورد احادیثی که در شاءن نزول آیات فوق آمده است بیان کرده که ما به طور فشرده به بیان آن می پردازیم .

۱ - داستان غدیر بعد از بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از حجه الوداع یعنی در سال دهم هجرت واقع شد در حالی که سوره معارج از سوره های مکی است که قبل از هجرت نازل شده است .

پاسخ : همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم بسیاری از سوره ها است به نام مکی نامیده می شود در حالی که بعضی از آیات نخستین آن طبق تصریح مفسران در مدینه نازل شده و

به عکس سوره هائی است که رسما مدنی نامیده می شود ولی بعضی از آیات آن در مکه نازل گشته است .

۲ – در این حدیث آمده است که ((حارث بن نعمان)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

در ((ابطح)) رسید، و می دانیم ((ابطح)) دره ای است در ((مکه)) و این با نزول آیه بعد از داستان غدیر مناسب نیست .

پاسخ ((اولا)) تعبیر به ((ابطح)) فقط در بعضی از روایات است ، نه در همه روایات ، و ((ثانیا)) ((ابطح و بطحاء)) به معنی هر زمین شنزاری است که سیل از آن جاری می شود، و اتفاقا در سرزمین مدینه نیز مناطقی وجود دارد، که آن را ((ابطح)) یا ((بطحاء)) می نامند، و در اشعار عرب و روایات بسیار به آن اشاره شده است .

۳ – آیه و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجاره من السماء (انفال – ۳۲) مسلما بعد از جنگ بدر نازل شده ، و سالها قبل از داستان غدیر است .

جواب کسی نگفته است که شاءن نزول آن آیه ، داستان غدیر است بلکه سخن در آیه ساءل سائل بعذاب واقع می باشد.

و اما آیه ۳۲ سوره انفال چیزی است که ((حارث بن نعمان)) از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شاءن نزول ندارد، ولی تعصبهای افراطی سبب می شود که انسان از چنین مطلب روشن غافل گردد.

۴ – قرآن مجید می گوید: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون

: ((خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها هستی ، و خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند)) (انفال - ۳۳) این آیه می گوید: با وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز عذابی نازل نخواهد شد.

پاسخ : آنچه قابل قبول است اینکه عذاب عمومی و دستجمعی به خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود نداشت ، ولی عذابهای خصوصی و شخصی کرارا بر افراد نازل

شد، چنانکه تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند ((ابو زمعه)) و ((مالک بن طلاله)) و ((حکم بن ابی العاص)) و غیر آنها به خاطر نفرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا بدون آن گرفتار عذاب شدند.

علاوه بر این آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن استدلال به آن در اینجا ممکن نیست (به تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۵۴ ذیل همان آیه ۳۳ انفال مراجعه شود).

۵ - اگر چنین شاءن نزولی صحیح بود باید مانند داستان ((اصحاب الفیل)) معروف شود.

پاسخ : این شاءن نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم که حداقل درسی کتاب از کتب تفسیر و حدیث آمده وآنگهی عجیب است که انتظار داشته باشیم یک حادثه شخصی همانند یک حادثه عمومی مثل داستان اصحاب الفیل انعکاس یابد، چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت سر تا سر مکه را گرفته بود و یک لشکر بزرگ طی آن نابود گشت ولی داستان ((حارث بن نعمان)) تنها مربوط به یک نفر

است !

۶ - از این حدیث استفاده می شود که ((حارث بن نعمان)) مبانی اسلام را قبول داشت چگونه ممکن است یک مسلمان در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به چنین عذابی گرفتار شود؟

پاسخ : این ایراد نیز ناشی از تعصب شدید است ، زیرا احادیث فوق به خوبی نشان می دهد که او نه تنها گفته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را قبول نداشت بلکه به خداوند نیز معترض بود که چرا چنین دستوری را درباره علی (علیه السلام) به پیامبرش داده است ؟! و این شدیدترین مرتبه کفر و ارتداد محسوب می شود.

۷ - در کتابهای معروفی مانند ((استیعاب)) که نام ((صحابه)) آمده است اسمی از ((حارث بن نعمان)) نمی بینیم .

پاسخ : آنچه در این کتاب و مانند آن از نامهای صحابه آمده تنها مربوط به قسمتی از صحابه است ، مثلا در کتاب ((اسدالغابه)) که از مهمترین کتبی است که اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بر می شمرد تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده ، در حالی که می دانیم تنها در حجه الوداع صد هزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، بنابراین شکی نیست که بسیاری از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نامشان در این کتب نیامده است . <۹> روزی به اندازه پنجاه هزار سال !

بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود

وارد بحثهای معاد و عـذابهای اخروی مجرمان در آن روز می شود، نخست می فرمایـد: فرشـتگان و روح به سوی او (خداوند) عروج می کنند در روزی که مقدارش

پنجاه هزار سال است (تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه).

مسـلما منظـور از ((عروج فرشـتگان)) عروج جسـمانی نیسـت ، بلکـه عروج روحـانی است ، یعنی آنهـا به مقـام قرب خـدا می شتابنـد، و در آن روز که روز قیـامت است آماده گرفتن فرمان ، و اجرای آن می باشـند، همانگونه که در تفسـیر آیه ۱۷ سوره ((حـاقه)) گفتیم که منظور از جمله ((و الملـک علی ارجائها)) فرشـتگان در اطراف آسـمان قرار می گیرنـد اینست که در آن روز آنها گرداگرد آسمانها ایستاده و آماده انجام هر گونه فرمانند. <۱۰>

منظور از ((روح)) همان ((روح الامین)) بزرگ فرشـتگان است که در سوره ((قـدر)) نیز به او اشاره شده است ، آنجا که می گوید: تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر: ((در شب قدر فرشتگان روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند)) (قدر - ۴).

البته ((روح)) معـانی مختلفی دارد که در هر مـورد به تنـاسب قرائن موجود ممکن است مفهوم خاصـی ببخشـد: روح انسـان ، روح به معنی قرآن ، و روح به معنی روح القـدس و به معنی فرشـته وحی همه از معـانی روح است که در آیـات دیگر قرآن به آنها اشاره شده . <۱۱>

و اما تعبیر به ((پنجاه هزار سال)) از این نظر است که آن روز بر حسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا

می کند، و با آنچه در آیه ۵ سوره سجده آمده

است که مقدار آن را یکهزار سال تعیین می نماید منافاتی ندارد، زیرا همانگونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقف است ، و هر موقف به اندازه یکهزار سال طول می کشد. <۱۲>

بعضی نیز احتمال داده اند عدد ((پنجاه هزار سال)) برای ((تکثیر)) باشد نه تعداد یعنی آن روز بسیار طولانی است .

و به هر حال این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است لذا در حدیثی از ((ابو سعید خدری)) آمده است که بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است ؟ فرمود: و الذی نفس محمد بیده انه لیخف علی المؤ من حتی یکون أ خف علیه من صلاه مکتوبه یصلیها فی الدنیا: ((قسم به کسی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤ من سبک و آسان می شود آسانتر از یک نماز واجب که در دنیا می خواند)). <۱۳>

در آیه بعد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((صبر جمیل پیشه کن ، و در برابر استهزاء و تکذیب و آزار آنها شکیبا باش)) (فاصبر صبرا جمیلا).

((صبر جمیل)) به معنی شکیبائی زیبا و قابل توجه است ، و آن صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یاءس و نومیدی به آن راه نیابد، و تواءم با بیتابی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد، و در غیر این صورت جمیل نیست . <۱۴>

سپس می افزاید

((زیرا آنها چنان روزی را بعید و دور می بینند)) (انهم یرونه بعیدا).

((و ما آنرا قریب و نزدیک می بینیم)) (و نراه قریبا).

آنها اصلا باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که حساب همه خلایق را برسند و کوچکترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد، ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند و در قدرت او شک و تردید دارند.

آنها می گویند: مگر ممکن است استخوانهای پوسیده ، و خاکهائی که هر ذره ای از آن در گوشه ای پراکنده گشته است بار دیگر جمع شود. و لباس حیات در تن بپوشد؟ (همانگونه که قرآن در سایر آیاتش این تعبیرات را از آنها نقل کرده است) وانگهی مگر روز پنجاه هزار سال امکان پذیر است ؟!.

جالب اینکه علم امروز می گوید مقدار روز در هر کره ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است ، زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره یکبار به دور محور خود می چرخد، و لذا روز در کره ماه به اندازه دو هفته در کره زمین است ، حتی می گویند ممکن است با گذشت زمان کره زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یکروز معادل یک ماه یا یکسال یا صدها سال شود.

نمی گوئیم روز قیامت چنین است بلکه می گوئیم روز معادل پنجاه هزار سال ، حتی با مقیاسهای عالم دنیا چیز عجیبی نیست .
آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد

در این آیات ، بحثهای گذشته درباره قیامت با شرح و

توضیح بیشتری ادامه می یابد، می فرماید:

((همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود)) (یوم تکون السماء کالمهل). <۱۵>

((و کوهها مانند پشم رنگین زده شده خواهد بود)) (و تکون الجبال کالعهن).

((مهل)) (بر وزن قفل) به معنی فلز گـداخته است ، و گاه به معنی درد خاصـی است که در روغن زیتون تهنشـین می شود، و در اینجا مناسب همان معنی اول است ، هر چند در مقام تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند.

((عهن)) به معنی پشم زده شده ای است که رنگین باشد.

آری در آن روز آسـمانها از هم متلاشـی و ذوب می شود، و کوهها درهم کوبیده و خرد و سـپس با تند بادی در فضا پراکنده می گردد، همچون پشـمی که تنـد باد آن را با خود ببرد و چون کوهها رنگهای مختلفی دارنـد تشبیه به پشـمهای رنگین شـده اند، و بعد از این ویرانی ، جهانی نوین ایجاد می گردد، و انسانها حیات نوین خود را از سر می گیرند.

هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می شود آنچنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال وحشتناک است که همه در فکر خویشـند، احدی به دیگری نمی پردازد و هیچ دوست گرم و صـمیمی سـراغ دوسـتش را نمی گیرد (و لا یسـئل حمیم حمیما). <۱۶>

همه به خـود مشـغولند، و هر کس در فکر نجـات خویش است همـانگونه که در آیه ۳۷ عبس آمـده است : لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه : ((هر یک از آنها آن روز چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول می کند)). <۱۷>

نه اینکه دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند، بلکه دوستانشان را به آنها نشان می دهند در عین حال هر کس گرفتار کار خویشتن است (یبصرونهم). <۱۸>

مساءله این است که هول و وحشت بیش از آن است که بتواند به دیگری بیندیشد.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک می افزاید: وضع چنان است که ((گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند)) (یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه).

نه تنها فرزندانش بلکه دوست دارد ((همسر و برادرش را نیز بدهد)) (و صاحبته و اخیه).

و همچنین فامیل و قبیله ای که به آن تعلق داشت و از او حمایت می کرد (و فصیلته التی تؤ یه).

((بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند همگی را فدا کند تا مایه نجاتش شود)) (و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه).

آری به قدری عذاب خدا در آن روز هولناک است که انسان می خواهد عزیزترین عزیزان را که در چهار گروه در اینجا خلاصه شده اند (فرزندان ، همسران ، برادران ، و فامیل نزدیک که یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا کند، نه فقط آنها بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین برای رهائی او از عذاب قربانی شوند!

((یود)) از ماده ((ود)) (بر وزن حب) به معنی ((دوست داشتن)) توام با ((تمنی)) است ، و به گفته ((راغب)) در هر یک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می رود.

((یفتدی)) از ماده ((فداء)) به

معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است .

((فصیله)) به معنی ((عشیره)) و فامیل و قبیله ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است .

((تؤ یه)) از ماده ((ایواء)) به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است سپس به معنی پناه دادن به کار رفته .

جمعی از مفسران گفته اند تعبیر به ((ثم)) در جمله ((ثم ینجیه)) نشان می دهد که آنها می دانند این فداها بعید است اثر کند (زیرا ثم معمولا برای بعد و فاصله و تراخی می آید).

ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می فرماید: ((هرگز چنین نیست)) هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی شود (کلا).

((آن شعله های سوزان آتش است)) (انها لظی).

پیوسته زبانه می کشد، و هر چیز را در کنار و مسیر خود می یابد می سوزاند.

دست و پا و پوست سر را می کند و با خود می برد (نزاعه للشوی).

((لظی)) به معنی شعله خالص آتش است ، و یکی از نامهای جهنم نیز می باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است .

((نزاعه)) به معنی چیزی است که پی درپی جدا می کند.

و ((شوی)) به معنی دست و پا و اطراف بدن است ، و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده ، ولی در اینجا منظور همان معنی اول است ، زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعله وری به چیزی می رسد اول اطراف و جوانب و شاخ و برگ آن را می سوزاند و جدا می کند.

بعضی از مفسران ((شوی))

را در اینجا به معنی پوست تن ، و بعضـی به معنی پوست سر، و بعضی به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده اند، و همه اینها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است ، و عجب اینکه با اینهمه مصیبت مرگ و میری در کار نیست !

سپس به کسانی اشاره می کند که طعمه چنان آتشـی هسـتند، می فرماید: ((این شـعله سوزان کسانی را که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند صدا می زند و به سوی خود می خواند)) (تدعوا من ادبر و تولی).

((و آنها که اموال را جمع کردند و ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند)) (و جمع فاوعی).

به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به

مجرمـان دارد، یـا بـا زبـان قال که خداونـد به او داده ، پیوسـته آنها را صـدا می زنـد و به سوی خود فرا می خوانـد، همانها که دارای این دو صـفتند ((پشت به ایمـان کرده و از طـاعت خـدا و رسول (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) سـر برتافته)) و از سوی دیگر ((دائما در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده اند بی آنکه به حقوق مستمندان توجه کنند، و یا اصلا فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند)). آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد

در این آیات ، بحثهای گذشته درباره قیامت با شرح و توضیح بیشتری ادامه می یابد، می فرماید:

((همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود)) (یوم تکون السماء کالمهل

).

((و کوهها مانند پشم رنگین زده شده خواهد بود)) (و تکون الجبال کالعهن).

((مهل)) (بر وزن قفل) به معنی فلز گداخته است ، و گاه به معنی درد خاصی است که در روغن زیتون تهنشین می شود، و در اینجا مناسب همان معنی اول است ، هر چند در مقام تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند.

((عهن)) به معنی پشم زده شده ای است که رنگین باشد.

آری در آن روز آسمانها از هم متلاشی و ذوب می شود، و کوهها درهم کوبیده و خرد و سپس با تند بادی در فضا پراکنده می گردد، همچون پشمی که تند باد آن را با خود ببرد و چون کوهها رنگهای مختلفی دارند تشبیه به پشمهای رنگین شده اند، و بعد از این ویرانی ، جهانی نوین ایجاد می گردد، و انسانها حیات نوین خود را از سر می گیرند.

هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می شود آنچنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال وحشتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی پردازد و هیچ دوست گرم و صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد (و لا یسئل حمیم حمیما).

همه به خود مشغولند، و هر کس در فکر نجات خویش است همانگونه که در آیه ۳۷ عبس آمده است : لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه : ((هر یک از آنها آن روز چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول می کند)).

نه اینکه دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند، بلکه دوستانشان را به آنها نشان می دهند در عین حال هر کس گرفتار کار خویشتن

است (یبصرونهم).

مساءله این است که هول و وحشت بیش از آن است که بتواند به دیگری بیندیشد.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناك می افزاید: وضع چنان است که ((گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند)) (یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه).

نه تنها فرزندانش بلکه دوست دارد ((همسر و برادرش را نیز بدهد)) (و صاحبته و اخیه).

و همچنین فامیل و قبیله ای که به آن تعلق داشت و از او حمایت می کرد (و فصیلته التی تؤ یه).

((بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند همگی را فدا کند تا مایه نجاتش شود)) (و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه).

آری به قدری عذاب خدا در آن روز هولناك است که انسان می خواهد عزیزترین عزیزان را که در چهار گروه در اینجا خلاصه شده اند (فرزندان ، همسران ، برادران ، و فامیل نزدیک که یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا کند، نه فقط آنها بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین برای رهائی او از عذاب قربانی شوند!

((یود)) از ماده ((ود)) (بر وزن حب) به معنی ((دوست داشتن)) توام با ((تمنی)) است ، و به گفته ((راغب)) در هر یك از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می رود.

((یفتدی)) از ماده ((فداء)) به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است .

((فصیله)) به معنی ((عشیره)) و فامیل و قبیله ای است که انسان

از آن منفصل و جدا شده است .

((تؤ یه)) از ماده ((ایواء)) به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است سپس به معنی پناه دادن به کار رفته .

جمعی از مفسران گفته اند تعبیر به ((ثم)) در جمله ((ثم ینجیه)) نشان می دهد که آنها می دانند این فداها بعید است اثر کند (زیرا ثم معمولا برای بعد و فاصله و تراخی می آید).

ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می فرماید: ((هرگز چنین نیست)) هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی شود (کلا).

((آن شعله های سوزان آتش است)) (انها لظی).

پیوسته زبانه می کشد، و هر چیز را در کنار و مسیر خود می یابد می سوزاند.

دست و پا و پوست سر را می کند و با خود می برد (نزاعه للشوی).

((لظی)) به معنی شعله خالص آتش است ، و یکی از نامهای جهنم نیز می باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است .

((نزاعه)) به معنی چیزی است که پی درپی جدا می کند.

و ((شوی)) به معنی دست و پا و اطراف بدن است ، و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده ، ولی در اینجا منظور همان معنی اول است ، زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعله وری به چیزی می رسد اول اطراف و جوانب و شاخ و برگ آن را می سوزاند و جدا می کند.

بعضی از مفسران ((شوی)) را در اینجا به معنی پوست تن ، و بعضی به معنی پوست سر، و بعضی به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده اند، و همه اینها

در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است ، و عجب اینکه با اینهمه مصیبت مرگ و میری در کار نیست !

سپس به کسانی اشاره می کند که طعمه چنان آتشی هستند، می فرماید: ((این شعله سوزان کسانی را که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند صدا می زند و به سوی خود می خواند)) (تدعوا من ادبر و تولی).

((و آنها که اموال را جمع کردند و ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند)) (و جمع فاوعی).

به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به

مجرمان دارد، یا با زبان قال که خداوند به او داده ، پیوسته آنها را صدا می زند و به سوی خود فرا می خواند، همانها که دارای این دو صفتند ((پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر برتافته)) و از سوی دیگر ((دائما در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده اند بی آنکه به حقوق مستمندان توجه کنند، و یا اصلا فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند)). اوصاف انسانهای شایسته

بعد از ذکر گوشه ای از عذابهای قیامت به ذکر اوصاف افراد بی ایمان و در مقابل آنها مؤ منان راستین می پردازد تا معلوم شود چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات .

نخست می فرماید: ((انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است)) (ان الانسان خلق هلوعا).

((هنگامی که بدی به او رسد بسیار جزع و بیتابی می کند)) (اذا مسه الشر جزوعا).

((و

هنگامی که خوبی به او رسد از دیگران دریغ می دارد)) (و اذا مسه الخیر منوعا).

جمعی از مفسران و ارباب لغت ((هلوع)) را به معنی حریص و جمعی به معنی ((کم طاقت)) تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسانها اشاره شده ، ((حرص)) و ((جزع)) و ((بخل)) و بنابر تفسیر دوم به دو نکته ((جزع)) و ((بخل)) زیرا آیه دوم و سوم تفسیری است برای معنی (هلوع).

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد، چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، آدمهای حریص غالبا بخیلند، و در برابر حوادث سوء کم تحمل ، و عکس آن نیز صادق است .

در اینجا سؤ ال یا سؤ الهائی مطرح می شود که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است ؟

وآنگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند، و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟

و از همه اینها گذشته قرآن در آیه ۴ سوره ((تین)) صریحا می گوید: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم : ((ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم)).

مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کل خلقت انسان به صورت ((احسن تقویم)) است ، و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است ؟

پاسخ همه این سؤ الات با

توجه به یـک نکته روشن می شود، و آن این است که خداونـد نیروها و غرائز و صـفاتی در انسان آفریـده است که اینها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند، بنابراین صفات و غرائز مزبور ذاتا بد نیست ، بلکه وسیله کمال است ، اما هنگامی که همین صـفات در مسـیر انحرافی قرار گیرد، و از آن سوء اسـتفاده شود، مایه نکبت و بـدبختی و شـر و فساد خواهد بود.

فی المثل همین حرص نیروئی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشـش بازایسـتد، و با رسـیدن به نعمتی سیر شود، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسـلط است ، اگر این صـفت در مسـیر تحصـیل علم و دانش به کار افتد، و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، مسلما مایه کمال او است ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می گردد.

بـه تعـبیر دیگر: ایـن صـفت شـاخه ای از حـب ذات است ، و می دانیم حب ذات چیزی است که انسـان را به سـوی کمـال می فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی ، و بخل و حسد و مانند آن پیش می رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است ، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسـلما مفید و سودمند است ، ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمبهای ویرانگر بسازند، نه نیروگاههای برق و

وسائل صنعتی دیگر، این مایه شر و فساد خواهد بود.

و با توجه به بیان فوق ، می توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است جمع کرد. <۱۹>

سپس به ذکر اوصاف انسانهای شایسته به صورت یک استثنا ضمن بیان نه صفت از اوصاف بر جسته پرداخته ، می گوید:

((مگر نمازگزاران)) (الا المصلین).

((همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند)) (الذین هم علی صلاتهم دائمون).

این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تاءمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می دارد، و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرو رفتن در دریای شهوات ، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می دهند.

اصولا هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان احب الاعمال الی الله ما دام و ان قل : ((محبوبترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد)). <۲۰>

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : منظور این است هر گاه انسان

چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد. <۲۱>

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((این آیه اشاره به نافله است ، و آیه و الذین هم علی صلاتهم یحافظون (که در چند آیه بعد می آید) ناظر به نماز فریضه)). <۲۲>

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر به محافظت مناسب نمازهای واجب است که دقیقا آنها را باید در وقتهای معین انجام داد، اما تعبیر به تداوم مناسب نمازهای مستحب است ، چرا که انسان می تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند.

به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال ، و بهترین حالات مؤ منان است ، به دومین ویژگی آنها پرداخته می افزاید: ((کسانی که در اموالشان حق معلومی است)) (و الذین فی اموالهم حق معلوم).

((برای تقاضا کنندگان و محرومان)) (للسائل و المحروم).

و به این ترتیب هم ارتباطشان را با خالق حفظ می کنند، و هم پیوندشان را با خلق خدا.

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از ((حق معلوم)) در اینجا همان زکات است که مقدار معینی دارد، و از مصارف آن ((سائل)) و ((محروم)) است ، در حالی که می دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت ، لذا بعضی دیگر معتقدند: مراد از ((حق معلوم)) چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد شاهد این تفسیر حدیثی است

که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه

سؤ ال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است ؟ فرمود: هو الرجل یؤ تیه الله الثروه من المال ، فیخرج منه الالف و الالفین و الثلاثه آلاف و الاقل و الاکثر، فیصل به رحمه ، و یحمل به الکل عن قومه : ((آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رحم می کند و مشقت از قوم خود بر می دارد)). <۲۳>

تفاوت میان ((سائل)) و ((محروم)) این است که ((سائل)) کسی است که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، و ((محروم)) کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای او است ، و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می کشد ولی زندگی او پیچیده شده است)). <۲۴>

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده ، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤ ال دارند.

شرح بیشتری درباره حق مزبور و تفسیر ((سائل)) و ((محروم)) در جلد ۲۲ تفسیر نمونه صفحه ۳۲۳ آمده است (ذیل آیه ۱۹ ذاریات).

به هر حال انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد، و با فقر و محرومیت مبارزه می کند، و از سوی دیگر اثر اخلاقی روی کسانی که به آن عمل می کنند می

گذارد، و قلب و جانشان را از حرص و بخل و دنيا پرستى مى شويد.

آيه بعد به سومين ويژگى آنها اشاره كرده مى افزايد: ((كسانى كه به روز جزا ايمان دارند)) (و الذين يصدقون بيوم الدين).

و در ويژگى چهارم مى گويد: ((و كسانى كه از عذاب پروردگارشان بيمناكند)) (و الذين هم من عذاب ربهم مشفقون).

((چرا كه هيچكس را از عذاب پروردگار در امان نمى بينند)) (ان عذاب ربهم غير مامون).

آنها از يكسو ايمان به روز جزا دارند، و با توجه به تعبير ((يصدقون)) كه فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آنها پيوسته توجه دارند كه حساب و كتاب و جزائى در كار است .

بعضى از مفسران آن را به معنى ((تصديق عملى)) يعنى انجام وظائف و ترك محرمات تفسير كرده اند، ولى ظاهر آيه مطلق است ، هم تصديق علمى و هم عملى را شامل مى شود.

ولى از آنجا كه ممكن است كسى ايمان به روز جزا داشته باشد اما خود را مشمول مجازات نشمرد، مى گويد: آنها هرگز خود را در امان نمى بينند يعنى دائما احساس مسئوليت مى كنند، حسنات خود را ناچيز و سيئات خويش را بزرگ محسوب مى دارند، لذا در حديثى از امير مؤ منان (عليه السلام) آمده است كه به فرزندش نصيحت كرد و فرمود: فرزندم ! خف الله خوفا انك لو اتيته بحسنات اهل الارض لم يقبلها منك ، و ارج الله رجاءا انك لو اتيته بسيئات اهل الارض غفرها لك : ((آنچنان از خدا خائف باش كه اگر تمام حسنات مردم روى زمين را بياورى احتمال بده از تو

نپذیرد! و آنچنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال ده تو را بیامرزد))!. <۲۵>

حتی خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: لن یدخل الجنه احدا عمله قالوا و لا انت یا رسول الله ؟ قال و لا انا، الا ان یتغمدنی الله برحمته !: ((هیچکس با عملش وارد بهشت نمی شود، عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری من هم چنین هستم ، مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود))! بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان

در آیات گذشته چهار وصف از اوصاف ویژه مؤ منان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد و در این آیات به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعا نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید: ((آنها کسانی هستند که فروج <۲۶> خویش را از بی عفتی حفظ می کنند)) (و الذین هم لفروجهم حافظون).

((مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند)) (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین).

بدون شک غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان ، و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آنجا که بعضی معتقدند در تمام پرونده های مهم جنائی اثری از این غریزه دیده می شود، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوی است و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است .

استثنائی که

ذیل آن آمده نشان می دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیر ممکن ، و به فرض امکان

غیر منطقی ، و لذا رهبانها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند بسیاری از آنها چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند!

رسوائیهائی که از این رهگذر ببار آمده کم نیست مورخان مسیحی همچون ((ویل دورانت)) و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعبیر به ((ازدواج)) همسران دائمی و موقت را هر دو شامل می شود، و اینکه بعضی گمان کرده اند این آیه نفی ((ازدواج موقت)) می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است .

در آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: ((کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند)) (فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون).

و به این ترتیب اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست .

البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباطهای قانونی او هستند هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .

سپس به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده ، می گوید: ((کسانی که امانتها و عهد خود را رعایت

می کنند)) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون).

البته ((امـانت)) معنی وسـیعی دارد که نه تنها امانتهای مادی مردم را از هر نوع در بر می گیرد بلکه امانتهای الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می شود.

هر یـک از نعمتهـای الهی امانتی از امانات او هسـتند پسـتهای اجتماعی و مخصوصا مقام حکومت از مهمترین امانات است ، و لذا در حدیث معروف امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ((ان الله یامرکم ان تؤ دوا الامانات الی اهلها)) صریحا آمده است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید. <۲۷>

در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز خوانـدیم که مسـاءله تکلیف و مسـئولیت به عنوان یـک امـانت بزرگ الهی معرفی شـده است : انا عرضـنا الامـانه علی السـموات و الا-رض و از همه مهمتر دین و آئین خـدا و کتاب او قرآن امانت بزرگ او است ، که بایـد در حفظش کوشید.

((عهد)) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمانهای الهی را.

زیرا ((عهد)) هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسـبت به دیگری می دهد، و بدون شک کسـی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

در اسلام اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده ، و از مهمترین نشانه های ایمان معرفی گردیده است .

بحث مشروحتری در این زمینه در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ ذیل آیه ۵۸ سوره نساء داشتیم .

و در چهارمین

وصف اضافه می کند: کسانی که برای ادای شهادت حق ، قیام می کنند (و الذینهم بشهاداتهم قائمون).

زیرا اقامه شهادت عادلانه و ترک کتمان آن یکی از مهمترین پایه های اقامه عدالت در جامعه بشری است .

آنها که می گویند چرا ما به شهادت و گواهی دادن بر ضد این و آن عداوت اینها را بخریم و درد سر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.

و لذا قرآن در آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده است ، و کتمان را گناه شمرده اند <۲۸> در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد.

در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از این مجموعه است بار دیگر به مساءله نماز باز می گردد، همانگونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می فرماید: ((کسانی که نماز خود را محافظت می کنند)) (و الذین هم علی صلاتهم یحافظون).

و همانگونه که قبلا اشاره کردیم با توجه به بعضی از قرائن به نظر می رسد که ((نماز)) در اینجا اشاره به ((نماز واجب)) و در آیه گذشته اشاره به ((نماز نافله)) است .

البته در نخستین وصف اشاره به ((تداوم)) نماز بود، اما در اینجا سخن از حفظ آداب و شرائط و ارکان و خصوصیات آن است آدابی که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کند، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می

نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی شود.

این آغاز و پایان نشان می دهد که در میان تمام این اوصاف توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است ، چرا چنین نباشد در حالی که ((نماز مکتب عالی تربیت)) و ((مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه)) است .

و در پایان این سخن مسیر نهائی صاحبان این اوصاف را بیان می کند همانگونه که در آیات گذشته مسیر نهائی مجرمان را شرح داد، در اینجا در یک جمله کوتاه و پر معنی می فرماید: ((کسانی که دارای این صفاتند در باغهای بهشت جای دارند و از هر نظر گرامی داشته می شوند)) (اولئک فی جنات مکرمون). <۲۹>

چرا گرامی نباشند؟ در حالی که میهمانهای خدا هستند، و خداوند قادر و رحمان تمام وسائل پذیرائی را برای آنها فراهم ساخته است ، و در حقیقت این دو تعبیر (((جنات)) و ((مکرمون))) اشاره به نعمتهای مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است . بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان

در آیات گذشته چهار وصف از اوصاف ویژه مؤ منان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد و در این آیات به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعا نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید: ((آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند)) (و الذین هم لفروجهم حافظون).

((مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند)) (الا

علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین).

بـدون شـک غریزه جنسـی از غرائز سـرکش انسان ، و سرچشـمه بسـیاری از گناهان است تا آنجا که بعضـی معتقدنـد در تمام پرونده های مهم جنائی اثری از این غریزه دیده می شود، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوی است و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است .

استثنائی که ذیل آن آمده نشان می دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیر ممکن ، و به فرض امکان

غیر منطقی ، و لـذا رهبانها نیز نتوانسـتند این غریزه را از صـحنه زنـدگی حـذف کننـد، و اگر به طور رسـمی ازدواج نمی کنند بسیاری از آنها چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند!

رسوائیهـائی کـه از ایـن رهگـذر ببـار آمـده کم نیست مورخـان مسـیحی همچـون ((ویـل دورانت)) و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعـبیر به ((ازدواج)) همسـران دائمی و موقت را هر دو شامـل می شود، و اینکه بعضـی گمـان کرده انـد این آیه نفی ((ازدواج موقت)) می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است .

در آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: ((کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند)) (فمن ابتغی وراء

ذلک فاولئک هم العادون).

و به این ترتیب اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست .

البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباطهای قانونی او هستند هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .

سپس به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده ، می گوید: ((کسانی که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند)) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون).

البته ((امانت)) معنی وسیعی دارد که نه تنها امانتهای مادی مردم را از هر نوع در بر می گیرد بلکه امانتهای الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می شود.

هر یک از نعمتهای الهی امانتی از امانات او هستند پستهای اجتماعی و مخصوصا مقام حکومت از مهمترین امانات است ، و لذا در حدیث معروف امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ((ان الله یامرکم ان تؤ دوا الامانات الی اهلها)) صریحا آمده است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید.

در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز خواندیم که مساءله تکلیف و مسئولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است : انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و از همه مهمتر دین و آئین خدا و کتاب او قرآن امانت بزرگ او است ، که باید در حفظش کوشید.

((عهد)) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمانهای الهی را.

زیرا ((عهد))

هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد، و بدون شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

در اسلام اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده ، و از مهمترین نشانه های ایمان معرفی گردیده است .

بحث مشروحتری در این زمینه در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ ذیل آیه ۵۸ سوره نساء داشتیم .

و در چهارمین وصف اضافه می کند: کسانی که برای ادای شهادت حق ، قیام می کنند (و الذینهم بشهاداتهم قائمون).

زیرا اقامه شهادت عادلانه و ترک کتمان آن یکی از مهمترین پایه های اقامه عدالت در جامعه بشری است .

آنها که می گویند چرا ما به شهادت و گواهی دادن بر ضد این و آن عداوت اینها را بخریم و درد سر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.

و لذا قرآن در آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده است ، و کتمان را گناه شمرده اند در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد.

در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از این مجموعه است بار دیگر به مساءله نماز باز می گردد، همانگونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می فرماید: ((کسانی که نماز خود را محافظت می کنند)) (و الذین هم علی صلاتهم یحافظون).

و همانگونه که قبلا

اشاره کردیم با توجه به بعضـی از قرائن به نظر می رسـد که ((نماز)) در اینجا اشاره به ((نماز واجب)) و در آیه گذشـته اشاره به ((نماز نافله)) است .

البته در نخستین وصف اشـاره به ((تـداوم)) نمـاز بود، امـا در اینجا سـخن از حفظ آداب و شـرائط و ارکان و خصوصـیات آن است آدابی که هم ظـاهر نمـاز را از آنچه مـایه فسـاد است حفظ می کنـد، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی شود.

این آغـاز و پایان نشان می دهـد که در میان تمام این اوصاف توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است ، چرا چنین نباشـد در حالی که ((نماز مکتب عالی تربیت)) و ((مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه)) است .

و در پایان این سـخن مسیر نهائی صاحبان این اوصاف را بیان می کنـد همانگونه که در آیات گذشـته مسـیر نهائی مجرمان را شرح داد، در اینجا در یک جمله کوتاه و پر معنی می فرمایـد: ((کسانی که دارای این صـفاتند در باغهای بهشت جای دارند و از هر نظر گرامی داشته می شوند)) (اولئک فی جنات مکرمون).

چرا گرامی نباشـند؟ در حـالی که میهمانهـای خـدا هسـتند، و خداونـد قـادر و رحمان تمام وسائل پـذیرائی را برای آنها فراهم ساخته است ، و در حقیقت این دو تعبیر (((جنات)) و ((مکرمون))) اشاره به نعمتهای مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است . به کدام روسفیدی

طمع بهشت داری ؟!

در آیات گذشته این سوره بحثهائی پیرامون نشانه های مؤ منان و کفار

و سرنوشت هر یک از این دو گروه آمده است ، در آیات بالا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می گردد.

بعضی گفته اند این آیات در مورد گروههائی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه آیات معاد را برای مسلمانان می خواند، آنها از هر گوشه و کنار می آمدند و می گفتند: اگر معادی در کار باشد وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده اند در آن عالم بهتر است ، همانگونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می باشد!

قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:

((این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند)) (فمال الذین کفروا قبلک مهطعین).

((از راست و چپ گروه گروه می آیند و طمع بهشت دارند)) (عن الیمین و عن الشمال عزین).

((آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود)) (ایطمع کل امری ء منهم ان یدخل جنه نعیم).

با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟!

((مهطعین)) جمع ((مهطع)) به معنی کسی است که گردن می کشد و با سرعت راه می رود و در جستجوی چیزی است ، و گاه تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می آید.

((عزین)) جمع ((عزه)) (بر وزن هبه) به معنی جماعتهای پراکنده است و ریشه اصلی آن عزو (بر وزن جذب

) به معنی نسبت دادن است ، و از آنجا

که هر گروهی که با هم هستند به یکدیگر نسبت و ارتباطی دارند، و یا هدف واحدی را تعقیب می کنند، به جماعت و گروه عزه گفته شده .

به هر حال مشرکان خود خواه و خودپرست از این ادعاهای بی اساس بسیار داشتند، و مرفه بودن زندگی مادی خود را که غالبا از طرق نامشروع و غارتگری و مانند آن حاصل شده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند، سپس با یک مقایسه بی معنی مقامات والائی در قیامت برای خود قائل بودند.

درست است که آنها به معاد البته به آن صورتی که قرآن بیان می کرد. عقیده نداشتند ولی گاه به صورت احتمال روی آن بحث می کردند که اگر معادی باشد ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود، شاید این سخن را از روی استهزا نیز می گفتند.

در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته ، می گوید: ((هرگز چنین نیست که آنها وارد باغهای پر نعمت بهشت شوند، چرا که ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم)) (کلا انا خلقناهم مما یعلمون).

در حقیقت خداوند می خواهد با این جمله اولا غرور آنها را درهم بشکند، زیرا می گوید: خودتان بهتر می دانید که ما شما را از چه چیز آفریده ایم ؟ از نطفه ای بی ارزش ، از آبی گندیده و پست ، پس اینهمه غرور و نخوت برای چیست ؟.

((ثانیا)) پاسخی به استهزا کنندگان معاد می گوید که اگر شما در امر معاد شک دارید

بروید و حال نطفه را بررسی کنید، و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش موجودی بدیع می سازیم که در تطورات جنینی هر روز خلقت و آفرینش تازه ای به خود می گیرد.

آیا خالق انسان از نطفه قادر نیست که بعد از خاک شدن لباس حیات در تن انسان بپوشاند.

((ثالثا)) اینها چگونه طمع بهشت دارند با اینکه در صحیفه اعمال خود اینهمه عمل گناه دارند، زیرا موجودی که از نطفه ای بی ارزش آفریده شده از نظر مادی شرافتی ندارد، اگر شرفی هست به خاطر ایمان و عمل صالح است که اینها فاقد آنند، پس چگونه انتظار دارند در باغهای بهشتی گام بنهند. <۳۰>

سپس برای تاءکید این مطلب می افزاید: ((سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم ... (((فلا اقسم برب المشارق و المغارب انا لقادرون).

((بر اینکه جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز در این کار مغلوب نخواهیم شد)) (علی ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که ما نه تنها قادریم که آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین باز گردانیم ، بلکه می توانیم آنها را به موجوداتی کاملتر و بهتر تبدیل کنیم ، و هیچ چیز مانعی از این کار نخواهد بود.

و به این ترتیب ، تعبیر فوق ادامه ای بر بحث معاد است .

و یا اشاره به این باشد که برای ما هیچ مانعی ندارد شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم ، و افرادی شایسته و آگاه و مؤ من جانشین شما سازیم

، تا یار و یاور پیامبر ما باشند، و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود.

بنابراین اگر اصرار به شما می کنیم ایمان بیاورید نه از روی نیاز و عجز است ، بلکه مصلحت کلی تربیت و هدایت بشر ایجاب می کند.

تعبیر به ((رب المشارق و المغارب)) (پروردگار مشرقها و مغربها) ممکن است اشاره به این باشد که همان خداوندی که قادر است خورشید با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد، و آنچنان این حساب دقیق باشد که میلیونها سال دوره سالانه خود را بی کم و کاست طی کند، قادر است بار دیگر انسان را به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته تر جانشین آنها کند.

خداوند ((مشارق)) و ((مغارب))

در آیات قرآن مجید گاهی تعبیر ((مشرق)) و ((مغرب)) به صورت ((مفرد)) آمده است مانند آیه ۱۱۵ بقره و لله المشرق و المغرب : ((مشرق و مغرب از آن خدا است)) و گاه به صورت ((تثنیه)) آمده است ، مانند آیه ۱۷ سوره رحمن رب المشرقین و رب المغربین : ((پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب)) و گاه به صورت ((جمع)) المشارق و المغارب مانند آیه مورد بحث .

بعضی کوته نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته اند، در حالی که همگی هماهنگ ، و هر یک اشاره به نکته ای است ، توضیح اینکه خورشید هر روز از

نقطه تازه ای طلوع ، و در نقطه تازه ای غروب می کند، بنابراین به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم ، و

از سوی دیگر در میان اینهمه مشرق و مغرب دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان ، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی ، و یکی در آغاز زمستان یعنی حداقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار رأ س السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأ س الجدی می کنند) و چون این دو کاملا مشخص است روی آن تکیه شده است ، علاوه بر این دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می نامند (در اول بهار و اول پائیز هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می باشد که بعضی رب المشرقین و رب المغربین را اشاره به آن گرفته اند و آن نیز قابل توجه است .

اما آنجا که به صورت ((مفرد)) ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است بی آنکه نظر به افراد داشته باشد، به این ترتیب تعبیرات مختلف بالاـ هر یک نکته ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می کند. گوئی به سوی بتهایشان می دوند!

در این آیات که آخرین آیات سوره معارج است به عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده و لجوج ، می فرماید: ((آنها را به حال خود واگذار، تا در مطالب باطل خود فرو روند، و به بازی مشغول باشند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند)) (فذرهم یخوضوا

و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون). <۳۱>

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست ، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی ، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند!

این آیه با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره زخرف آیه ۸۳ نیز آمده است .

سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته ، و نشانه هائی از این روز وحشتناك و هول انگیز را بیان می کند، و می فرماید: همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می شوند، و چنان تند حرکت می کنند که گوئی به سوی بتهایشان می دوند! (یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون).

چه تعبیر عجیبی ؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می کنند تشبیه به هجوم آنها در یك روز جشن یا عزا به سوی بتهایشان می کند اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

((اجداث)) جمع ((جدث)) (بر وزن عبث) به معنی ((قبر)) است .

((سراع)) جمع ((سریع)) (مثل ظراف و ظریف) به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می کند.

((نصب)) جمع ((نصیب)) آن هم به گفته بعضی جمع ((نصب)) (بر وزن سقف) در اصل به معنی چیزی است که در جائی نصب می شود

و به بتهـائی که به صورت قطعه سـنگی آنهـا را در جاهائی نصب می کردنـد و پرسـتش می نمودنـد و روی آن قربانی کرده و خون قربانی را بر آن می ریختند گفته می شد، و تفاوتش با ((صنم)) این بود که ((صنم)) بتی بود که دارای شکل و صورت خاصـی بود، اما ((نصب)) قطعه سـنگهای بی شـکلی بود که آنها را به علتی پرستش می کردند، همانگونه که در آیه ۳ سوره مائده می خوانیم که از جمله گوشتهای حرام گوشت حیوانی را می شمرد که روی این بتها ذبح می شد (و ما ذبح علی النصب).

((یوفضون)) از ماده ((افاضه)) به معنی حرکت سریع است شبیه حرکت سریع آب از سر چشمه .

بعضـی نیز گفته اند که منظور از ((نصب)) در آیه مورد بحث پرچمها است که در میان لشکرها یا کاروانها در یک نقطه بر پا می کنند، و هر کس با سرعت خود را به آن می رساند، ولی تفسیر اول مناسبتر است .

سپس به نشانه های دیگری پرداخته می افزایـد: ((این در حالی است که چشـمهای آنها از شدت هول و وحشت به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند)) (خاشعه ابصارهم).

((و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته)) (ترهقهم ذله). <۳۲>

و در پایان آیه می فرماید: ((این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد)) (ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون).

آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند: به

فرض که چنین روزی در کـار باشـد وضـع مـا در آن روز از مؤ منـان هم بهـتر است ، ولی آن روز از شـدت ترس و وحشت و شرمساری جرئت ندارند سـر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سـر و روی آنها نشسته ، و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند، مسلما آن روز نادم و پشیمان می شوند اما چه سود؟

خداوندا. در آن روز هولناك ما را در پوشش رحمتت قرار بده .

پروردگارا! دامهای شـیطان سخت ، و هوای نفس غالب ، و آرزوهای دور و دراز فریبنده است ، تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما.

بارالها! ما را از مؤ منانی که بر عهد خود با تو وفا کرده اند و کمر به اطاعتت بسته اند قرار ده

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره در شمار سوره های قرآن شریف شصت و نهمین سوره است. برای آشنایی با ویژگی های آن به نکاتی از شناسنامه اش می نگریم:

۱ – نام این سوره نام این سوره مبارکه «معارج»، به مفهوم «نردبان ها» و یا «رتبه های بالا برنده» است.

این نام از آیه های ۳ و ۴ این سوره برگرفته شده، چرا که در این آیات از فرو فرستنده قرآن، با عنوان «صاحب معارج» یاد شده است که فرشـتگان و روح به سوی او بالا می رونـد؛ و این نشانگر آن است که ذات بی همتای او، جلوگاه کمال و جمال برای کمال جویان و ترقی خواهان است.

۲ – فرودگاه این سوره همه آیات این سوره در مکّه و در کنار خانه

توحید و تقوا بر قلب مصفای پیامبر فرود آمده است. امّا برخی از قرآن پژوهان برآنند که یک آیه این سوره در مدینه فرود آمده است.(۵۴)

۳ - شمار آیه ها و واژه های آن شمار آیه های این سوره از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان ۴۴ آیه است. امّا پاره ای نیز همین آیه ها و واژه ها و حروف را ۴۳ آیه می دانند و اختلاف در این است که پاره ای، «الف سنه» را یک آیه گرفته اند.

این سوره از ۲۱۶ واژه و ۸۶۱ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت این سوره در این مورد روایات متعددی رسیده است:

۱ - از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

مَنْ قرأ «سئل سائل» اعطاه اللّه ثواب الّذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون، و الذین هم علی صلواتهم یحافظون.(۵۵)

کسی که این سوره را تلاوت کند خدا پاداش کسانی را به او ارزانی می دارد، که امانت ها و عهدهای خود را پاس می دارند، و نیز کسانی که مراقب نمازهای خویش هستند.

۲ - از امام باقر(ع) آورده اند که فرمود:

من ادمن قرائه «سأل سائل» لم یسأله اللّه یوم القیامه عن ذنب عمله و اسکنه جنته مع محمد(ص).(۵۶)

کسی که همواره این سوره را بخواند خداوند در قیامت او را از گناهانش بازخواست نمی کند، و او را در بهشت پر نعمت و زیبای خود با محمد(ص) مسکن می دهد.

۵ - دور نمایی از مفاهیم آن نام بلند و اوج بخش این سوره - که «نردبان ها» یا «رتبه های بالابرنده» آمد، خود نشانگر آن است که فروفرستنده قرآن برای اوج و کمال و تعالی انسان در ابعاد گوناگون زندگی، برنامه های تربیتی

بسیاری در عالم تکوین و تشریع قرار داده است.

در این سوره از مفاهیم و معارف بسیاری سخن رفته است، از آن جمله از این موضوعات متنوع و انسان پرور:

۱ - بلای تاریک اندیشی و حق ستیزی،

۲ - بلای تعصب و حق ناپذیری،

۳ - فرمان شکیبایی به پیامبر،

۴ - نزدیک بودن رستاخیز،

۵ - روزی که هرکس در اندیشه نجات خویش است،

۶ - گوشه ای از عذاب خدا برای ظالمان،

۷ - ویژگی های انسان های شایسته کردار،

۸ - ویژگی پاکدامنی و شرافت،

۹ - دوازده ویژگی انسان های مترقی و کمال جو،

۱۰ - با این تاریک اندیشی و بیداد، بازهم طمع بهشت دارند؟

۱۱ - به پروردگار خاورها و باختر سوگند،

۱۲ - اصل برابری انسان ها،

۱۳ - حقوق انسانی برابر،

۱۴ صحنه هایی از حال و روز ستمکاران در روز رستاخیز...

۱ - درخواست کننده ای [گستاخ،] عذابی فرودآینده را [از خدا]خواست؛

۲ - [عذابی را که از آنِ کفرگرایان است [و] بازدارنده ای برای آن نیست.

۳ - [و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مرتبه های بلند است.

۴ - فرشتگان و روح [القدس در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال [از سال های دنیا]است، به سوی او بالا می روند.

۵ - پس [تو ای پیامبر!] شکیبایی پیشه ساز؛ شکیبایی نیکو [و زیبا].

۶ - بی گمان آنان [که کفر و بیداد پیشه ساخته اند] آن [روز] را دور می نگرند.

۷ - و ما آن را نزدیک می بینیم.

۸ - روزی که آسمان ها بسان فلزّ گداخته می شود.

۹ - و کوه ها [فرو می پاشند و] همانند پشمِ زده شده [رنگین]می گردند.

۱۰ - و هیچ دوست صمیمی

[و خویشاوندی از [سرنوشت دوست صمیمی نمی پرسد.

نگرشی بر واژه ها

معارج: این واژه جمع «معرج» به مفهوم پله، نردبان، و نقطه عروج و صعود از مرحله ای به مرحله دیگر آمده است. واژه «اعرج» نیز از همین ریشه آمده است.

مهمل: این واژه به مفهوم فلز گداخته آمده است. «زجاج» آن را به مفهوم جرم و ته نشین روغن زیتون معنی کرده است. و پاره ای نیز آن را به مفهوم مس مذاب گرفته اند.

عهن: به مفهوم پشم زده شده ای است که رنگین می نماید.

حمیم: به مفهوم دوست صمیمی، رفیق پر احساس و خویشاوند نزدیک و مهربان آمده است. شاعر این واژه را این گونه به کار برده است:

احمّ اللّه ذلک من لقاء

احاد احاد فی شهر الحلال خدا نزدیک سازد که در ماه هایی را که پیکار با ستم در آنها رواست با دشمنان تجاوزکار پیکار نمایم. در این شعر واژه «احم» به مفهوم نزدیکی و قرب به کار رفته است.

تفسیر

تاریک اندیشی و حق ستیزی این سوره مبارکه با داستان درخواست عذاب به وسیله درخواست کننده ای گستاخ و پرتعصب آغاز می گردد، و خدا در آغازین آیه آن می فرماید:

سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ درخواست کننده ای جسور و تاریک اندیش عذابی فرودآینده را به ضرر خویش تقاضا کرد و فرود آن را با شتاب خواست در حالی که این همه شتاب لازم نیست، و این عذاب بر او فرود خواهد آمد.

«مجاهد» در این مورد آورده است که: پس از فرمان خدا بر پیامبر و گزینش امیرمؤمنان به جانشینی آن حضرت، «نضربن حارث»، باجسارت و گستاخی بسیاری ضمن گفت و گو با پیامبر

و دریافت پاسخ از آن بزرگوار، با تاریک اندیشی و تعصب، رو به آسمان کرد و گفت:

اللّهم ان کان هـذا هو الحقّ من عنـدک فامطر علینا حجاره من السـماء»(۵۷) بـار خـدایا! اگر این سـخن و این کار بر اساس حق است و از سوی تو فرمان رسیده است، از آسمان سنگی بر ما بباران و ما را نابود ساز.(۵۸)

«حسن» می گویـد: شـرک گرایـان به پیـامبر گفتنـد! ای پیـامبر خـدا! این عـذابی که از آن هشـدار می دهی بر چه کسـی فرود خواهد آمد؟ در این هنگام بود که فرشته وحی بر آن حضرت فرود آمد و آیه دوم را آورد که:

لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ این عـذاب از آن کفرگرایان و تاریک انـدیشان است و هیچ کسـی هم نمی تواند آن را باز دارد و آنان را نجات دهد.

«جبایی» می گوید: منظور این است که: پیامبر گرامی کفرگرایان حق ستیز را سخت نفرین کرد و عذاب برای آنان خواست.

برخی «ب» را در «بعذاب» زایده و برای تأکید شناخته اند، درست بسان «ب» در واژه «بجذع» در این آیه که می فرماید:

و هزی الیک بجذع النخله...(۵۹)

و تنه درخت خرمـا را به سوی خود بگیر و بتکـان، بر تو خرمای تازه می ریزد. با این بیان تقـدیر آیه این است که: درخواسـت کننده ای از خدا درخواست عذاب کرد.

پاره ای «ب» را به معنی «عن» تصور کرده، و می گوینـد: درخواست کننـده ای از عذاب و کیفری فرود آینده پرسـید، که برای کیست و بر چه کسی فرود خواهد آمد؟ و پاره ای دیگر آن را «باء» تعدیه گرفته اند که منظور نازل کردن عذاب می شود.

و پاره ای دیگر بنا بر قرائتی

که «سأل» را «سال» با «الف» خوانده است، می گویند: منظور این است که: سیلاب درخواست کننده از عذاب به راه افتاد.

«ابن زید» می گوید: واژه «سائل» نام درّه و جایی است هراس انگیز در دوزخ؛ چرا که سیل عذاب و شکنجه از آنجا برای تبهکاران و ظالمان جاری می گردد.

«حاکم حسکانی» با سلسله سند خویش آورده است که: در روز «غدیر» آن گاه که پیامبر به فرمان خدا علی (ع) را به عنوان جانشین برای خود برگزید و به مردم معرفی کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»، و خبر این رویداد بزرگ در اقطار گیتی پخش شد، «نعمان فهری» به حضور پیامبر آمد و گستاخانه گفت: ای پیامبر خدا، شما به ما دستور دادی بگوییم «لا اله الاّ اللّه» و به یکتایی خدا گواهی دهیم، ما چنین کردیم. آن گاه ما را به گواهی دعوت و رسالت خویش خواندی و ماپذیرفتیم و از تو اطاعت نمودیم.

ما را بر اساس فرود آیات قرآن به انجام نماز و جهاد و روزه و زکات و برگزاری مراسم حج فرمان دادی و ما پذیرفتیم، اینک به این ها بسنده نکرده و این جوان را به خلافت و جانشینی خود برگزیده ای و می گویی: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»! پرسش من این است که این کار را از سوی خود انجام داده ای یا به فرمان خدا؟

پیامبر با بردباری و مدارا فرمود: «و اللّه الذی لا اله الاّ هو ان هذا من اللّه». به خدای توانایی که جز ذات بی همتای او خدایی نیست سوگند که این کار به فرمان خدا و از سوی اوست، نه خودم.

آن عنصر گستاخ با شنیدن سخن

پیامبر از آن حضرت روی برگردانیده و رو به آسمان نمود که:

«اللّهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء».

بار خدایا اگر این فرمان حق است و از سوی تو فرود آمده، پس سنگی از آسمان بر سرما بباران!

درست اینجا بود که سنگی از آسمان برسرش فرود آمد، و آن عنصر تاریک اندیش را کشت. در این هنگام این آیه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که:سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ(۶۰)

در سومین آیه مورد بحث می افزاید:

مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ این عذاب و این کیفر که بازدارنده ای هم برای آن نیست، از سوی خدایی است که صاحب درجات و مرتبه های بلند است.

آنچه آمد ترجمه و برداشتی از آیه است، و در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیدگاه «قتاده» و «جبایی» منظور این است که: این عذاب از سوی خدایی است که صاحب نعمت ها و مواهب پرشکوه و بلند است و در بهشت پرطراوت و زیبا درجات و مرتبه هایی را به پیامبران و شایسته کرداران می بخشد.

۲ - امّا از دیدگاه «عطاء» منظور خدایی است که صاحب کاخ های بلند و پرشکوه و درجات و مراتب بلند و والا برای پیامبران و خوبان می باشد.

۳ - به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور راه های صعود و عروج فرشتگان به آسمان هاست.

۴ - و «کلبی» بر آن است که: از سوی خداوندی است که فرمانروا و صاحب آسمان ها و راه های آسمانهاست که فرشتگان در آن ها بالا می روند.

۵ - و پاره ای نیز بر آنند که منظور آفریدگار و صاحب فرشتگانی است که از راه های آسمان ها بالا می روند.

گفتنی است که واژه «معراج» نیز که در مورد پیامبر گرامی آمده است از همین ریشه و باب آمده است.

در آیه بعد می افزاید:

تَعْرُجُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِی يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَهٍ

فرشتگان و روح در روزی که مقدار و اندازه آن پنجاه هزار سال، از سال های دنیاست به سوی او بالا می روند.

منظور از «روح» فرشته وحی می باشد که در میان فرشتگان دارای موقعیتی پرشکوه و والاست.

و منظور از عروج و بالا رفتن به سوی او در آیه، بسان این است که حضرت ابراهیم می گفت:انی ذاهب الی ربی...(۶۱)

من به سوی پروردگارم رهسپارم و به زودی او مرا راه خواهد نمود.

آنچه آمد، ترجمه و دریافتی از آیه است، امّا در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور «مجاهد» منظور این است که: فرشتگان به راه و جایی که خدا به آنان فرمان داده است، در روزی که مقدار آن برای غیر فرشتگان معادل پنجاه هزار سال است بالا می روند.

این صعود و عروج به آسمانها از پایین ترین نقطه زمین، تا پرفرازترین نقطه آسمان ها را شامل می شود و به همین دلیل راز تفاوت اندازه و مدت این صعود هم روشن می شود که در آیه دیگری هزار سال آمده است.(۶۲)

۲ - امّا از دیدگاه «جبایی» این آیه در مورد روز رستاخیز است و روشنگری می کند که: خدای فرزانه در روز رستاخیز کارهایی انجام می دهد و میان مردم داوری می نماید که اگر در دنیا انجام می داد پنجاه سال طول می کشید.

در این مورد «ابوسعید خدری» آورده است که به پیامبر گرامی گفته شد، ای پیامبر خدا، روز

رستاخیز چقدر طولانی است! آن حضرت فرمود: به خدایی که جان محمد(ص) در کف قدرت اوست این روز سخت، برای انسان کمال جو و توحیدگرا به اندازه خواندن یک نماز واجب در دنیا سبک و کوتاه می گردد.

و الذی نفس محمد بیده انّه لیخف علی المؤمن حتی یکون اخفّ علیه من صلوه مکتوبه یصلیها فی الدنیا.(۶۳)

از امام صادق(ع) در این مورد آورده اند که: اگر حساب انسان ها را در روز رستاخیز که خدای فرزانه در یک ساعت حسابرسی می کند و به پایان می برد، به کسی از تواناترین مردم دنیا سپرده می شود پنجاه هزار سال فرصت می خواهد.

و نیز آورده اند که در مورد سرعت کار حسابرسی خدا در روز رستاخیز فرمود: آن روز به نیمه خود نرسیده است که شایستگان و خوبان به بهشت می روند و ظالمان و پایمال کنندگان حقوق مردم به دوزخ، و حسابرسی پایان می یابد و کارها تدبیر می گردد.

۳ - پاره ای در تفسیر آیه بر آنند که از نخستین فرود فرشتگان بر زمین و امر و نهی و داوری و هشدار آنان گرفته تا پایان کار و صعودشان به سوی آسمان ها پنجاه هزار سال طول می کشد. با این بیان عمر دنیا پنجاه هزار سال است که اگر چنین دیدگاهی درست باشد، خدا می داند چقدر از عمر زمین گذشته و چقدر باقی مانده است.

۴ - «زجاج» بر آن است که: ممکن است «فی یوم...خمسین الف سنه»، «صله» برای واژه «واقع»، در آیه نخست باشد، که در آن صورت منظور این است که: درخواست کننده ای تقاضای عذاب نمود، و عذابی را خواست که در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال - در روز

رستاخیز است - فرود می آید.

فرمان شکیبایی به پیامبر

آن گاه قرآن روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً

اینک که چنین است تو ای پیامبر! در برابر انکار وحی و رسالت و حق ناپذیری و اصلاح ستیزی کفرگرایان شکیبایی نیک پیشه ساز و بی تابی و شکایت مکن.

و می افزاید:

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً

چرا که آنان با تاریک اندیشی و کفرگرایی خویش روز رستاخیز را دور می بینند.

امّا ما آن روز را نزدیک می بینیم.

وَ نَراهُ قَرِيباً

بدین سان خدای فرزانه روشنگری می کند که روز رستاخیز و آمدن آن نزدیک است، گرچه کفرگرایان و تجاوزکاران به خاطر تاریک اندیشی و پندارهای بی اساس خویش آن را باور نمی دارند و دور می بینند. با این بیان واژه «یرونه» به مفهوم پندار و خیال آمده و «نراه» به معنی علم و آگاهی.

در آیه بعد می فرماید:

يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ این عذاب و کیفر کفرگرایان روزی خواهد بود که آسمان ها بسان فلزّ گداخته می شود.

به باور «ابن عباس» بسان موادّ ته نشین شده روغن زیتون می شود.

امّا به باور «عطاء» روزی که آسمان ها بسان مس گداخته می گردند.

از دیدگاه «حسن» بسان نقره مذاب می شوند.

و به باور «ابومسلم» بسان سرب مذاب می گردند.

آن گاه می افزاید:

وَ تَكَونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ و كوه ها فرو می پاشند و بسان پشم زده شده رنگین می گردند.

با این بیان کوه ها در آستانه رستاخیز از هم فرود می پاشند و به بیان برخی بسان پشم رنگین، و به بیان برخی دیگر بسان پشم زده شده، و به بیان برخی دیگر همانند پشم، گلرنگ می گردند، و آن همه سختی و صلابت و ناهمواری و فراز و نشیب، به نرمی

و ملایمت و پراکندگی و گستردگی تبدیل می گردد.

«حسن» می گوید: کوه ها در آستانه رستاخیز فرو می پاشند و به صورت تلی از ریگ و شن در می آیند. آن گاه بسان پشم زده شده، و سرانجام به صورت ذرات گرد و غبار در می آیند و نابود می شوند.

در اشاره به صحنه دیگری از صحنه های رستاخیز می فرماید:

وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً

روزی که هیچ دوست صمیمی و نزدیکی از حال و روز دوست خود نمی پرسد.

به باور «مجاهد» منظور این است که: هر انسانی در روز رستاخیز به گونه ای گرفتار کار خویش است که از سرنوشت نزدیک ترین دوستان و بستگانش غافل می گردد.

امّا به باور «حسن» منظور این است که: در آن روز هیچ انسانی از حال و روز دوست خویش نمی پرسد، چرا که نمی خواهد گناهان او را بر دوش گیرد.

واژه «حمیم» از دیدگاه «اخفش» به مفهوم دوست پرمهر، رفیق بامحبت، و خویشاوند دلسوز آمده است؛ و واژه «حامّه» به مفهوم «خاصه» است. پاره ای در تفسیر آیه بر آنند که: در آن روز نیازی به پرسش از دیگری نیست، چرا که هر کس نشانه ای دارد که بیانگر شرایط اوست؛ آری کفرگرایان و ظالمان با سیاهی چهره و کبودی چشم ها علامت زده شده اند، و توحیدگرایان و شایسته کرداران با زیبایی و درخشندگی چهره و شادمانی بسیار. ۱۱ - [خویشاوندانشان به آنان نشان داده می شوند؛ [آن گاه است]که گناهکار آرزو می کند که ای کاش برای نجات از عذاب آن روز می توانست پسران خود را عوض دهد،

۱۲ - و [نیز] همسر و برادرش را،

۱۳ - و خانداش را که [در فراز و نشیب زندگی پناهش

می دهند،

۱۴ – و [نیز] هر [آن که را در روی زمین است، همگی را عوض می داد تا [در برابر آنها] اورا [از عذاب آن روز] برهاند.

۱۵ – نه چنین است، [هرگز] راستی که آن [آتشی شعله ور است،

۱۶ – که پوست سرها را به شدت می کند،

۱۷ – و [به سوی خود] فرامی خواند [آن کسی را که [به حق و عدالت پشت کرده و [از آن روی برتافته،

۱۸ – و [ثروتی بادآورده گردآورده و در [گنجینه ها و حساب ها]نگاه داشته است.

۱۹ – راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب آفریده شده است.

۲۰ – هنگامی که بدی [و رنجی به او می رسد، سخت عجز و لابه می کند؛

۲۱ – هنگامی که خیری به او می رسد، بخل می ورزد؛

۲۲ – مگر نمازگزاران [راستین و آگاه]

۲۳ – همان کسانی که بر نماز خود پایداری می ورزند

۲۴ – و همانان که در ثروتشان حقی معلوم است،

۲۵ – برای درخواست کننده و محروم.

۲۶ – و آنان که روز پاداش و کیفر را باور می دارند؛

۲۷ – و آنان که از عذاب پروردگارشان [برای اصلاح ناپذیران]بیمناک هستند.

۲۸ – چرا که از عذاب پروردگارشان نمی توان ایمن بود.

۲۹ – و کسانی که دامان خود را حفظ می کنند،

۳۰ مگر بر همسران خود و یا کنیزانشان که [در این صورت]نکوهش شده نیستند.

۳۱ – پس هر کس فراتر از آن را بخواهد، چنین کسانی از حد در گذرندگانند.

۳۲ – و آنان که امانت ها و پیمان [های خود را رعایت می کنند؛

۳۳ – و آنان که برای [ادای شهادت های [عادلانه خویش ایستاده اند؛

۳۴ – و آنان که بر نمازهای خود مراقبت می نمایند

۳۵ – آنان هستند که در بوستان هایی از [بهشت پر نعمت خدا] گرامی داشته می شوند.

نگرشی بر واژه ها

مؤده: این واژه از ریشه «ودّ»، هموزن «حب» به معنی دوست داشتن به همراه آروزی خیر و سعادت داشتن برای محبوب است. واژه «یودّ» نیز در آیه از همین ریشه و مفهوم می باشد. با این بیان هنگامی که گفته شود: «وددته» منظور این ا ست که: او را آرزو کردم.

افتداء: از ریشه «فداء» آمده است و «یفتدی» نیز از همین ریشه و به مفهوم حفظ و حراست نمودن از جان خویش در برابر خطرها و رنج ها به وسیله پرداخت عوض و بدل و چیز دیگر است.

فصیله: این واژه به مفهوم گروه، جماعت و قبیله ای است که از یک ریشه و تبار جدا شده اند.

لظّی: این وژاه به مفهوم آتش بر افروخته، شعله خالص آتش و یکی از نام های دوزخ است که از برافروختگی آن گرفته شده است.

نزّاعه: به مفهوم چیزی است که پیاپی و به شدت می کند و جدا می کند.

شوی: این واژه به مفهوم پوست سرآمده، پاره ای آن را به پوست سر و اندام ها نیز گرفته اند.

هلوع: به مفهوم حرص و آز بسیار و نیز بی تابی فراوان آمده است.

اشفاق: به مفهوم رقت قلب داشتن و نازک دل بودن آمده است. واژه «مشفقون» اسم فاعل از همین ریشه و باب و به مفهوم بیمناک آمده است، چراکه به خاطر رقت قلب، در برابر آیات خدا اثر پذیر و اصلاح پذیر

است. در برابر آن قلب سخت و زنگار گرفته قرار دارد، که نه اثر می پذیرد و نه اصلاح.

عادی: به مفهوم تجاوزگر، در گذرنده از مرز عدالت و بیدادپیشه آمده است.

تؤویه: از ریشه «ایواء» به معنی پناه دادن آمده است.

تفسیر

روزی که هر کس در اندیشه نجات خویش است در آخرین آیات بخش پیش سخن به روز رستاخیز و شماری از ویژگی ها و صحنه های آن رسید، و خدای فرزانه روشنگری فرمود که در آن روز سهمگین، کار برای انسان ها به گونه ای سخت و هراس انگیز است که دوست پرمهر از سرنوشت دوست، به خاطر گرفتاری خویش جویا نمی شود،اینک می فرماید:

یُبَصَّرُونَهُمْ در روز رستاخیز خویشاوندانش را به آنان نشان می دهند، و با این وصف که یکدیگر را می بینند و از گرفتاری یکدیگر آگاه می گردند، کسی به فکر دوست پر مهر و یا همسر وفرزند دوست داشتنی خود نیست.

آنچه آمد ترجمه و برداشتی از آغاز آیه است، امّا در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - گروهی از مفسران پیشین از جمله «قتاده» و «ابن عباس» می گویند: منظور این است که در روز رستاخیز کفرگرایان و ظالمان به یکدیگر می نگرند و یکدیگر را می شناسند، امّا به جای پرس وجو از حال و روز یکدیگر، از هم می گریزند.

۲ - امّا پاره ای بسان «مجاهد» می گویند: منظور این است که در روز رستاخیز مردم کمال طلب و با ایمان دشمنان خود را در آتش دوزخ می نگرند و شادمان می گردند و به جای پرس وجو از آنان، آنان را به باد سرزنش می گیرند.

۳ - به باور پاره ای منظور این است که: آن روز رهروان گمراه

و قربانی فریب، رهبران فریبکار و دغلباز خود را می بینند و می شناسند.

۴ - و به باور پاره ای دیگر «ضمیر» به فرشتگان بر می گردد و منظور این است که: آن روز، فرشتگان، هم خوبان را می شناسد و به سوی بهشت راه می نمایند، و هم ستمکاران را می شناسند و آنان را به سوی دوزخ می رانند.

یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ شرایط به گونه ای دشوار و هراس انگیز است که هر گناهکار و جنایت پیشه ای دوست می دارد و آرزو می کند که کاش می توانست برای نجات خود از عذاب و رسوایی روز رستاخیز، عزیزترین و گرامی ترین کسان خود یا فرزندانش را فدا کند و خود را برهاند.

نه تنها حاضر است فرزندان خود را بدهد و نجات یابد، بلکه آرزو می کند که ای کاش! می توانست همسر پرمهر خود را نیز برای رهایی خویش فدا دهد و فدا کند.

وَ صاحِبَتِهِ و نیز برادرش را که در زندگی یار و یاور او بود.

وَ أَخِیهِ

و نیز آرزو می کند که کاش می توانست بستگان و نزدیکانش را در برابر نجات خویش از عذاب آن روز فدا کند؛ همان بستگانی که او را در گرفتاری های دنیا پناه می دهند و تکیه گاه او هستند و از ریشه و تبار اویند.

وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ

و سرانجام می افزاید:

وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ بلکه آرزو می کند و دوست می دارد که هر آن کس و هر آنچه را در روی زمین است، همه را بدهد و فدا کند تا خود نجات یابد!

گوشه ای از عذاب خدا برای ستمکاران در آیه بعد در

پاسخ این آرزوی کفرگرایان و ستمکاران می فرماید:

کَلَّا

نه، هرگز چنین نخواهد شد که او بتواند با فدیه دادن عزیزترین نزدیکان و دوستان خود، خویشتن را از کیفر کارش نجات دهد، نه، پذیرفته نخواهد شد.

«زجاج» بر این باور است که واژه «کلاّ» برای منع و ردع و هشدار آمده است، و روشنگری می کند که این آرزو تحقق نخواهد یافت، پس به هوش باشید و ستم نکنید.

إِنَّها لَظی راستی که آن آتشی شعله ور است.

آری، آن آتش شعله ور دوزخ است، چرا که شعله می کشد و بر دوزخیان هجوم می برد؛ آتش سوزانی که هماره زبانه می کشد و بر سر راه خود همه چیز را به کام می کشد و یکسره نابود می سازد.

واژه «لظّی» به باور پاره ای از نام های دوزخ است؛ و برخی نیز آن را، نام طبقه دوم از آتش دوزخ می دانند.

آن گاه می افزاید:

نَزَّاعَةً لِلشَّوی این آتش شعله ور و بی رحم اعضاء و اندام ها و پوست سر و دست را یکسره می کند و می سوزاند.

به باور «ابن عباس» این آتش هستی سوز پوست و جمجمه را می گدازد.

امّا به باور «ضحاک» پوست و گوشت را از استخوان می کند و جدا می سازد و بکلی می سوزاند.

«ابوصالح» واژه «شوی» را به مفهوم گوشت ساق گرفته است، و «سعید بن جبیر» به مفهوم عصبِ رگ و پاشنه پا، و «ابوالعالیه» به معنی پوست و زیبایی چهره. با این بیان منظور این است که: این آتش شعله ور، ساق یا پاشنه پا، رگ و عصب، یا پوست و زیبایی چهره انسان ستمکار و تجاوزگر و پایمال کننده حقوق انسان ها را می کند و می برد و می سوزاند و نابود

می سازد.

سپس در هشداری سخت به همه بیدادگران اصلاح ستیز می فرماید:

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی این آتش شعله ور همه آن کسانی را که به مقررات خدا پشت کردند و از فرمانبرداری آفریدگار خود روی برتافتند، همه را به سوی خود می خواند.

با این بیان این آتش شعله ور هر کفرگرا و ستمکاری را دنبال می کند و رها نمی سازد، و او بخواهد و یا برایش ناخوشایند باشد طعمه آن آتش خواهد شد!

به باور پاره ای منظور این است که: خدای توانا به آتش دوزخ قدرت بیان می دهد تا کفرگرایان و ظالمان را به سوی خود فراخواند.

امّا به باور «جبایی» منظور این است که: زبانه آن آتش شعله ور ستمکاران و ظالمانی را که از حق روی برتافته اند به سوی خود می خواند.

و به باور پاره ای دیگر نظیر «مبرّد» منظور این است که: آنان را سخت کیفر و عذاب می نماید.

و می افزاید:

وَ جَمَعَ فَأَوْعی این آتش شعله ور نه تنها حق ستیزان و حق گریزان را به سوی خود می خواند و به کام می کشد، بلکه آن کسانی را که ثروتی گردآوردند و در گنجینه ها و حساب ها و صندوق ها، آنها را به انحصار خود درآوردند و آن گاه، نه حقوق مالی خود را دادند و نه د ر راه حق و عدالت و پیوند با خویشاوندان هزینه نمودند، همه را به کام می کشد.

به باور پاره ای منظور این است که: ونیز همه کسانی را که ثروت های بادآورده ای را از راه های حرام گردآورده و در راه ستم و گناه هزینه کرده اند، همه را به کام می کشد و می سوزاند.

ویژگی های انسان های شایسته کردار

پس از ترسیم گوشه ای از عذاب های هراس

انگیز روز رستاخیز برای ستمکاران، اینک به ترسیم پرتوی از ویژگی های انسان های کمال طلب و شایسته کردار می پردازد.

نخست در این مورد می فرماید:

إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً

راستی که انسان سخت آزمند آفریده شده است.

آن گاه در تفسیر و بیان روشن پیام آیه پیش می فرماید:

إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً

هنگامی که به این انسان رنج و زیانی رسد و تهی دست و محروم گردد، سخت به عجز و لابه می پردازد و عنان شکیب از کف می دهد.

سپس می افزاید:

وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً

امّا هنگامی که خیر و خوبی به او برسد و ثروت و قدرت به دست آورد، بخل می ورزد و از احسان و نیکی در حق محرومان سخت خودداری می ورزد.

در آیه بعد گروه هایی از انسان ها را استثنا می کند و می فرماید:

إِلَّا الْمُصَلِّينَ آری، راستی که انسان سخت آزمند و بی تاب است، مگر نماز گزاران ژرف نگر و پراخلاص.

آن گاه در ترسیم ویژگی های این انسان های ساخته شده و تربیت یافته و خودشکوفا می فرماید:

الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ همان کسانی که بر نماز خویش و پیوندشان با سرچشمه هستی و جلوه گاه کمال و جمال پایداری می ورزند.

اینان هم نماز خویش را هماره می خوانند، و هم به وقت و به هنگام و شایسته، حق آن را رعایت می کنند، چراکه نماز را رمز دوستی و پیوند با خدا می دانند.

از حضرت باقر(ع) آورده اند که فرمود:انّ هذا فی النوافل.(۶۴)

این بیان قرآن در مورد کسانی است که نمازهای نافله و مستحبی را نیز این گونه ارج می گذارند و گرامی می دارند.

در روایت دیگری آن بزرگوار با تلاوت آیه شریفه و الذین هم علی صلوتهم یحافظون.(۶۵)

فرمود: این آیه نیز نشانگر اهمیت دادن مردم با ایمان به نمازهای واجب و مراقبت و مواظبت از آنهاست.(۶۶)

به بـاور برخی منظور آیه این است که: همان کسانی که در هر حال و هر شـرایطی چهره از قبله بر نمی گرداننـد و هماره به یاد صاحب خانه اند.

سپس در ترسیم وصف دیگر شایستگان و اصلاح طلبان می فرماید:

وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ و همانان که در ثروت و امکانات و نعمت هایی که خدا روزی آنان ساخته است حق و بهره ای معلوم است...

برای درخواست کننده و محروم؛ آری اینان حقوق آسیب پذیران و محرومان جامعه را به آنان می دهند.

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ منظور از درخواست کننـده، آن انسـان محرومی است که تقاضـای کمک می کنـد، امّا «محروم» آن بینوای آبرومنـدی است که دست نیـاز دراز نمی کنـد و می سوزد و می سازد. حق مشـخص و معلوم نیز زکات است که پرداخت آن واجب می باشد، نه انفاق مالی مستحب.

از امام صادق(ع) آورده اند که فرمود:

«الحق المعلوم لیس من الزکاه و هو الشی ء الذی تخرجه من مالک ان شئت کل جمعه و ان شئت کل یوم...».(۶۷)

حق معلوم و مشخص، زکات و حقوق مالی واجب نیست؛ بلکه عبارت از بخشی از ثروت است که انسان دگردوست و خداجو در هر جمعه و یـا هر روز از مـال خـود جـدا می کنـد و به محرومـان می رسانـد، و این بخشـش و انفـاق بسـتگی به فضـیلت و سخاوت هر انسانی دارد و مقدار آن با خود اوست.

و نیز از همان انسان والا آورده اند که فرمود:

«هو ان تصل القرابه، و تعطی من حرمک، و تصدق علی من عاداک.»(۶۸) امّا حق معلوم

آن است که با ثروت خویش صله رحم نمایی و هر کس که تو را بی بهره ساخت، به او بهره برسانی، و بر کسی که با تو بدرفتاری کرد و دشمنی ورزید انفاق و بخشش کنی.

در ادامه آیات در وصف شایسته کرداران می فرماید:

وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ همانان که روز رستاخیز و روز پاداش و کیفر را باور می دارند به همین دلیل هم در گفتار و کردار خویش سخت مسئولانه عمل می کنند تا حقوق دیگران و مقررات خدا را پاس دارند.

و می افزاید:

وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ و آنان که از عذاب و کیفر عادلانه پروردگارشان می هراسند و هماره بیمناکند؛

چرا که هیچ انسان خردمند و خردورزی دستخوش غرور و خودخواهی نمی گردد و خود را از عذاب پرورگارش در صورت گناه و ستم در امان نمی بیند؛ و شایسته کرداران این گونه اند.

إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ به باور پاره ای منظور این است که: آنان می ترسند که کارهای خوب آنان پذیرفته نشود و درخور پاداش نگردند، و در برابر کوتاهی و گناهان خود کیفر گردند.

و به باور پاره ای دیگر منظور این است که: این احساس ترس و ناامنی به خاطر آن است که انسان خردمند، هماره در این اندیشه است که آیا به فرمان های خدا آن گونه که شایسته است عمل نموده و از هشدارهایش هشدار پذیرفته است، یانه؟ آری ، اگر انسان یقین داشته باشد که دریافت او از دین خدا دقیق و مطابق با خواست اوست، و به نیکویی هم انجام داده، و آن را پس از انجام، از آفت ها هم مصون داشته است، در

آن صورت می تواند از هر ترسی در امان باشد.

ویژگی پاکدامن و شرافت در ادامه ترسیم ویژگی های مردم شایسته کردار می فرماید:

وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ مردم شایسته کردار و کمال جو آن کسانی هستند که دامان عفت خود را به راستی پاک و پاکیزه نگاه می دارند و حفظ می کنند.

مگر نسبت به همسران و کنیزان خویش که در بهره وری از آنان و مهر و عشق به آنان نه نکوهشی در کار است و نه سرزنشی.

إِلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ

آن گاه هشدار می دهد که:

فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ پس کسانی که در روابط زناشویی چیزی فراتر از این را بجویند و بخواهند و از مقررات تجاوز کنند، اینان از مرزهای قوانین گذشته و به تجاوز و گناه در افتاده اند.

سپس در بیان وصف دیگر انسانهای ساخته شده می افزاید:

وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ و همانان که امانت ها را رعایت می کنند و در همه میدان های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دیگر عرصه ها به عهدها و پیمان های خویش وفادارند و از خیانت و عهدشکنی دوری می جویند.

گفتنی است که امانت دامنه گسترده ای دارد که وصیت ها، و امانت های مالی و حتی مدیریت ها(۶۹) و حکومت را نیز شامل می گردد.(۷۰)

پاره ای برآنند که امانت در این آیه عبارت از تصدیق واجبات و عمل به آنها و نفی نارواها و چیزهای حرام و دوری جستن از آنهاست.

در آیه بعد می فرماید:

وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ و همانان که برای ادای گواهی و شهادت بر اساس حق و عدالت

به پـا می خیزنـد، و کتمـان حقیقت نمی کننـد تـا عـدالت بر پـا گردد. منظور از گواهی و شـهادت در مورد فرد و یا گروه و یا چیزی، آن است که انسان چیزی را با چشم خود نظاره کنـد و یا با قرائن و شواهـد و دیـدن چیزهایی که انسان می تواند اظهار نظر درست نماید.

و نیز می افزاید:

وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ و کسـانی که بر نمازهـای واجب خـویش دقت می کننـد و از نظر وقت، شـرایط، رعـایت ارکـان و واجبـات نمـاز، و دیگر نکـات مراقب و محافظ نمازهای خود هسـتند و می کوشـند تا آنها را خداپسـندانه و خالصانه بخوانند و از نظر قالب و مفاهیم و معنویت و سازندگی و فرهنگ و پیام، آنها را پاس دارند.

از حضرت رضا(ع) آورده اند که فرمود:

اولئک اصحاب الخمسین صلوه من شیعتنا.

آنان از آن گروه از رهروان راه ما هستند که در زندگی اهل نمازهای واجب و نافله می باشند.

و از امام باقر آورده اند که فرمود:

هذه الفریضه مَن صلاها لوقتها، عارفا بحقها، لا یؤثر علیها غیرها کتب اللّه له بها برائه لا یعذبه...(۷۱)

این نمازهـای واجب را هر کسـی در وقت مقرر آنها، آن گونه که شایسـته و بایسـته است بخوانـد و حق آنها را بشـناسد و کار دیگری را بر آنها مقدم ندارد، به برکت آن ها سـند آزادی و نجات او از آتش و عذاب رسـتاخیز نوشته می شود؛ امّا کسی که آن ها را د ر وقت غیر مقرر بخوانـد و حق آنها را نشـناسد و دیگر امور را بر آن ها مقدم دارد، در آن صورت کار او به فضـل خدا بسته است که

او را ببخشد و مورد لطف قرار دهد، یا دچار عذاب و آتش سازد.

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ آری، کسانی که به این وصف ها و ویژگی ها آراسته اند، همان کسانی هستند که در بوستان های پرطراوت و زیبای بهشت گرامی داشته می شوند.

پرتوی از آیات دوازده ویژگی انسان های شایسته کردار

در آیات انسان پروری که گذشت قرآن شریف نکات ارزشمندی را طرح می کند و توجه می دهد که سخت در خور تعمق هستند؛ این ویژگی ها عبارتند از:

۱ - دوستی با خدا با رمز این دوستی هماره، که نماز واقعی است.

۲ - مداومت و گسست ناپذیری این دوستی به وسیله نماز.

۳ - پرداخت حقوق مالی و رعایت حقوق انسان ها.

۴ - ایمان به معاد و پاداش و کیفر خدا.

۵ - ترس از عدل خدا و کیفر او در مورد ستمکاران.

۶ - زندگی در حالت خوف و رجا، نه غفلت و بدبینی و یا خودخواهی و خوش بینی ساده لوحانه.

۷ - پاکدامنی و رعایت مقررات خدا در روابط زناشویی و بهره وری از غریزه جنسی.

۸ - قانون گرایی و رعایت مرزهای مقررات.

۹ - امانتداری.

۱۰ - وفاداری و رعایت عهدها و پیمان های فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، منطقه ای، ملی و فراملی و جهانی.

۱۱ - آمادگی مسئولانه برای گواهی به حق به خاطر بر پایی عدالت و دفاع از حقوق مردم و عدم بی تفاوتی و کتمان نکردن حقایق.

۱۲ - مراقبت از رابطه دوستانه و هماره با خدا و ادامه خالصانه و عارفانه آن.

محور این ویژگی ها

اگر به این ویژگی ها نیک بنگریم، در

می یابیم که قرآن در این برنامه های تربیتی و انسانی خویش می کوشد تا به انسان توجه دهد و او را یاری کند تا دریابد که نیک بختی و سعادت و رستگاری او در گرو این چهار اصل است که محور این آیات می باشد:

۱ - رابطه دوستانه و منطقی با پدید آورنده هستی،

۲ - رابطه دوستانه با همنوعان و همدینان،

۳ - رابطه شایسته و عادلانه و کمال جویانه، با خویشتن،

۴ - و رابطه دوستانه با طبعیت و همه پدیده ها.

۳۶ - پس کفرگرایان را چه شده است که به سوی تو می شتابند،

۳۷ - گروه گروه، از راست و چپ؟

۳۸ - آیا هر یک از آنان طمع می بندد که [با این روش به بهشت پرنعمت در آورده شود؟

۳۹ - چنین نیست. ما آنان را از آنچه [خود] می دانند آفریدیم.

۴۰ - پس به پروردگار خاورها و باخترها سوگند یاد می کنم که بی تردید ما توانا هستیم،

۴۱ - بر این که بهتر از آنان را جایگزین [آنان سازیم، و ما هرگز درمانده نیستیم.

۴۲ - بنابراین، آنان را واگذار تا در باطل [و بیداد] فرورونـد و بازی کنند تا روز [موعود] خود را که [به آن وعده داده می شوند دیدار نمایند.

۴۳ - روزی که از گورها با شتاب بیرون می آیند چنان که گویی به سوی هدف هایی می دوند؛

۴۴ - آن روز] دیدگان آنان [از شدت هراس فروافتاده است، [و]ذلّتی [سخت آنان را می پوشاند؛ این است آن روزی که به آنان وعده داده می شد.

نگرشی بر واژه ها

مهطع: این واژه به مفهوم کسی است که گردن

می کشد و دیده به جایی می دوزد و در جستجوی چیزی است. پاره ای آن را به مفهوم شتاب گرفتن معنا کرده اند. برخی نیز آن را تنها به معنی گردن کشیدن و با نگرانی و ترس از موقعیت خود جستجوکردن گرفته اند. واژه «مهطعین» جمع آن است.

عزین: این واژه جمع «عزه» هموزن «هبه» به مفهوم گروه های پراکنده آمده است.

اجداث: جمع «جدث» به مفهوم گور و گورها آمده است.

سراع: «سریع» به مفهوم شخصی یا چیزی است که با شتاب حرکت می کند.

ایفاض: از ریشه «افاضه» به مفهوم شتاب نمودن آمده است.

ترهقهم: از ریشه «رهق» به مفهوم فروگرفتن و پوشاندن آمده است، و در آیه منظور فروگرفتن پوشش و پرده ای از ذلت و خواری است.

نُصُب: به مفهوم بت هایی که برای پرستش نصب می کردند آمده است.

تفسیر

با این تاریک اندیشی باز هم در آرزوی بهشت هستند؟

در این آیات قرآن شریف در اشاره به تاریک اندیشی و عملکرد زشت کفرگرایان و ظالمان در برابر دعوت آسمانی و نجات بخش پیامبر، می پرسد راستی آنان با این تاریک اندیشی و بیداد بازهم در طمع رسیدن به بهشت پر نعمت خدا هستند؟

نخست می فرماید:

فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ این کفرگرایان و حق ستیزان را چه شده است که شتابان به سوی تو می شتابند.

منظور از کفرگرایان در آیه کسانی هستند که با پافشاری بر پرستش های ذلت بار، یکتایی خدا را انکار نموده و به بت پرستی و کیش شخصیت اصرار می ورزند. از این رو قرآن از انگیزه این بت پرستی و انحراف از خداپرستی و توحیدگرایی آنان می پرسد تا مغزهای آنان را تکان دهد و آنان را به اندیشیدن برانگیزد.

پاره ای

بر آنند که منظور نفاق گرایان هستند و نه کافران.

در مورد واژه «مهطعین» دیدگاه ها متفاوت است:

«ابوعبیده» می گوید: منظور کسانی هستند که به سوی پیامبر شتاب می کردند.

امّا از دیدگاه «حسن» منظور وارد شوندگان به سوی آن حضرت می باشند.

به باور پاره ای منظور کسانی هستند که به چشم دشمنی و کینه توزی به تو ای پیامبر! می نگرند.

آن گاه می افزاید:

عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ آنان را چه شده است که باشتاب و به صورت گروه گروه از راست و چپ به سوی تو می آیند.

آیا با این تاریک اندیشی و بیداد و پافشاری در ستم و حق کشی بازهم هر یک از آنان طمع می بندد که به بهشت پرنعمت خدا وارد گردد؟

أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ این بیان در حقیقت پاسخ نفاقگرایان و پایمال کنندگان مقررات خدا و حقوق مردم است که با آن همه بداندیشی و بدرفتاری، بازهم مغرورانه و خود پسندانه می گفتند: اگر به راستی آن گونه که محمد(ص) می گوید بهشت و دوزخی در کار باشد، ما در سرای آخرت و در بارگاه خدا مقام والایی داریم و هم چنانکه در دنیا بیشتر از مردم با ایمان ثروت و قدرت گردآورده ایم، آنجا نیز چنین خواهیم بود.

آری، در برابر این تاریک اندیشی و فریبکاری آن بیدادگران است که در این آیه می فرماید:

کَلَّا

نه، هرگز آن گونه که آنان می بافند نخواهند بود و آنان را به بهشت پرنعمت خدا راهی نیست.

إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ ما آنان از آنچه خود می دانند آفریدیم.

راستی چگونه کسی که از مشتی خاک و یا اندکی نطفه بی مقدار پدید

آمده است، تا این اندازه مغرور است که بدون عملکرد شایسته و اندیشه درست، خود را در خور بهشت و نعمت های وصف ناپذیر آن می نگرد؟ نه هرگز بهشت در گرو درست اندیشی و عدالت خواهی و رعایت حقوق خدا و بندگان اوست...

با این بیان خدای فرزانه روشنگری می کند که: انسان ها از نظر اصل و ریشه برابرند و ملاک برتری، درست اندیشی و ایمان به خدا و عبادت او و انجام کارهای شایسته است.

بنابراین چگونه این گروه های خودکامه و گناهکار می خواهند بدون ایمان و عمل و درست اندیشی و رعایت حقوق و کرامت دیگران و بدون تصدیق وحی و رسالت و پیام و پیامبر من، وارد بهشت گردند؟

از دیدگاه برخی منظور آیه این است که: ما آنان را به گونه ای آفریدیم که توان آگاهی و ایمان به خدا و خودسازی و خودشکوفایی را دارند و بسان چاریان نیستند که مسئول گفتار و عملکرد خود نباشند، بلکه به آنان خرد و شعور و فطرت و وجدان ارزانی گردیده است.

و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: ما آنان را از چیزی که خود می دانند به گونه ای آفریدیم که موضوع هدفداری، مسئولیت و انجام کارهای شایسته و پاداش و کیفر را نیک در می یابند. و این بیان بسان سخن کسی است که به دیگری بگوید : من به خاطر چیزی که خودت می دانی بر تو خشم گرفتم...

به پروردگار خاورها و باخترها سوگند

در ادامه سخن در همین مورد می افزاید:

فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ پس به پروردگار خاورها و باخترها سوگند که ما توانا هستیم آنان را نابود سازیم...

به باور «ابن

عباس» منظور از خاورها و باخترها در آیه، خاورها و باخترهای خورشید است، چرا که خورشید هر روز از روزهای سال، از نقطه ای طلوع و در نقطه ای غروب می کند. بنابراین خورشید به شمار روزهای سال، خاور و باخترِ تازه دارد تا در پایان سال به جایگاه دقیق خود باز گردد.

و پس از نابودی آن کفرگرایان و خودکامگان اصلاح ستیز، دیگران را جایگزین آنها سازیم، که بهتر و شایسته تر از اینان باشند و بر این کار در مانده نخواهیم بود.

عَلی أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ گفتنی است جمله که پایانی آیه به جواب قسم پیوند دارد و منظور این است که: این کفرگرایان نمی توانند بر ما پیشی گیرند و از قلمرو قدرت ما بگریزند و نمی توانند عذاب و کیفر عملکرد خود را پس و پیش کنند، چرا که ما آنان را آفریده ایم و هماره بر انجام هرکاری توانابیم.

آن گاه در هشداری سخت می فرماید:

فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا

پس آنان را واگذار تا در پندارها و سخنان باطل و بی اساس خود فرورروند.

وَ یَلْعَبُوا

و به بازی های احمقانه دل خوش دارند.

حَتَّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ تا روز موعود خود را که به آن وعده داده می شوند دیدار نمایند.

منظور از روزی که وعده داده می شوند، روز رستاخیز و روز حسابرسی و روز رسیدن به پاداش و کیفر کارهاست.

سپس در ترسیم روشن نشانه های آن روز بزرگ می افزاید:

یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً

آن روزی که آنان از گورهای خویش سر بر می آورند و شتابان به راه می افتند؛

کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ به گونه ای که گویی به سوی بت هایشان می دوند، تابا

تقرب جستن به آنها خود را نجات دهند!

به باور «ابن عباس» منظور این است که: گویی به سوی پرچمی که برای آنان برافراشته شده است می دوند.

امّا به باور «قتاده»، گویی آنان به سوی بت هایشان می دوند تا به آنها تقرب جویند و از عذاب سهمگین آن روز در امان بمانند!

و در آخرین آیه مورد بحث در بیان حال و روز آنان در روز رستاخیز می فرماید:

خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ

و این در حالی است که دیدگان آنان از شدت هراس و شرمندگی فروافتاده،

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

و ذلت و خواری آنان را فرا گرفته است ذلِكَ الْيَوْمُ الَّذِی كانُوا يُوعَدُونَ آری، این همان روزی است که به آنان بارها و بارها به وسیله پیامبر وعده داده می شد، اما آنان به جای بیداری و درست اندیشی و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق دیگران هم چنان بر طبل انکار و حق ستیزی و ستم و حق کشی می نواختند.

پرتوی از آیات در آیات انسان پروری که گذشت افزون بر آنچه آمد این نکات در خور نگرشی دیگر است:

۱ - اصل برابری انسان ها

برتری جویان و بیداگران قرون و اعصار در هر برهه ای از تاریخ با بهانه و دستاویزی خود را برتر و والاتر از همنوعان و همدینان خویش جازده و با این شگرد خود را عزیز بارگاه خدا،(۷۲) سایه بلند پایه او، بندگان برگزیده او به خورد خلق اللّه داده و آنان را به اسارت کشیده اند؛ اما قرآن در این آیات روشنگری می کند که همه انسان هارا از نطفه ای بی مقدار آفریده و از نظر انسانیت، سیاه و سفید، زورمدار و ناتوان، شرقی و غربی،

ثروتمند، و تهیدست، زن و مرد همه و همه انسان هستند و کسی انسان برتر نیست تا فرماندهی و آزادی و امنیت و امتیازات از آنِ او باشد و حقارت و فرمانبری و اسارت از آن دیگران.

۲ – حقوق انسانی برابر

از اصل مترقی برابری انسانی و نفی پندار زشت و اسارت آور برتری جویی و برتری طلبی خودکامگان و امتیازجویان قرون و اعصار، میوه شیرین و دل انگیز حقوق و کرامت بشری و شهروندی یا حقوق انسانی برابر ولادت می یابد؛ همان چیزی که تاریک اندیشان آن را انکار می کنند و حتی به بهانه خدا و با دستاویز ساختن مذهب، برآنند تا برتری طلبی و انحصارگری و خودکامگی و حق کشی خود را توجیه نمایند. مگر برتری جویانِ یهود، قانون ستیزی و عملکرد فراقانونی و حقوق انحصاری خود را با ادعای فرزندان خدا و دوستان ویژه او بودن توجیه نمی کردند؟

و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء اللّه و احباؤه...(۷۳)

مگر راه هدایت و نجات و رستگاری و کامیابی را در انحصار خود و دار و دسته خود نمی پنداشتند؟

و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا.(۷۴)

و مگر راز دین باوری و راه دینداری و کلید بهشت خدا را هم در انحصار خویش و در دستان خود جانمی زدند تا بدین وسیله، قدرت و امکانات ملت ها را ببرند و یکه تاز میدان ها باشند؟

اما قرآن در این آیات روشنگری می کند که وقتی انسان ها در اصل انسانیت برابرند، حقوق انسانی و شهروندی برابر نیز خواهند داشت، و همگان باید از حقوق بشر برخوردار باشند. نباید به خاطر اندیشه و عقیده و سلیقه، حق آزادی و امنیت و کرامت کسی مورد تعرض قدرت های دوزخی قرار گیرد،

چرا که همه انسان ها یا در دین با هم برادرند و یا در انسانیت برابر.

اما اخ لک فی الدّین او نظیر لک فی الخلق.(۷۵)

۳ - گوشه ای از حال و روز ظالمان در روز رستاخیز

و نیز در آیاتی که گذشت، قرآن شریف صحنه هایی از حال و روز ستمکاران را برای عبرت آموزی و بیداری انسان ها به تابلو می برد که راستی اندیشاننده و هراس آور است، این گونه:

۱ - آنان در روز رستاخیز وحشت زده از گورهای خویش سر بر می آورند.

۲ - هراسان و شتابان برای آگاهی از سرنوشت خویش به هر سو گردن می کشند و می دوند.

۳ - دیدگانشان از وحشت و هراس به زیرافتاده و ژست فروتنی می گیرند.

۴ - پوششی از خفت و خواری همه وجودشان را می گیرد و می پوشاند.

۵ - و آن گاه احساس می کنند که با تاریک اندیشی و خودکامگی خویش در دنیا سخت باخته اند و تباهی و عذاب خریده اند.

بار خدایا! به لطف خود ما را در آن روز سهمگین پناه ده! آمین رب العالمین.

تفسیر اطیب البیان

سوره معارج ، غرض سوره :توصیف روز قیامت و آن عذابی که خداوند برای کافران مهیا کرده است و ذکر وضع منافقان اطراف پیامبرص که بعضی از احکام دین را رد می کردند.

(۱) (سال سائل بعذاب واقع):(سائلی از کفار، درخواست عذابی کرد که لامحاله واقع می شود)

(۲) (للکافرین لیس له دافع):(و کافران دفعی برای آن ندارند)(سئوال)یعنی طلب و درخواست یا دعا.می فرماید: درخواست کننده ای از کفار، عذابی را از خدا درخواست کرد که مخصوص کافران است و قطعا بر آنان واقع می شود و آنها هیچ دافعی برایش ندارند وچه

درخواست کننـد و چه نکنند، واقع شدنیست و همین کلام در واقع نوعی جواب تحقیرآمیز و تهکم نسـبت به آن سائل است .و در تفسـیر مجمع البیـان از امام صادق ع نقل شـده که پس از آنکه رسولخـدا ص ،علی ع را به خلافت نصب کرد و فرمود:(من کنت مولاه فهذا علی مؤلاه هر کس من مولای اویم ، پس این علی مولای اوست)، این خبر در شـهرهای گوناگون پخش شـد و به گوش نعمان بن حارث فهری رسید، او از دیار خود حرکت کرده و به نزد رسولخدا ص مشرف شد و عرضه داشت : به ما دسـتور دادی که به لااله الا الله شـهادت بدهیم واعتراف کنیم که تو فرسـتاده خدایی ، و دستور دادی که جهاد کنیم و حج بجا بیاوریم ،روزه بگیریم و نماز بخوانیم و زکات بـدهیم و ما هم قبول کردیم ، آیا به این مقدار راضـی نشدی تا اینکه پسـر عمت را به خلافت نصب نموده و گفتی (هر کس من مولای اویم ،این علی مولای اوست)، حـال بگو این مسـأله از ناحیه خودت بود و یا از ناحیه خـدای تعالی ؟ پیامبر ص فرمود: به آن خدایی که جز او معبودی نیست ، این دسـتور از ناحیه خدا بود، نعمان بن حـارث برگشت ، در حـالیکه می گفت : بارالهـا اگر این سـخن حق است واز ناحیه توست سـنگی از آسـمان برسـر ما ببار، همینکه سخنش تمام شد، خداوند سنگی آسمانی بر سرش کوبید و او را در جا کشت و آنوقت خدا آیه را نازل فرمود.

(۳) (من الله ذی المعارج):(از ناحیه خدایی

که در درگاهش برای فرشتگان مراتبی دارد)

(۴) (تعرج الملئکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه): (ملائکه وروح در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند)

(۵) (فاصبر صبرا جمیلا):(پس تو به خوبی صبر کن)

(۶) (انهم یرونه بعیدا):(کفار آن روز را دور می پندارند)

(۷) (و نریه قریبا):(و ما آن را نزدیک می بینیم)یعنی کافران از عذاب هیچ دافعی از جانب خدای صاحب معارج ندارند و یا این امرعذابی از ناحیه خدای ذی المعارج است ، معارج یعنی نردبانها یا رتبه ها، و مفسران آن رابه معنای مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام رجوع به خدای سبحان به آن عروج می کنند تفسیر کرده اند، پس خدای سبحان مراتب ومعارجی از ملکوت و مقاماتی ازپایین به بالاـ دارد که هر مقام بالاتر، از مقام پایینتر شریفتر است و ملائکه و روح که ازعالم امر است هر یک به حسب قربی که به خدا دارند در آن مقامات بالا می روند و این مقامات حقیقی و ملکوتی هستند نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری و این امر درروز قیامت واقع می شود که مقدارش پنجاه هزار سال از سالهای دنیویست ، لذا ملائکه وروح در روز قیامت به سوی خدای تعالی باز می گردند، زیرا قیامت روزیست که اسباب و وسائط از بین رفته و روابط بین مسببات قطع می گردد و ملاـئکه هم چون وسائط موکل بر امور عالم و حوادث هستی می باشند، در روز قیامت به سوی خدا بازگشته و به معارج خود عروج می کنند و همگی در پیرامون

عرش صف می کشند و در آنروز انسان آنچه را که خدا به او اعطاء کرده از دست می دهد و هیچ قدرت و استطاعتی نخواهد داشت که آن را در امری که شایسته است بکار ببرد و در آن زمان برایش آشکار می شود که امر وملک فقط مختص به خدای واحد و قهار است .از رسولخدا ص سئوال شد: روز قیامت چقدر طول می کشد؟ فرمود: قسم به آنکه جان محمد در دست اوست ، برای مرد مؤمن آنقدر سبک است که به قدر یک نمازواجبی که در دنیا بخواند، بیشتر طول نمی کشد(۹).در ادامه خطاب به رسولخدا ص می فرماید: تو در برابر درخواست عذاب و استکباراین کفار صبری جمیل نما و جزع و شکایت نداشته باش ،(صبر جمیل صبریست که خالص بوده وشائبه ای از بی تابی و شکایت در آن نباشد)چون روز عذاب آنها و یا روز قیامت نزدیک است اگر چه که آنها را دورمی پندارند و آمدنش را بعید می دانند، این عذاب نزدیک و تخلف ناپذیر است

(۸) (یوم تکون السماء کالمهل):(روزیکه آسمان چون مس مذاب می شود)

(۹) (و تکون الجبال کالعهن):(و کوهها مانند پشم حلاجی شده می گردند)

(۱۰) (ولایسئل حمیم حمیما):(وهیچ حامی ودوست صمیمی ازدوستش سراغ نمی گیرد)می فرماید: در روز قیامت آسمان مانند مس مذاب (یا طلا، یا روغن و یا قیرمذاب)می شودو کوهها مانند پشم زده و حلاجی شده می گردند و آنوقت هیچ خویشاوند نزدیک و دلسوزی از حال خویشاوند خود پرسش نمی کند، چون هر کس آنقدر به خودش مشغول است که بکلی دیگران را از یاد می برد.

(۱۱)

(یبصرونهم یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه):(با اینکه خویشاوند و دوستان هر کسی را به او نشان می دهند، اما مجرم آرزو می کند که ای کاش می شد فرزندان را در آن روز در برابر عذاب فدا کرد)

(۱۲) (و صاحبته و اخیه):(و دوستان و برادرش را)

(۱۳) (و فصیلته التی تؤویه):(و خویشاوندانی که او را از خود می دانستند)

(۱۴) (و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه):(و بلکه همه مردم زمین را تا بلکه خودش از عذاب نجات پیدا کند)می فرماید: در روز قیامت خویشاوند نزدیک هر کسی را به او نشان می دهند، ولی اوبه جهت گرفتاریهای خودش نه تنها احوالی از آنان نمی پرسد، بلکه به جهت شدت عذابش آرزو می کند که ای کاش می توانست نزدیکترین خویشاوندان و گرامی ترین عزیزان خود نظیر فرزندان ، برادران ، دوستان و عشیره خود را فدا کند و حتی همه انسانهای روی زمین را (اگر می توانست) فدا کند، تا شاید بتواند از عذاب نجات بیابد.

(۱۵) (کلا انها لظی):(اما هیهات ، آتش دوزخ شعله ور است)

(۱۶) (نزاعه للشوی):(که در هم شکننده اعضای بدن و کننده پوست است)

(۱۷) (تدعوا من ادبر و تولی):(می خواند آن را که پشت کرده و روی گردانده)

(۱۸) (و جمع فاوعی):(و مال را جمع نموده و حفظ کرده)می فرماید: هیهات چه آرزوی باطلی که هرگز عملی نمی شود، آتش جهنم شعله وراست و اعضاء و جوارح واردین خود را می سوزاند و آنها را خرد کرده و در هم می شکند، و هر فرد متکبر معرض

و روی گردان از حق را بسوی خود فرا می خواند تاعذابشان کند، چون آنها به جای عبادت خدا اموال را جمع نموده و در گنجینه ها طلا ونقره نگهداری کردند و آن را به سائل و فقیر ندادند.

(۱۹) (ان الانسان خلق هلوعا):(آری انسان حریص آفریده شده)

(۲۰) (اذا مسه الشر جزوعا):(وقتی که شری به او می رسد جزع می کند)

(۲۱) (و اذا مسه الخیر منوعا):(ووقتی که خیری به او می رسدازدیگران دریغ می کند)(هلع) یعنی شدت حرص و هلوع کسی است که (همچنانکه این آیات توضیح می دهد) هنگام برخورد با ناملایمات بسیار جزع و فزع می کند و وقتی خیری به اومی رسد، از انفاق به دیگران امتناع می کند.و انسان اینگونه آفریده شده که حریص است و این حرص او را به کمال وجودی می رساند و از فروع حب ذات است و به خودی خود امر ناپسندی نیست ، بلکه وقتی بداست که انسان آن را در جایی که نباید، بکار برده و درست تدبیر نکند، ولی این صفت هلوع و حریص بودن مانند سایر صفات اخلاقی اگر در حد وسط نگه داشته شود و به افراط و تفریط منجر نگردد، مذموم نیست ، و اگر حرص نبود انسان به دنبال جلب خیر وکمال و دفع شر از خود بر نمی آمد، پس طفل که به دنیا می آید، مطابق غرائز و عواطفش به دنبال جلب نفع و دفع ضرر از نفس خویش است ، ولی وقتی به سن عقل و رشد برسدو حق و باطل را درک کند، آنوقت متوجه شود که بسیاری امور که آنها را حق می

پنداشـته باطل بوده و بعضـی باطلها حق بوده است .و در این مرحله اگر بر طبق هوای نفس رفتار کند و به حکم عقل سـر ننهد، خداونـد بردلش مهر می زنـد و دیگر قـدرت درک حق را نخواهـد داشت .اما اگر عنایت الهی او را دریابـد، همه غرائز او و از آن جمله حرصـش به جـای حرص بر هوای نفس ، حرص بر خیر واقعی و حق طلبی می شود، و چنین فردی دیگر در برابرهیچ حقی اسـتکبار نمی ورزد و به هیـچ صـاحب حقی سـتم نمی کنـد.همچنانکه فرمود:(و امـا من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فـان الجنه هی المأوی (۱۰) و امـا هر کس که از مقـام پروردگارش خوف داشـته و نفس خود را از هوا مانع شود، همانا بهشت مـأوای اوست)و چنین کسـی همـواره از شـر اخروی (یعنی معصـیت و عواقب آن)خوف خواهـدداشت و همیشه بسوی آمرزش پروردگارش شـتاب می کند، اما در برابر خیر و شر دنیوی از حدودی که خدا برایش معین کرده تجاوز نمی کند و در هنگام برخورد با گناه ومعصـیت حرص خود را بوسـیله صبر کنترل می نماید و نیز در برابر ناملایمات صبر وبردباری دارد و در برابر سـختی عبادت هم خویشـتنداری می کند، در این صورت حرص به منافع واقعی برای چنین فردی صـفت کمالی محسوب می شود و در مقابل این فردکسـی است که از حق روی گردانـده و به باطل گردن نهاده و مطابق هوای نفسـش رفتارمی کند و قلب خود را از یاد خدا غافل نموده و نعمت الهی را مبدل به کفر کرده و نفس خود را

بوسیله این اعمال لایق جهنم می سازد که جایگاه بسیار بدیست .

(۲۲) (الا المصلین):(به جز نماز گزاران)

(۲۳) (الذین هم علی صلاتهم دائمون):(کسانی که در نماز خود مداومت دارند)

(۲۴) (و الذین فی اموالهم حق معلوم):(و کسانی که در اموالشان حقی معین است)

(۲۵) (للسائل و المحروم):(برای سائل و محروم)

(۲۶) (و الذین یصدقون بیوم الدین):(و کسانیکه روز جزا را تصدیق می کنند)

(۲۷) (و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون):(و آنها که از عذاب پروردگارشان نگران هستند)

(۲۸) (ان عذاب ربهم غیر مامون):(چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست)

(۲۹) (و الذین هم لفروجهم حافظون):(و کسانیکه فروج خود را حفظ می کنند)

(۳۰) (الاـ علی ازواجهم اوما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین):(مگر در موردهمسران و کنیزان خود که در این صورت مورد ملامت قرار نمی گیرند)استثناء از (هلوع) است ، و اینکه از میان همه صفات مؤمنین ، نماز را ذکر می کند به جهت شرافت نماز است که ستون دین می باشد، به علاوه نماز تأثیر فراوانی در دفع صفت رذیله هلع مذموم دارد، همچنانکه می فرماید:(ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر(۱۱) همانا نماز از اعمال زشت و بد مانع می شود)در ادامه می فرماید: آنها در نمازشان مداومت دارند، چون کمال اثر عمل فقطبوسیله تداوم حاصل می شود، نه با سهل انگاری و تنبلی ، و کسی که نماز خوان باشددارای اطمینان نفس و آرامشی می گردد و خود را به تمامه در اختیار و تحت تسلطپروردگارش می بیند و لذا وقتی شری به او می رسد می گوید: این امر بر من آسان است

،چون نزول این امر تحت نظارت پروردگارم بوده است .و نیز این افراد استثناء شده در اموالشان حقی معین برای درخواست کننده فقیر و نیزمحروم آبرومندی که درخواست نمی کند قرار می دهند و این حق معلوم (زکات) نیست ،بلکه مطلق انفاق در راه خداست .و نیز این افراد، روز قیامت و روز جزا را عملا تصدیق می کنند و مراقب نفوسشان هستند که مبادا از ذکر خدا غافل شود و هر عملی که با آن مواجه می شوند آن چیزی راکه خدا دوست می دارد و اراده نموده انجام می دهند و هر عملی را که خدا آن رانمی پسندد ترک می کنند، در نتیجه روش زندگی آنها مانند روش کسانیست که به رأی العین می بینند و یقین دارند که هر عملی که بجا می آورند بزودی بواسطه آن محاسبه و جزا داده می شوند، چنانچه عمل خیر باشد به جزای خیر و اگر عمل شر باشد به عقوبت و عذاب .و نیر آنها از عذاب پروردگارشان خائف و هراسانند، در نتیجه از محارم الهی پرهیزمی کنند و در راه خدا جهاد می نمایند و در اعمال صالحه مداومت دارند و با اینحال اعتمادی به اعمال خود ندارند و خود را ایمن از عذاب الهی نمی دانند، چون ایمنی ازعذاب با خوف و اشفاق نمی سازد.درادامه می فرماید: عذاب پروردگارت غیر مأمون است ، یعنی هیچ کس نمی تواندنسبت به عذاب خدا خود را ایمن بداند، چون اولا): هیچ چیز به جز اطاعت درونی نمی تواند انسان را از عذاب نجات دهد، ثانیا): اطمینانی هم به نفس و درون انسان نیست ،

چون نفس سرکش است و انسان حریف او نمی گردد مگر به آن مقداری که سبحان بخواهد و به او قدرت دهد، چون او مالك هر چیز است و مملوك چیزی نیست ، ثالثا):هر چند خداوند به اهل طاعت وعده نجات داده و او هرگز خلف وعده نمی کند، اما این موضوع قدرت او را مقید نمی کند و به هر چه بخواهد قادر است ، به همین دلیل هم هیچ کس نباید خود را از عذاب او ایمن بداند کمااینکه درکلام مجیدش فرموده ، ملائکه و انبیاء و اولیاء الهی هم از مقام او خوف و خشیت دارند(۱۲)،بنابراین مؤمنین در ترسیدن از عذاب الهی محقند، در ادامه می فرماید: آنها مراقب فروج خودهستند، یعنی شهوت خود را از فحشاء و محارم باز می دارند و فقط به آن حدودی که شرع تعیین نموده محدود بوده و اطفاء شهوت می کنند(از راه همسر یا کنیز)(۱۳)، وبنابراین در این امر مورد ملامت واقع نمی شوند.

(۳۱) (فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون):(پس هر کس در راه اطفاءشهوت به دنبال چیزی به جز این باشد، چنین افرادی تجاوزگرند)

(۳۲) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون):(و کسانی که امانت ها و پیمان خود را محترم می شمارند)

(۳۳) (و الذین هم بشهاداتهم قائمون):(و کسانی که به پای شهادت خودمی ایستند)

(۳۴) (و الذین هم علی صلاتهم یحافظون):(و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند).

(۳۵) (اولئك فی جنات مکرمون):(چنین افرادی در باغهای بهشت مورد احترام واکرامند)در ادامه مطلب سابق می فرماید: کسانی که به غیر از طرق ارائه شده در شرع ، بدنبال راه دیگری برای

اطفاء تمایلات شـهوانی خود باشـند افرادی تجاوز گر هستند و صفات دیگر مؤمنین این است که امانتها و پیمانها را مراعات می کنند، یعنی در اماناتی که به آنهاسپرده شده خیانت نمی کنند و پیمانها را محترم می شمارند و نقض نمی کنند و مراد از(عهد) همه قراردادهای زبانی یا عملیست که انسان با غیر خود می بندد، در ادامه می فرماید: این مؤمنان کسانی هستند که از تحمل و ادای شهادتی که تحمل کرده انداستنکاف نمی ورزند و شهادت خود را بدون کتمان و تغییر ادا می کنند، و نیز صفات کمالیه نماز را رعایت می کننـد و آن را با کیفیت مطلوب و مطابق دسـتورات شارع به انجام می رساننـد، اینچنین افرادی در بهشـتهای عظیم و غیر قابل وصفی غرق در نعت بوده ومورد احترام هستند.

(۳۶) (فمال الذین کفروا قبلک مهطعین):(این کفار را چه شده که پیرامون تومی چرخند و چشم از تو بر نمی دارند؟)

(۳۷) (عن الیمین و عن الشمال عزین):(و از چپ و راست تو متفرق می شوند)

(۳۸) (ایطمع کل امری ء منهم ان یدخل جنه نعیم):(آیا هر یک از آنها طمع دارند که تقدیر الهی را بر هم زده و وارد بهشـت نعیم شوند؟)

(۳۹) (کلا اناخلقناهم مما یعلمون):(نه ، حاشا کوچکتر از این هسـتند و می دانند که ما آنها را از چه خلق کرده ایم)خطاب به رسولخـدا ص می فرمایـد: وقـتی کـافران بـه جهت کفر و اسـتکبارشان ،جایگاهشـان دوزخ است ، پس این کفـاری که نزد تو هستند چه شده که به تو روی می آورند و چشم از تو بر نمی دارند؟ به ظاهر

نزد تو مجتمع هستند، ولی از چپ وراست تو متفرق می شوند، آیا طمع دارند که داخل بهشت شوند و خدا را به عجز آورندو از قضای حتمی او سبقت بگیرند؟ با اینکه او این قضا را رانده که فقط مؤمنان صالح داخل بهشت شوند؟ ابدا این امر تحت اختیار آنها نیست و نمی توانند خدا را به عجزآورند و اصولاـ محال است که این کفار با حال کفر وارد بهشت شوند، آنها خودشان می دانند که ما ایشان را از نطفه و آبی پست خلق کرده ایم ، بنابراین برای ما آسانست که اینها را از بین برده و قومی دیگر بجای آنها خلق کنیم که بهتر از ایشان و مؤمن باشند وچیزی از احکام خدا رارد نکنند و هیچ کس نمی تواند بر قضاء و قدر ما سبقت بگیرد وما را به عجز آورد، تا این کفار هم طمع کنند که بتوانند این عمل را انجام دهند و قضا وقدر ما را نقض کرده و با حالت کفر داخل در بهشت شوند، چون ما اینچنین مقدرکرده ایم که کافر هرگز وارد بهشت نگردد.

(۴۰) (فلا اقسم برب المشارق و المغارب انا لقادرون):(پس نه € سوگند به پروردگار همه مشرقها و مغربها که ما قادریم)

(۴۱) (علی ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین):(بر اینکه اینان را منقرض کرده و به جای آنها خلقی بهتر بیافرینم و ما هرگز سبقت گرفته نمی شویم)

(۴۲) (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون):(پس آنها رارها کن تا در جهل و کفر فرو روند و سرگرم باشند تا ناگهان روزی را که

وعده داده شده اند ملاقات کنند)

(۴۳) (یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون):(روزی که به سرعت از قبرها بیرون می آیند و همه به سرعت به سوی یک نقطه براه می افتند، گویا به سوی علامتی روان می شوند)

(۴۴) (خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون):(اما درحالتی که چشمهایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده و ذلت از سراپایشان می بارد،این است همان روزی که وعده داده شده بودند)مراد از مشارق و مغارب ، مشرق و مغرب خورشید است که هیچ روزی از مشرق روز قبل طلوع نمی کند و در مغرب همانروز نیز غروب نمی نماید، مگر در سال آینده درهمان روز و همان ماه (در این صورت این معنا اشارتی به کروی بودن زمین دارد)شایدهم مراد از مشارق و مغارب ، مشرقهای همه ستارگان و مغربهای آنها باشد.به هر جهت می فرماید هر چند که احتیاجی به قسم نیست ، اما سوگند می خورم به پروردگار مشرقها و مغربها(یعنی ذات مقدس الهی) که ما قادریم ، یعنی من که مبدأخلقت انسانها در قرون متوالی هستم و اداره کننده و مدبر مشرقها و مغربهایم ، یقیناقادرم و هیچ حادثه ای مرا به ستوه نمی آورد و مانع از حدوث امر دیگر نمی گردد، چون همه حوادث فعل من است و من یگانه رب آنها هستم ، (خداوند در این قسم با همه کوتاهی التفات از غیبت به تکلم رابکار گرفته و وجه آن تأکید قسم است)بنابر اینن قادرم که این کفار ناچیز و بی مقدار را از بین برده و به جای آنها قومی که بهتر

از ایشان بوده و با ایمان و پیرو حق باشند، خلق کنم ، و ما هرگز مسبوق واقع نمی شویم ، یعنی هرگز مغلوب نمی گردیم ، و هیچ مخلوقی نمی تواند مانع از نفوذ اراده ماشود و بکار بردن صیغه متکلم وحده در عبارات (انا لقادرون)و(ما نحن بمسبوقین)برای اشاره به عظمت و قدرت الهی و ذکر ربوبیت حق برای مشارق ومغارب به جهت تعلیل قدرت است ، یعنی کسی که تدبیرموجودات به او منتهی می شود،لزوماهیچ موجودی نمی تواند او را عاجز کند.در ادامه خطاب به رسولخدا ص می فرماید: آنها را در آنچه هستند رها کن واصراری در ایمان آوردن آنها و موعظه و اندرزشان ،نورز و خود را به تعب نیفکن ،چون آنها از اصرار و لجبازی خود خیری نمی بینند و این اصرارشان مانند بازی وسرگرمیست که جز در عالم خیال هیچ سود حقیقی درآن نیست ، پس باید به حال خودرها شوند تا روز قیامتی را که وعده داده شده اند، ملاقات کنند و در آن روز عذاب مخصوص آنهاست .روزی که آنها از قبرها به سرعت بیرون می آیند گویا به سوی نشانه هایی که برای هدایت رهروان نصب شده است می شتابند تا راه را پیدا کنند و حالتشان به گونه ایست که از مشاهده عظمت و کبریایی حق تعالی در عرصه محشر تمام اعضایشان خاشع شده وآثار خشوع قلبی در چشمهایشان آشکار گشته و ذلت به آنها احاطه یافته ، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می شدند، همین روز است .

تفسیر نور

«معارج» جمع «مَعرج» به معنای محلّ عروج و صعود است و

مراد از آن، آسمان هاست که محلّ نزول و عروج فرشتگان می باشد.

مرحوم علامه امینی قدس سره در کتاب شریف الغدیر<۳۹۸> نام سی نفر از بزرگان مفسّرین و محدّثین، از قرن سوم هجری تا قرن چهاردهم را نقل کرده که گفته اند: شأن نزول آیه <<سأل سائل>> مربوط به شخصی می باشد که به پیغمبر گفت: نصب امیرالمؤمنین به خلافت در روز غد

از طرف خودت بود یا از طرف خدا؟! ما را به حج و روزه و زکات فرمان دادی و ما قبول کردیم، امّا راضی نشدی، تا آن که پسر عموی خودت را بر ما حاکم کردی! سپس گفت: <<اللّهم اِن کان هذا هو الحقّ من عندک فامطر علینا حجاره من السماء>><۳۹۹> خدایا اگر این امر حق

از آسمان سنگی بباران (تا نابود شویم و شاهد چنین روزی نباشیم). سنگی فرود آمد و او نابود شد و این آیه نازل شد. <<سأل سائل بعذاب واقع>>

۱- یادآوری برخی حوادث جزئی و فردی، برای عبرت دیگران لازم است و باید حفظ شود. (سائل یک نفر بود که قهر خدا او را نابود کرد، ولی این ماجرا در متن قرآن مطرح می شود تا تمام انسان ها در طول تاریخ بخوانند.) <<سأل سائل بعذاب واقع>>

۲- تقاضای نابجا، مغرضانه و لجوجانه می تواند حادثه آفرین باشد. <<سأل سائل بعذاب واقع>>

۳- تا وقتی عذاب الهی نازل نشده، راه توبه و دفع عذاب با صدقه باز است، امّا عذابی که در حال نزول است، راه نجاتی از آن نیست. <<بعذاب واقع... لیس له دافع>>

نیش و نوشهای برخی مسلمانان و مخالفان به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در ماجرای نصب حضرت علی علیه السلام به امامت در غدیر خم، به

قدری بود که خداوند، پیامبرش را سفارش به صبر می کند. <<سأل سائل بعذاب... فاصبر صبراً جمیلًا>>

کـافران، اصل معاد را امری بعیـد می شـمرند و آن را دور از ذهن و عقل می داننـد، در حالی که در نزد خداونـد، قیامت امری قطعی و واقع شدنی است، پس امری نزدیک است. <<انهم یرونه بعیدا و نراهُ قریبا>>

حدود بیست مرتبه خداوند پیامبرش را در قرآن به صبر دعوت کرده است، آن هم صبر جمیل، که در آن جزع و فزع و سخنان ناروا نباشد. البتّه خطاب صبر به پیامبر است، ولی امت نیز باید صبر داشته باشند.

برای بر پـا شـدن قیامت، نظام موجود زمین و آسـمان به کلّی دگرگون می شود. در قرآن تعبیراتی است که این بهم خوردن را بیان می کنـد، چنانکه می فرمایـد: <<یوم نطوی السـماء کطیّ السـجلّ للکتب>><۴۰۰> آسـمان را مثـل طومار درهم می پیچیم.<۴۰۱>

۱- حتّی پیامبر، نیازمند توصیه به صبر و پایداری هستند. <<فاصبر صبراً جمیلًا>>

۲- کسی که قیامت را نزدیک ببیند، در برابر مشکلات صبر و پایداری می کند. <<فاصبر... نراه قریباً>>

۳- نظام موجود در آسمان، پایانی دارد و روزی نابود می شود. <<یوم تکون السّماء کالمهل>>

«یَفتدی» به معنای فدیه و عوض دادن برای رهایی و نجات است. «فَصیله» به معنای فامیلی است که انسان از آن جدا شده است. «تؤیه از «مـأوی به معنـای پنـاه دادن است. «لَظی شـعله خـالص آتش است. «اَوعی از «وعاء» به معنای ظرف است و مراد از آن، ذخیره کردن چیزی

ر ظرف است. «شَوی به پوست اطراف بدن گویند.

مجرم در قیامت سه آرزو می کند:

الف) با خاک یکسان شود. <<لو تُسوّی بهم الارض>><۴۰۲>

ب) از اعمالش دور شود. <<امداً بعیداً>><۴۰۳>

ج)

با فدیه دادن رها شود. <<یوم یودّ المجرم لو یفتدی...>>

مجرم برای فدیه دادن و نجات یافتن، فرد یا گروهی را انتخاب نمی کند، بلکه می گوید: همه را بگیرید و مرا آزاد کنید؛ فرزند، همسر، برادر، فامیل و همه مردم زمین. (کلمات با حرف واو عطف شده نه با حرف «اَوْ»)

در آن روز، عاطفه فرزندی، غیرت همسری، محبّت برادری و حمایت فامیلی و آشنایی مردمی همه فدا می شود، ولی چه سود؟!

بر اساس این آیات، عوامل دوزخی شدن چهار چیز است: فرد در ظاهر به حق پشت می کند: <<ادبر>> در قلب تنفّر دارد و روی بر می تابد: <<تولّی > ثروت اندوزی می کند: <<جمع>> و به دیگران نمی دهد. <<فاوعی >

۱- به دوستی ها و روابط گرم دنیوی دل نبندید که در آخرت به کار نیاید. <<لا یسئل حمیم حمیماً>>

۲- در قیامت، شکنجه روحی وجسمی با هم است. نشان دادن خویشان ودوستان صمیمی به انسان و بالعکس، بالاترین شکنجه روحی است. <<یبصّرونهم>>

۳- مجرم در آن روز، نجات خود را از عذاب، به قیمت نابودی همه می خواهد. <<یودّ المجرم لو یفتدی... ببنیه و صاحبته و اخیه... و من فی الارض جمیعاً ثمّ ینجیه>>

۴- مراقب باشیم که در دنیا به خاطر رفاه همسر و فرزندان و جلب رضایت دوستان و خویشان، خود را دوزخی نکنیم. زیرا در آن روز هیچ یک از آنها به داد ما نمی رسند و به درد ما نمی خورند. <<لو یفتدی... ببنیه و صاحبته و اخیه>>

۵ - غریزه حبّ ذات، بالاترین غرایز است. <<لو یفتدی... من فی الارض جمیعاً ثمّ ینجیه>>

۶- آتش دوزخ شعور دارد و مجرم شناس است. <<تدعوا من ادبر و تولّی >

«هَلوع» به معنای انسان بی صبر و

حریص است.

خداوند در برخی آیات، آفرینش انسان را بهترین: <<خلقنا الانسان فی احسن تقویم>><۴۰۴> و خود را بهترین خالق شمرده است: <<احسن الخالقین>><۴۰۵> امّا در این آیات، تصریح شده که انسان، حریص و بخیل آفریده شده است. این دو چگونه با یکدیگر قابل جمع است؟

پاسخ: در آفرینش انسان، امور متضادّ قرار داده شده و این رمز تکامل است. نفس، انسان را به بدی سوق می دهد: <<انّ النّفس لأمّاره بالسّوء>><۴۰۶> ولی عقل، انسان را از آن باز می دارد: <<نَهی النّفس عن الهَوی ><۴۰۷> و رشد انسان در انتخاب میان این تقابل ه

که به تربیت و تزکیه انسان می انجامد.

بر اساس روایات، بهترین عمل آن است که تداوم داشته باشد.<۴۰۸> <<الّذین هم علی صلاتهم دائمون>>

روایات زیادی در مورد حرص وارد شده ۴۰۹> که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«الحرص لا یزید فی الرزق» حرص، رزق را زیاد نمی کند.

«مَن کثر حرصه... ذلّ قدره» کسی که حرصش بیشتر باشد، خوار و ذلیل می شود.

«رُبَّ حریص قتله حرصه» چه بسا انسان حریص که حرصش او را بکشد.

«لیس لحریص غناء» حریص، هرگز بی نیاز نمی شود.

«الحرص یُرزی بالمروه» حریص، مروّت و جوانمردی خود را از دست می دهد.

«الحرص مطیّه التّعب» حرص، بستر رنج هاست.

«لا حَیاء لحریص» حریص، به خاطر رسیدن به مال، عفّت و حیا را کنار بگذارد.

«الحریص الاسیر» حریص، اسیر است.

«الحرص علامه الفقر» حرص، نشانه فقر است.

«الحرص یفسد الایقان» حرص، یقین به مقدّرات الهی را فاسد می کند.

«الحرص موقع فی کثیر العیوب» حرص، انسان را در عیوب بسیاری قرار می دهد.

«لا یلقی الحریص مُستریحاً» انسان حریص، آسایش و راحتی ندارد.

۱- نشانه حریص بودن دو چیز است: جَزَع به هنگام سختی و بُخل به هنگام کامیابی. <<هلوعاً اذا مسّه

الشر جزوعاً و اذا مسّه الخیر منوعاً>>

۲- ریشه بسیاری از ناهنجاری ها، حرص و بخل است. <<جزوعاً... منوعاً>>

۳- انسان بسیار کم ظرفیّت است، با تماس با سختی یا کامیابی، فریاد می زند یا بخل می ورزد. <<مسّه... مسّه>>

۴- راه نجات از اخلاق ناپسند، مداومت به نماز است. <<خلق هلوعاً... الاّ المصلّین>>

۵ - طبع مادّی انسان به سوی حرص و بخل میل دارد و نماز و یاد خدا آن را مهار می کند. <<انّ الانسان خلق هلوعاً... الاّ المصلّین>>

۶- انسان بدون نماز مضطرب است. <<جزوعاً... منوعاً... الاّ المصلّین>>

۷- آثار نماز در گرو مداومت بر آن است. <<الّذین هم علی صلاتهم دائمون>>

به گفته مفسّران، این آیه قبل از فریضه خمس و زکات نازل شد.

از امام صادق علیه السلام درباره <<حقّ معلوم>> سؤال شد، فرمود: این حق غیر از زکات واجب است و مراد آن است که خداوند به انسان ثروتی داده و او بخشی از آن را جدا کرده و با آن صله رحم می کند و مشقّت را از خویشان خود بر می دارد.<۴۱۰>

از امام باقرعلیه السلام نیز درباره این آیه پرسیدند، فرمود: «حق معلوم» غیر از زکات است.<۴۱۱>

در نهج البلاغه می خوانیم: «انّ اللّه سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الاّ بما متّع به غنیّ و اللّه تعالی سائلهم عن ذلک»<۴۱۲> همانا خداوند قوت فقرا را در اموال اغنیا قرار داده است و هیچ گرسنه ای نیست مگر آن که ثروتمندی از حقّ

و بهره برداری می کند و خداوند از آنان بازخواست خواهد کرد.

عبارتِ <<للسائل و المحروم>> نشان می دهد که برخی از نیازمندان جامعه، سؤال نمی کنند و محروم بودن خود را نشان نمی دهند، لذا بر اغنیاست که به سراغ کشف و

شناسایی آنان بروند و حقوق آنان را ادا کنند.

در برابر آداب و رسوم و حسّاسیّت های نابجا، باید مقاومت کرد و حلال الهی را حرام جلوه نداد. در جامعه، برخی آداب و رسوم است که مانع ازدواجِ به هنگام دختر و پسر و یا در کنار هم بودن عروس و داماد می شود و اگر ازدواج در آغاز جوانی انجام گیرد، مردم ملامت و

زنش می کنند. در حالی که از نظر قرآن، نباید این افراد مورد ملامت قرار گیرند و کسانی که از راهی غیر ازدواج اقدام می کنند باید مورد سرزنش قرار گیرند.

استمناء گناه بزرگی است. از امام صادق علیه السلام در مورد استمناء پرسیدند، حضرت فرمود: «اثم عظیم نهی اللّه عنه فی کتابه» گناه بزرگی است که خداوند از آن نهی فرموده است. پرسیدند: در کدام آیه؟ حضرت آیه <<فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون>> را تلاوت فر

دند.<۴۱۳>

حضرت علی علیه السلام به فرزندش می فرماید: آن گونه از خدا خوف داشته باش که اگر تمام خوبی ها را داشته باشی، احتمال بده از تو نپذیرند و آن گونه امید داشته باش که اگر تمام بدی های مردم زمین را داشته باشی، احتمال بده تو را ببخشند.<۴۱۴>

ایمان به قیامت و بیم از عذاب، زمینه توجّه به نماز و انفاق است.

۱- هلوع، جزع و بخل دارد، امّا مصلّی، نماز و انفاق دارد. <<هلوعاً... جزوعاً.. منوعا - الّا المصلّین... حقّ معلوم للسائل و المحروم>>

۲- نماز و رسیدگی به محرومان، پیوند ناگسستنی دارند. <<الّا المصلّین... حقّ معلوم للسائل و المحروم>>

۳- انفاق، تعدیل کننده روحیه حرص و بخل است. <<خلق هلوعا... جمع فاوعی... فی اموالهم حقّ معلوم>>

۴- مؤمن و نمازگزار واقعی، خود را مالک همه

دارایی های خود نمی داند و سهمی از آن را حق دیگران می داند. <<فی اموالهم حقّ معلوم>>

۵ - نیازمندان، در اموال توانگران حق دارند و شریکند.<<حقّ معلوم للسائل والمحروم>>

۶- در فقرزدایی تنها به ظاهر افراد ننگرید، گروهی از محرومان صورت خود را با سیلی سرخ نگه می دارند و سؤال نمی کنند. <<و المحروم>>

۷- سعادت فرد، از سعادت جامعه جدا نیست. <<المصلّین... للسائل و المحروم>>

۸ - نیازمندی، شرط دریافت است، مؤمن باشد یا نباشد. <<للسائل و المحروم>>

۹- دینِ جامع آن است که هم به مسائل اجتماعی توجّه کند، <<حقّ معلوم للسائل و المحروم>> و هم به مسائل اعتقادی. <<الّذین یصدّقون بیوم الدّین>>

۱۰- اسلام، دینی فطری است. هم باید غرائز از راه درست ارضا شود و هم جلوی فحشا و منکر گرفته شود. <<الّذین هم لفروجهم حافظون... الاّ علی ازواجهم>>

۱۱- اسلام با طرد غریزه جنسی، مخالف است. <<الاّ علی ازواجهم>>

۱۲- خطر، همیشه در کمین است: خطر انحراف و سوء عاقبت و بدون توبه مردن، خطر پذیرفته نشدن اعمال، خطر حبط اعمال، و... <<و الّذین هم من عذاب ربّهم مشفقون>>

۱۳- در ازدواج مشروع، از هر کس، در هر زمان و مکان، از هر سن و سال، نباید ملامتی باشد. <<فانهم غیر ملومین>>

۱۴- ارضای غریزه جنسی از راههای حرام، نوعی تجاوزگری است. <<فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون>>

در آیات ۲۲ تا ۳۵ سوره معارج، سیمای امّت اسلامی وجامعه ایده آل ترسیم شده است:

رابطه دائمی و کامل با خداوند از طریق نماز دارند.

به مشکلات محرومان توجّه دارند و بخشی از مال خود را حق آنان می دانند.

به خاطر ایمان به معاد و ترس از حساب، بر افکار و گفتار و رفتارشان تقوی حاکم است.

به

امانات و تعهّداتشان پایبندند.

نسبت به حقوق مردم قیام می کنند و اگر برای شهادت و گواهی دعوت شوند ردّ نمی کنند.

در ارضای غریزه جنسی، به دنبال راه حلال و تشکیل خانواده و نسلِ پاک هستند.

امانت شامل امانت معنوی نیز می شود، همچون مسئولیّت ها، اسرار مردم و آبروی آنان.

هر عهد و پیمانی لازم الاجرا می باشد: با مردم، با خدا، با رهبران دینی، با همسر و... .

شاید مراد از عبارتِ <<علی صلاتهم دائمون>><۴۱۵> ترک نکردن و مراد از <<علی صلاتهم یحافظون>> جدّی گرفتن نماز باشد. همچون انتظار نماز، وضو گرفتن قبل از رسیدن وقت، با جماعت و در مسجد خواندن نماز و مراعات شرایط صحّت و قبولی و کمال نماز.<۴۱۶>

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، خیانت در امانت، عدم وفای به عهد و دروغ گویی، از نشانه های نفاق شمرده شده است.<۴۱۷>

۱- نشانه ایمان، تنها نماز و انفاق نیست، رعایت عهد و پیمان های اجتماعی نیز شرط ایمان است. <<و الّذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون>>

۲- سکوت آگاهان، جرم و گواهی به حق، نشانه ایمان است. <<بشهاداتهم قائمون>>

۳- آغاز و پایان تمام کمالات، توجّه به نماز است. در آغاز فرمود: <<الّذین هم علی صلاتهم دائمون>> و در پایان نیز می فرماید: <<و الّذین هم علی صلاتهم یحافظون>>

۴- بهشتیان از نظر مادّی، <<فی جنّاتٍ>> و معنوی <<مکرمون>> تأمین هستند.

«مُهطِعین» به معنای گردن کشیدن یا خیره نگاه کردن یا به سرعت راه رفتن برای جستجوی چیزی است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله پیوسته با منافقان مدارا داشت و آنان را در سمت راست و چپ خود می نشاند، تا آن که خداوند اذن داد که آنان را از خود دور

کند و به این آیه استناد فرمود: <<فمال الّذین کفروا قبلک مهطعین>>.]

۱۸> زیرا کفر به معنای تسلیم نشدن است، نه نشناختن. چنانکه شیطان، خدا را می شناخت وقیامت را قبول داشت، زیرا می گفت: <<أنظرنی الی یوم یبعثون>><۴۱۹> امّا با این حال تسلیم خدا نشد.

به هر حال، علم غیر از ایمان است، منافقان نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله شناخت داشتند ولی تسلیم او نبودند و لذا لقب کافر در مورد آنان به کار رفته است.

«قِبَل» به معنای روبرو و «عِزین» جمع «عِزّه» به معنای گروه های پراکنده است.

عُمر سعد در صبح عاشورا برای کشتن امام حسین علیه السلام به لشکرش گفت: «یا خیل اللّه ارکبی و أبشری بالجنّه»<۴۲۰> ای لشکر خدا بر اسبان سوار شوید و شما را به بهشت بشارت باد.

کفّار به تمسخر می گفتند: اگر سخنان پیامبر درباره بهشت درست باشد ما هم بهشتی هستیم و حتّی زودتر به آنجا خواهیم رفت. <<أیطمع کلّ امرءٍ منهم ان یُدخل جنّهَ نعیم>>

۱- قرآن، جاذبه ای داشت که حتّی مخالفان، برای شنیدن آن گرد پیامبر اجتماع کرده و گردن می کشیدند. <<فمال الّذین کفروا قبلک مهطعین>>

۲- پیامبر سعه صدری داشت که حتّی مخالفان دور او جمع می شدند. <<عن الیمین و عن الشمال عزین>>

۳- به هر اجتماع و استقبال گرم مردم، دلخوش نکنید. <<مهطعین عن الیمین و عن الشمال عزین>>

۴- چه بسا دشمن برای گرفتن اخبار و تصمیمات مؤمنان، در اطراف آنان حضور یابند. <<فمال الّذین کفروا... عن الیمین و عن الشمال عزین>>

۵ - کفّار، از پیامبرصلی الله علیه وآله اعراض می کردند و این منافقین بودند که خود را هر چه بیشتر به پیامبر نزدیک می کردند. <<عن الیمین و عن الشمال عزین>>

۶-

منافق، به عمل خود مغرور است و به بهشت طمع دارد. <<یطمع کلّ امرء منهم ان یُدخل جنّه نعیم>>

۷- منافقان توقّع دارند بدون ایمان و عمل وارد بهشت شوند. <<یُدخَل جنّه نعیم>>

۸ - به دشمنان و آرزوهای نابجای آنان، قاطعانه پاسخ دهید. <<یطمع... کلاّ>>

۹- کسانی که می دانند ما آنها را از آبی پست آفریده ایم، چرا این همه غرور دارند که با وجود کفر و نفاق، توقّع بهشت دارند. <<کلاّ انّا خلقناهم ممّا یعلمون>>

۱۰- کسانی که می دانند ما آنان را از چه چیز آفریده ایم، باید بدانند قدرت دوباره آفریدن را داریم. <<انّا خلقناهم مما یعلمون>>

مراد از <<المشارق و المغارب>>، مشرق و مغرب های خورشید است، زیرا خورشید در هر روز از ایّام سال، مشرق و مغربی جداگانه دارد و از نقطه ای طلوع و در نقطه ای دیگر غروب می کند و هیچ گاه از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی کند.<۴۲۱>

مراد از <<خیراً منهم>> بهتر بودن در ایمان است. یعنی ما قادریم منافقان را از میان برداریم و به جای آنان مردمانی با ایمان بیاوریم که پیرو حق باشند و آن را انکار نکنند.

در باره ی مشرق و مغرب، در قرآن سه گونه تعبیر آمده است:

به صورت مفرد: <<المشرق و المغرب>><۴۲۲>، به صورت تثنیه: <<المشرقَین و المغربَین>><۴۲۳> و به صورت جمع. <<المشارق و المغارب>>

در نگاه کلّی یک سمت مشرق و یک سمت مغرب است.

در نگاه دیگر، تغییر مدار در تابستان و زمستان است که مدار تابستان در شمال و مدار زمستان در جنوب است پس خورشید، دو مشرق و دو مغرب دارد.

و در نگاه دقیق تر، هر روز یک نقطه طلوع و غروب دارد که در واقع ۳۶۵ مشرق

و ۳۶۵ مغرب می شود. حدیثی از حضرت علی علیه السلام نیز مؤیّد این معناست.<۴۲۴>

همانند آیه ۴۱، خداونـد در آیات دیگر نیز کافران و مشـرکان و منافقان را تهدید کرده که قادر است آنان را از میان بردارد و بهتر از آنان را بیاورد: <<ان یشاء یـذهبکم و یأت بخلق جدید>><۴۲۵>، <<ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم>><۴۲۶>

آیه ۴۲ این سوره، همانند آیه ۸۳ سوره زخرف است. <<فذرهم یخوضوا...>>

خروج از قبرهـا همراه بـا سراسـیمگی اسـت. <<یخرجـون مـن الاجـداث سـراعا>> چنـانکه در جـای دیگر می فرمایـد: <<یخرجون من الاجداث کانّهم جراد منتشر>><۴۲۷> و یا <<من الاجداث الی ربّهم ینسلون>><۴۲۸>

«نُصُب» به علامتی گوینـد که در راههـا نصب می شود تا راه گم نشود. البتّه برخی مفسّـِران با توجّه به آیه <<و ما ذبـح علی النُّصب>><۴۲۹> که در مورد قربانی کردن در پای بت هاست، مراد از «نُصُب» در این آیه را نیز بت ها دانسته انـد که این معنا از کلام خدا به دو

است.<۴۳۰>

در سوره قلم آیه ۴۴ می خوانیم: <<فذَرنی و مَن یکذّب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم انّ کیدی مَتین>> مرا با تکذیب کنندگان این قرآن واگذار تا از جایی که فکرش را هم نمی کنند آنها را با قهر خود می گیریم و البتّه به آنان مهلت می دهم و تد

ر من قوی است.

جبهه گیری در برابر پیـامبر سـبب ذلّت در دنیـا: <<یحـادّون اللّه و رسـوله اولئک فی الاـذلّین>><۴۳۱> و آخرت اسـت. <<ترهقهم ذلّه>>

آنان که در دنیا قصـد دارنـد با چشـمان خود به پیامبر آسـیبی بزننـد، <<لیزلقونک بابصارهم>><۴۳۲> در آخرت چشـم های فرو افتاده و شرمنده دارند. <<خاشعه ابصارهم>>

۱- سوگند خداوند به مشرق و مغرب، باید انسان را به فکر

درباره آن ها وادار کند. <<فلا اقسم بربّ المشارق و المغارب>>

۲- مشرق و مغرب، تحت ربوبیّت الهی قرار دارند. <<ربّ المشارق و المغارب>>

۳- نظام هستی، بر پایه نظم و حکمت استوار است، به گونه ای که می توان طلوع ها و غروب های هر روز در هر مکان را دقیق حساب کرد. <<المشارق و المغارب>>

۴- هم آفرینش به دست اوست و هم تبدیل آن. <<خلقناهم... نبدّل خیراً منهم>>

۵ - هیچگاه خود را بهترین ندانید که خداوند بهتر از شما را بیاورد. <<نُبدّل خیراً>>

۶- تا احتمال اثر هست، ارشاد لازم است، امّا بعد از یأس از هدایت باید آنان را رها کرد. <<فذرهم>>

۷- سخنان یاوه و بی پایه درباره دین و رهبران دینی، انسان را در باتلاق گناه فرومی برد و او را گرفتار و مشغول می سازد. <<یخوضوا و یلعبوا>>

۸ - وظیفه دعوت و ارشاد، مادامی است که زمینه ای برای پذیرش باشد، امّا اگر آنان یاوه گویی می کنند و همه چیز را به بازی گرفته اند، باید به حال خود رها شوند. <<ذرهم یخوضوا و یلعبوا>>

۹- رها کردن مردم لجوج، همان مهلت دادن به آنهاست. <<فذرهم یخوضوا>>

۱۰- معاد، جسمانی است. <<یخرجون من الاجداث>>

۱۱- سرعت در جمعیّت انبوه، نشانه وحشت و اضطراب کافران در قیامت است. <<سراعاً>>

۱۲- رسوایی و ذلّت در قیامت، سراسر وجود کافران را فرامی گیرد. <<ترهقهم ذلّه>>

۱۳- انبیا، همواره مردم را نسبت به قیامت هشدار می دادند. <<یومهم الّذی یوعدون... الیوم الّذی کانوا یوعدون>>

«والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

Abu Ishaq Thalabi, in Tafsir al Kabir, while commenting on al Ma-arij has recorded from two authentic sources the tradition that on the day of Ghadir Khum the Holy Prophet summoned the people and said: "Ali is the mawla

of whom I am mawla" (see commentary of Ma-idah: ۶۷). The news quickly spread over all urban and rural areas. When Harith ibn Numan al-Fahri came to know of it he rode his she-camel and came to Madina to see the Holy Prophet. When he reached his destination he made the she-camel sit, alighted from it, approached the Holy Prophet :and said

You commanded us to testify that there is no god but Allah and that you are the" messenger of Allah. We obeyed you. You ordered us to say prayers five times a day and we obeyed. You directed us to pay zakat and we obeyed. You ordered us to observe fasts during Ramadan and we obeyed. Then you commanded us to perform pilgrimage to kabah and we obeyed. But you are not satisfied with all this and you raised your cousin by the hand and imposed him upon us as our master by saying: Ali "?is the mawla of whom I am mawla Is this imposition from you or from Allah

:The Holy Prophet said

".By Allah who is the only God, this is from Allah, the mighty, the glorious"

:On hearing this Harith turned back and proceeded towards his she-camel saying

O Allah, if what Muhammad says is true then fling on us a stone from the sky and" ".make us suffer severe pain and torture

He had not yet reached his she-camel when a stone came at him and struck him on .his head, penetrated into his body and passed out through his anus leaving him dead

.It was on this occasion that Allah revealed these verses of al Ma-arij

This is a literal translation of the tradition recorded by Thalabi. Many eminent Muslim traditionists have copied this tradition from Thalabi, e.g., Shablanji in his book Nur al Absar on page ١١; it is also mentioned in Sirat al Halabiyah, vol. ٢, page ٢١۴; and .Mustadrak, vol. ٢, page ۵٠٢

Verse ٣٢ of Anfal refers to the disbelievers who denied the Quran, and these verses refer to the hypocrite who refused to accept Ali as his mawla. On both occasions .immediate punishment was brought upon them

Dhil ma-arij means the lord of the ways (or means) of ascent. Allah has given the privilege to angels and men, as man is gifted with the ruh from Allah according to Hijr: .٢٩, to reach "the nearness" of Allah by developing divine attributes

:Aqa Mahdi Puya says

The disbelievers, as stated in the commentary of Anfal: ٣٢, and a hypocrite as stated in these verses, demanded to experience torment from Allah, which on both occasions seized them. According to Quran punishment to the unjust, sooner or later, in some stage or other, in the course of the progress of the worldly material life to spiritual .hereafter is inevitable, as stated in Waqi-ah and Haqqah

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

Nearness to Allah and His pleasure are attainable with the spiritual exertion in obtaining the divine attributes in the spiritual realm in a day or a moment, which if measured according to the time of this earth may be

thousands of years. See commentary of Yunus: ٣; Hajj: ٤٧; Ha Mim: ٩ for the use of the .word yawm and its application

Genuine patience is without complaints, expressed or suppressed. The patience the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt exercised was contentment with and total submission to the will of Allah; because they knew and believed that whatever He does is good, so they used to bear with patience persecution and torture inflicted upon them by their enemies. They always cared for the well being of their adversaries and prayed to Allah to make them see the path of salvation. Such patience arises from the purest faith and trust in Allah. The best example of such patience, after the Holy Prophet, .was demonstrated by Imam Husayn in Karbala

The evil doers, ignorant of the laws of time and space in various realms, imagine that the retribution for their sins is so far off that it may not came at all but the theories of time as we know them are not in force in the spiritual world, so in view of the divine universal plan it may be very very near. It is bound to come and it may suddenly come at any moment. Verses ٨ and ٩ describe the condition of the sky and the mountains when the day of resurrection begins. The sinners will be so overcome with terror at the realisation of their horrible end that they will desert their most intimate friends, offer their children, their families and those who had

protected and sheltered them, in fact everything they can, as a ransom to obtain .salvation, but nothing will save them from the fire of hell

Sin begins when man turns his back to goodness and abandons himself to greed, to the collection of unlimited riches and acquisition of countless material advantages which is almost impossible without hypocrisy, fraud and crime; thus he deprives others from the use of the resources Allah has made available for the benefit of all mankind. Man has been given freedom of action, but generally he uses this free will to make himself weak (Nisa: ٢٨), or hasty (Banu Israil: ١١) or greedy as the word halu-a suggests in this verse. In adversity he complains and despairs. In prosperity he .becomes arrogant and forgets other peoples rights

As referred to in Hajj: ٣٥ (see commentary) there are men who rise above the material temptations and reach sublime spiritual heights. They are those who are devoted to worship of Allah and His religion, not merely by performing certain rites and rituals, but by surrendering completely their being and will to Allah to seek His nearness and pleasure, manifesting the attributes of Allah in thoughts, words and deeds. They live the life on this earth in the interest of the life of hereafter. The perfect models of such beings are the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt. There are others also who should be recognised and respected according to the degree of their submission to the will of Allah. Refer to the commentary of

.Nur: ۳۷ and Baqarah: ۱۷۷

According to Imam Ali verse ۲۳ refers to those who do not fail to do any good which they are able to do. If they fail to do it at one time they find another occasion to do it.

Haqqun ma-lum refers to the prescribed zakat, khums and other charities which are the recognised rights of the needy in the wealth of the wealthy.

.Mahrum refers to those needy who do not beg. Refer to Dhariyat: ۱۹

A true fear of Allah is to safeguard oneself against evil by the awareness of the divine laws. It is therefore akin to the love of Allah. It proceeds from the realisation that all true peace and tranquillity comes from surrendering our will to and bringing it into full accord with the will of Allah. Fear of the penalty is the acknowledgement of the authority, and such obedience of the divine laws after understanding the universal divine plan and purpose of creation obtains love and pleasure of Allah which are the most superior rewards a man can aspire and achieve.

Discord, disorder and disobedience are the consequences of sin and evildoing which destroy peace and tranquillity, and the sinners and evildoers are deprived of mercy, pleasure and security from Allah.

.It is essential to keep away from every kind of sex abuse

.Refer to the commentary of Muminun: ۵ and ۶

For "those who fulfil their trusts and covenants" refer to the commentary of Ma-idah: ۱. For salat refer to the commentary of Baqarah: ۳ and Ta Ha: ۱۳۲.

The honoured ones

.in the hereafter are those who are described above

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

(see commentary for verse ۶)

The disbelievers not only do not believe in the hereafter but also ridicule the bliss of the hereafter when it is described to them.

Mans natural growth from a living germ, without discipline and good deeds, will not result in virtue. The animal part of man is nothing to be proud of. It is by spiritual effort, and hard preparation through a good life that man can obtain the dignity and honour of a noble human being which is his destiny. Refer to Anfal: ۵۵; Furqan: ۴۴ and Muhammad: ۱۲.

(see commentary for verse ۳۶)

(see commentary for verse ۳۶)

(see commentary for verse ۳۶)

Allah calls to witness His own power and glory manifested in the splendour of sunrise and sunset at different points through the solar year. Refer to the commentary of Saffat: ۵;

.Waqi-ah: ۷۵ and Haqqah: ۳۸ and ۳۹

By scepticism and obstinate negation of rational arguments and signs visible in the working of creation the disbelievers not only do not find any sense of direction in their individual and social life in this world but also shall be certain losers in the hereafter.

(see commentary for verse ۴۰)

(see commentary for verse ۴۰)

(see commentary for verse ۴۰)

(see commentary for verse ۴۰)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹